٧ [illegible]

کتاب

تجارت، قضاء، و شهادت

۳۸۸۰۸۵

(ترجمه)

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

حاجی میرزا حسنخان محتشم السلطنه

(حق طبع محفوظ)

۳۸۸۰۸۵

شماره:
تاریخ:
جلسه:
فروشنده: آقای صبری
نام کتاب: تجارت و قضا
مؤلف
مترجم
کاتب
شارح
تاریخ کتابت:
فارسی - عربی
نوع خط:
نوع جلد:
نوع کاغذ:
ملاحظات: ۱۰ هزار تومان
ترتیبات و مشخصات:

کتاب

تجارت، قضاء و شهادت

(ترجمه)

حاجی میرزا حسن خان محتشم السلطنه

(حق طبع محفوظ)

سنه ۱۳۲۵

۳۸۸۰۸۵

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

بسم الله الرحمن الرحیم

ایزد تعالی و تقدس را سپاس و ستایش از اندازهٔ هر آفریده بیرون است و ادای شکر نعمتهای متکاثره اش از توانائی هر توانائی افزون است آنحضرت را جز حیرت و افتادگی راهی نیست و سباحت این دریا را جز عجز و درماندگی چاره نه جلت عظمته و عظمت قدرته و عمت نعمه و لا اله غیره

کجا شکر این نعمت توان گذارد که با آنهمه غنا و بی نیازی برای هدایت بندگان و تربیت آدمیان تقریر احکام و تبیین حلال و حرام را بواسطهٔ انزال کتاب و الهام سنت بر بهترین بندگان و سرور اهل زمان حبیب خود و محبوب خلق عقل اقدم و صراط اقوم و نبی اکرم خواجه دو سرا محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله و سلم بزرگترین منت بر بنی آدم قرارداد و او صلی الله علیه و آله را مدینهٔ علم و سفینهٔ نجات و شمع هدایت و مایهٔ رحمت و میزان حق خود ساخت تا مردمان از آنشهر نعمت برند و در این سفینه در آیند و بدان چراغ راه جویند و از آن رحمت برخوردار شوند و از این میزان خارج نگردند و برای بقای این نعمت

و دوام این مکرمت و حفظ این سنت باب آن شهر و لنگر آن سفینه و زینت آن چراغ و آیت آن رحمت و زبانهٔ آن میزان امام متقین و سید وصیین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و اولاد امجاد یازده گانه او را صلوات الله علیهم اجمعین خلفا بعد سلف خلیفه سلطنت و ولی امر و حافظ ناموس خود فرمود تا این دین بپاید و این لوا پاینده ماند بحوله و قوته و منه و سلطانه

زمانیکه در خدمت صاحب سجایای حمیده و دارای اخلاق مرضیه جامع المعقول و المنقول محوی الفروع و الاصول اللوذعی الالمعی جناب آقا میرزا رضا قلی ملقب بشریعتمدار نوری وفقه الله لمرضاته و ایده بتاییداته بمباحثه فقه و اصول مشغول بودم و از معلومات عمیقه ایشان استفاده مینمودم بر آن شدم که مسائل فقهیه را بزبان فارسی باسلوبی سهل التناول در آورده و برای اینکه بهتر استفاده شود هر فرعی را علیحده و هر مسئله را جداگانه در تحت شماره منظم نمایم و چون کتاب قواعد الاحکام فی مسائل الحلال و الحرام از استاد بشر و آیة الله الاکبر جمال الملة و الحق و الدین علامه علی الاطلاق ابی منصور حسن بن یوسف بن مطهر الحلی قدس سره العزیز

کتاب تجارت

جامع‌ترین متن و پرفرع‌ترین کتاب بود برای استفاضه و ترجمه آنرا انتخاب
کردم و از روح پرفتوح مصنف آن اسکنه الله بحبوحة جنانه استمداد نمود
و جز فروع بسیار قلیلی که از حاجت فعلی مردم دور بود چیزی را ترک نکردم و
از اینجا که در تجارت و کسب بمسائل آن بیشتر محل حاجت است چنانکه فرموده‌اند
الفقه ثم المتجر و بر تجار و کسبه لازم است که اول بمسائل فقهیه این باب
متبحر بوده و بعد بکسب اشتغال ورزند تا بمصداق التاجر فاجر ما لم یتفقه
از منهیات آن اجتناب و بمامورات آن عمل نموده و ان شاء الله تعالی از فلاح
باز نمانند بتبویب آنرا مقدم داشته و پس از آن کتاب قضا و شهادات را که
مبتلا به عموم و بالخصوص علم آن برای اهل این فن از واجبات است بر سایر
کتب سبقت دادم تا طالبان آنرا موجب استفاده باشد و اگر خداوند فرد
بزلال از شفاخانه خود بچشمم که از سفیدی بکاشانه عیبناک شده شفا عنایت
فرماید امیدوارم که سایر ابواب فقه را نیز بدین اسلوب ترتیب داده و برای برادران
خود بیادگار گذارم والله خیر موفق و معین و چون انسان از سهو و زلت نا
گزیر است رجاء واثق از خوانندگان محترم دارم که اگر بر لغزشی آگاه شوند بکرم
عمیم پرده پوشی فرموده بقلم عفو اصلاح نمایند که الجواد قد یکبو والصارم قد ینبو

کتاب تجارت

مقصد اول — در مقدمات

فصل اول — در اقسام تجارت

۱ تجارت برحسب احکام پنجگانه — بواجب — و مستحب — و مباح — و مکروه و حرام منقسم میشود

۲ واجب آنست که انسان برای قوت خود و عیال خود بدان محتاج بوده و راهی جز تجارت نداشته باشد

۳ مستحب آن است که مقصود توسعه عیال یا نفع رساندن باهل احتیاج باشد با اینکه قدر حاجت بغیر تجارت حاصل باشد

۴ مباح آنستکه فقط زیادتی مال از آن مقصود باشد با وجود بی نیازی از آن

۵ مکروه آنستکه شارع مقدس بوجهی از آن نهی تنزیهی فرموده باشد مثل — صرافی — کفن فروشی — فروش غله — بنده فروشی — ذبح و نحر را صنعت قرار دادن — بافندگی — نساجی — حجامت با شرط مزد[1] — قابلگی

۱ شهید اول بدون شرط ذکر فرموده

با شرط مزد — گرفتن اجرت برای جهانیدن نر بر ماده — کسب کودکان[1] — کسب کسیکه از حرام پرهیز ندارد — اجرت گرفتن برای تعلیم قرآن — تذهیب قرآن — زرگری — قصابی — بدریا رفتن برای تجارت — اخته نمودن حیوانات — معامله کردن با ظالمین و مردمان سفله و پست — معامله با اشخاص محارف[2] و ناقص و صاحب عیب — معامله با اکراد و مجالست و مناکحت با آنها — معامله با اهل ذمه

۶ حرام آنستکه شامل وجه قبیحی باشد و آن بر چند قسم است

قسم اول

۷ هر نجسی که تطهیر قبول نکند

(ا) خواه نجاست آن ذاتی باشد مثل — شراب انگوری — شراب خرمائی — آبجو — میته — خون — بول و مدفوع آنچه گوشتش خورده نمیشود — سگ — خوک[3] — و اجزای این دو

(ب) خواه عارضی باشد مثل مایعات نجسیکه قبول تطهیر نکند مگر

۱ مثلا آنچه بچه از حرام جمع کرده باشد فروش با خبر از آن کراهت دارد
۲ محارف بفتح راء کسیکه کم بخت باشد یا دنبال کسب و کار نرود
۳ در بعضی نسخ خنزیر ثبت شده است

دوغن نجس که بالخصوص برای فایدهٔ روشنائی در زیر آسمان جایز است
اگر نجاست روغن ذاتی باشد مانند دنبه که از میته یا زندهٔ حیوان
قطع شود برای روشنائی ولو در زیر آسمان جایز نیست

۸ بیع آب نجس چون قبول تطهیر مینماید جایز است

۹ در بول آنچه گوشتش خورده میشود بعلت خباثت اقرب حرمت است
مگر بول شتر که برای معالجه جایز است

۱۰ فروش سگ شکاری ـ و سگ گله ـ و سگ پاسبان زراعت ـ و
سگ پاسبان حیاط ـ و اجارهٔ آنها ـ و نگاهداشتن آنها ولو گله از
میان برود و تربیت سگ زابل[1] شود جایز است

۱۱ اکتساب با عیان نجس حرام است مگر برای فایدهٔ مثل سگ های
مزبور و با سرگین برای تربیت زراعت و با شراب برای سرکه ساختن

۱۲ استفاده و اکتساب بحیوانات موذیه مثل مارها و درندها حرام است

قسم دوم

۱۳ هر چیزیکه مقصود از آن حرام باشد

[1] در صورتیکه ملحق بسگ هراش شود

(۱) آلات لهو مثل عود

(۲) آلات قمار مثل شطرنج

(۳) هیاکل عبادت مثل بت

۱۴ فروش سلاح بدشمنان دین اگر چه مسلمان باشند حرام است

۱۵ اجاره دادن کشتی و منزل برای فعل حرام ممنوع است

۱۶ فروش انگور برای شراب انداختن و چوب برای بت تراشیدن حرام است

۱۷ فروش انگور و چوب بکسانیکه شراب میسازند و بت میتراشند
بدون شرط مکروه است

۱۸ وکیل نمودن کسیرا در فروش شراب ولو وکیل ذمی باشد حرام است

۱۹ اگر ذمی خانه از مسلمی اجاره نموده در آنجا پنهانی شراب فروشی
نماید بر مسلم منع او لازم نمیباشد

۲۰ اگر خانه را ذمی برای شراب فروشی اجاره نماید حرام است

۲۱ اگر حیوانی را اجاره نماید برای حمل شراب بجهة سرکه ساختن و
یا دریختن جایز است و الا حرام است

۲۲ در فروش اسلحه که مانع[1] حفظ است مانعی نیست

[1] یعنی با عداء دین مثل سپر و زره

قسم سوم

٢٣ فروش آنچه از آن انتفاع حاصل نشود

(ا) حشرات مثل - موش - مار - جعل - عقرب

(ب) درندگان آنچه صلاحیت شکار را نداشته باشند مثل - شیر - گرگ - کرکس - غلیواژ[1] - غراب - و نحو آنها

(ج) مسوخ خواه برّی باشد مثل میمون اگرچه مقصود از آن حفظ متاع باشد و خرس خواه بحری باشد مثل - مارماهی - و سنگ پشت - و تمساح[2]

٢۴ جواز فروش درندگان جمیعاً نظر بفائدهٔ انتفاع از تزکیهٔ آنها اگر تزکیه بر آنها واقع شود[3] قول خوبی است

٢۵ فروش فیل و گربه و آنچه برای شکار صلاحیت داشته باشد مثل یوز جایز است

٢۶ فروش کرم ابریشم جایز است

---

1 غلیواژ زغن است که موش گیر هم میگویند 2 تمساح بهجر آبی است که در رود نیل زیاد است 3 غرض انتفاع از پوست آنها است بعد از تزکیه و این قول بعضی از مجتهدین است و بعضی آنها را قابل تزکیه نمیدانند

٢٧ فروش زنبور عسل در صورت دیدن و امکان تسلیم جایز است

٢٨ بیع آب و خاک و سنگریزه ولو وجودشان بسیار باشد جایز است

٢٩ فروش تریاق بواسطهٔ اشتمال آن بر شراب[1] و گوشت افعی حرام است خوردن آن هم برای مداوا جایز نیست مگر آنکه بیم تلف باشد

٣٠ فروش زهر که از گیاهها و نبات حاصل میشود اگر محل انتفاع باشد جایز است والا ممنوع است

٣١ در جواز فروش شیر زنان نظر است اقرب جواز است

٣٢ اگر خانه فروخته شد که راه و گذرگاه نداشته باشد هرگاه خریدار مطلع باشد جایز است والا خریدار مخیر[2] است

قسم چهارم

٣٣ آنچه از شارع مقدس بر حرمت آن عیناً نص وارد شده

(ا) عمل صورتهای سایه دار

(ب) غنا - آموختن آن - شنیدن آن - اجرت مغنی و مغنیه

٣۴ اجرت مغنیه را در عروسی مباح نموده اند در صورتیکه باطل نگوید

---

1 اگر معلوم باشد والا مانعی ندارد 2 یعنی اختیار دارد در قبول یا فسخ

سازند – مرد بر او وارد نشود

۳۵ اجرت نوحه‌گری[1] باطل حرام است اما بطور حق جایز است

۳۶ قمار چه بازی بچه‌گان بگردو و انگشتری حرام و آنچه بقمار گرفته شود هم چنین است

۳۷ آمیختن بچیزی که پنهان ماند مثل شیر با آب حرام است

۳۸ تدلیس[2] مشاطه و آرایش مرد بحرام ممنوع است

۳۹ کمک و اعانت بظالم در ظلم حرام است

۴۰ حفظ کتابهائیکه اسباب گمراهی هستند و نسخه برداشتن از آنها جز برای نقض و حجت حرام است

۴۱ نسخه برداشتن از تورات و انجیل و آموختن آنها و اجرت گرفتن برانها[3] حرام است

۴۲ هجو مؤمنین و غیبت و دروغ بر آنها و سخن چینی و دشنام مؤمنین و مدح کسیکه مستحق ذم است و ذم آنکه مستحق مدح است حرام است

---

۱ مدح میت است با نچه در او نیست

۲ تدلیس مشاطه آنستکه حسن بنماید و زشتی بپوشاند

۳ مگر برای نقض و حجة

۴۳ غزل سرائی نسبت بزن معروفه مؤمنه حرام است

۴۴ یاد گرفتن سحر و آموختن آن حرام است – سحر سخنی است که گفته میشود یا نوشته میشود یا آویخته یا کاری میشود که در بدن یا قلب یا عقل مسحور بدون مباشرت اثر نماید و اقرب این است که حقیقتی برای سحر نبوده جز خیال چیزی نیست بهر تقدیر اگر کسی آنرا حلال بداند کشته میشود

۴۵ گشودن سحر و دفع آن بقرآن یا اذکار یا عوذه‌ها جایز ولی با خود سحر جایز نیست

۴۶ آموختن کهانت حرام است – کاهن کسی است که مخبر جن برای وی خبر میاورد اگر توبه نکند کشته میشود

۴۷ اخبار از احکام نجوم حرام است و همچنین آموختن آن با اعتقاد باینکه نجوم مستقلاً تأثیری دارد یا مدخلیتی در تأثیر دارد حرام است

۴۸ شعبده حرام است – شعبده عبارتست از حرکات خیلی سریعه که بعلت سرعت انتقال از چیزی بشبیهش بجز فرق ما بین آن چیز و شبیه آن بر حس مخفی بماند

۴۹ قیافه[1] حرام است

۵۰ فروش قرآن حرام است مگر جلد و اوراقش معامله شود

۵۱ اگر کافری قرآنی بخرد اقرب این است که معامله باطل است

۵۲ گرفتن اجرت برای کتابت قرآن جایز است

۵۳ دزدی و خیانت و فروش مالیکه از دزدی و خیانت حاصل شده حرام است

۵۴ اگر نزد کسی مال دزدی یافت شود ضامن آن مال خواهد بود مگر آنکه بر خرید آن اقامه شاهد نماید و اگر جاهل بسرقت باشد بفروشنده[2] مراجعه میکند

۵۵ اگر کسی با مال دزدی یا خیانت کنیزی یا ملکی خرید هرگاه معامله بعین آن مال باشد بیع باطل خواهد بود والا مقاربت با جاریه برای او حلال و وزر مال بر عهده[3] او وارد است

۵۶ هرگاه کسی با جنس مالی حج کرد و بدون آن مال مستطیع بود ذمه وی

---

۱ قیافه انسانرا بانسانی ملحق کردن باطن بواسطه علامت و آثار یا از خلقت ظاهری بخلق پی بردن ۲ یعنی برای پس گرفتن قیمت
۳ یعنی اگر کنیزی یا زمینی بخرد که قصد وی در حین معامله نباشد که عوض آنرا از مال دزدی بدهد ولی بعد از آن مال قیمت را بدهد آن کنیز و آن زمین برای او حلال است و در مقابل چون آن مال حرام بوده وزر مال بر عهده او است که باید تصفیه نماید

از حج بری نمیشود جز در هدی[1] که اگر با عین مغصوبه خریداری نماید صحیح نیست اما اگر قیمت آنرا بر ذمه قرار دهد جایز است

۵۷ اگر کسی در لباس غصبی یا بر حیوان غصبی طواف و سعی نماید باطل خواهد بود

۵۸ کم دادن و زیاد گرفتن در کیل و وزن حرام است

۵۹ رشوه گرفتن برای حکم حرام است اعم از اینکه در حق دهنده آن بحق یا باطل حکم نماید

قسم پنجم

۶۰ آنچه بر انسان بجا آوردن آن واجب است اجرت گرفتن بر آن حرام است مثل غسل میت و کفن و دفن آن

۶۱ در اجرت گرفتن بر مستحبات[2] آنها اقرب جواز است

۶۲ اجرت برای اذان حرام است ولی روزی گرفتن از بیت المال برای آن جایز است

۶۳ اجرت بر قضاوت حرام است ولی روزی گرفتن از بیت المال برای آن جایز است

۶۴ گرفتن اجرت برای عقد نکاح و برای خطبه عروسی جایز است

۶۵ برای امامت جماعت و شهادت و اداء شهادت اجرت حرام است

---

۱ هدی قربانی است که بحرم فرستند ۲ مستحبات کفن و دفن

خاتمه

شامل احکام چند است

۶۶ (۱) بعضی مجتهدین تلقی رکبان را مکروه میدانند و آن عبارتست
ازانیکه مردم از شهر باستقبال تجار و صاحبان متاع بروند که
از آنها متاع بخرند و صاحبان متاع نرخ شهر را ندانند ولی
معامله منعقد میشود و با غبن فاحش بقول بعضی مجتهدین
برای مغبون بفوریت خیار[1] حاصل میشود

(ب) فرق بین فروش با آنها و خرید از آنها نیست

(ج) اگر اتفاقاً معامله واقع شود و بیرون رفتن برای معامله
نبوده باشد کراهت حاصل نیست

(د) حد استقبال تا چهار فرسخ است زیاده از آن استقبال شمرده نمیشود

۶۷ نجش[2] حرام است و آن عبارتست از اینکه بعلت زیادتی با سازش فروشنده
چیزی زیاد نمایند و با غبن فاحش بقولی خیار غبن برای مغبون فوراً حاصل است

---

۱ یعنی اختیار فسخ معامله برای مغبون فوریت دارد که اگر فوری اظهار نکرد خیار او میرود
۲ بفتح نون و جیم عبارت از این است که بایع با دیگری سازش نماید که وقتی جنس را بمشتری مثلاً یک تومان میخواهد بفروشد شخص بگوید که دوازده قران میخرم تا مشتری دوازده قران بخرد

۶۸ (۱) احتکار برای بعضی مجتهدین حرام است و آن عبارتست از جمع کردن گندم
و جو - و خرما - و مویز - و روغن - و نمک بدو شرط

(۱) نگهداشتن برای زیاد شدن قیمت

(۲) اشکال تحصیل غیر آن

(ب) اگر نگاهدارد برای حاجت یا اگر غیر آن یافت شود ممنوع نمیباشد

(ج) قولی براین است که اگر سه روز در گرانی و چهل روز در ارزانی
نگاهدارد احتکار است

(د) بقولی محتکر بفروش اجبار میشود ولی بتسعیر مجبور نمیشود

۶۹ آنچه در عروسیها نثار مینمایند با علم بر اباحه اعم از اینکه لفظاً
باشد یا بشاهد حال خوردن آن مباح است اما غارت کردن
آن مکروه و هرگاه قصد اباحه معلوم نباشد حرام است

۷۰ اگر بکسی مالی داده شود که بقبیله‌ای تقسیم نماید و آنکس هم از آن
قبیله باشد هرگاه دهنده مال چیزی برای خود او معین کند
بهمان قدر کفایت خواهد کرد و اگر خلاف نماید ضامن خواهد بود
و اگر معین نکند و او از آن مال چیزی بردارد اقرب حرمت است

ولی جایز است بعیال خود اگر از آن جمله باشد چیزی بدهد

۷۱ ولایت از طرف عادل مستحب است و اگر حاکم عادل الزام نماید واجب میشود و هم چنین اگر برای اقامه امر بمعروف و نهی از منکر محتاج بولایت باشد بر او واجب میگردد

۷۲ ولایت از طرف ظالم حرام است مگر اینکه بامر معروف و نهی از منکر متمکن باشد یا بواسطه ترس بر نفس یا بر مال یا بر اهل خود یا بر بعضی از مؤمنین اکراه شود در اینصورت عمل بآنچه مامور میشود جایز است غیر از قتل[1] ظلم و اگر در تولی ولایت ضرر کمی باشد ولایت برای وی مکروه است

۷۳ جائزه و انعام ظالم اگر غصبیت آن دانسته شود حرام است اگر کسی گرفت بمالک آن بر میگردد و اگر مالکش مجهول باشد از طرف مالک تصدق میکند

برگرداندن چنین مالی بظالم اختیاراً جایز نیست

۷۴ آنچه حاکم جائر از غلات باسم مقاسمه[2] و از اموال باسم

---

۱ قتل ظلم بهیچوجه جایز نیست ۲ مقاسمه قدر معینی است که از حاصل زمین بنسبت گرفته میشود

خراج[1] از حق الارض - و از چهار پایان بنام زکوة دریافت مینماید خریدن آنها و قبول هبه آنها جایز است و واجب نیست رد آنها بصاحبانشان ولو آنها را بشناسد

۷۵ اگر حلالی بحرامی مخلوط شده باشد و تمیز داده نشود با صاحبان مال حرام مصالحه مینماید و اگر صاحب آنرا نشناسد و مقدار حرام را نداند خمس کل را خارج مینماید باقی حلال خواهد بود

۷۶ برای اجیر خاص[2] جایز نیست که بدون اجازه آنکه او را اجیر نموده برای دیگری کاری بکند ولی برای اجیر مطلق جایز است

۷۷ اگر از ثمره درخت خرما و میوه جات بدون قصد عبور نماید بقولی جایز است خوردن اما بردن جایز نیست و احوط منع از خوردن است و اگر درخت یا ثمره آن فسادی کند بطور اجماع نه خوردن جایز است نه بردن[3] و اگر مالک بطور مطلق اجازه داده باشد جایز است

---

۱ خراج قدر معینی است از مال که بزمین و بستان قرار میدهند از قرار جریبی
۲ اجیر خاص آنستکه برای کار معین در مدت معین اجیر شود - اجیر مطلق غیر از آنست
۳ یعنی فقط خوردن یا بردن نه فساد کردن

۷۸ قیمت کفن و قیمتِ آبِ غسلِ میّت واجبٌ بدِ دفن حلال است

۷۹ بر شخص حرام است که از مالِ پسرِ بالغ خود بدونِ اذنِ او چیزی بردارد مگر با جبر و درتیکه خوف تلف باشد و پسر از آن بی‌نیاز باشد یا پسر بر پدر را انفاق کند

۸۰ اگر پسر صغیر یا مجنون باشد و ولایت با پدر است و میتواند چه در حالِ تنگی و چه در گشایش فقط از مالِ او قرض نماید و میتواند از مالِ پسر صغیر خود در مقابل قیمت چیزی بخرد او نوقت پدر هم طرفِ ایجاب خواهد بود هم طرفِ قبول

۸۱ برای پدرِ فقیر برداشتن از مالِ پسر دارا بقدرِ گذران جایز است

۸۲ بر پسر حرامست که از مال پدرِ خود چیزی بدونِ اجازه پدر بردارد

۸۳ بر مادر حرام است که از مال پسرش بدون اذنِ او چیزی بردارد و هم چنین بر پسر از مالِ مادرِ خود

۸۴ مادر نمیتواند از مال اولاد صغیر خود قرض نماید

۸۵ حرامست بر زن که از مال شوهر خود بدون اذن او چیزی بردارد هر چند کم باشد

ا کسانیکه تشییع میّت را مینمایند زیاده از آنچه برای حمل جنازه لازمست

۸۶ جایز است که زن از مالِ شوهر خود نان خورش برداشته تصدّق بدهد در صورتیکه اجحاف نکند مگر اینکه شوهر منعش کرده باشد در اینصورت حرام است

۸۷ دختر و خواهر و مادر و کنیز شخص نمیتوانند بدونِ اجازه او بقدر نان خورش از مال او بردارند

۸۸ بر شوهر حرام است که از مالِ زنِ خود چیزی بدونِ اجازه او بردارد

۸۹ اگر زن مالی بشوهر خود دهد که از آن منتفع شود مکروه است که مرد جاریه خریداری نماید تا با وی مضاجعت کند مگر با اذن زن

فصل دوم
در آداب تجارت

۹۰ برای طالب تجارت

(۱) مستحب است

(ا) حلال و حرام در تجارت تفقه نماید[۱]

(ب) اگر کسی فسخ بیع را طلب نماید فسخ کند

---

۱ بیاموزد آنچه شارع بدان امر فرموده و آنچه از آن نهی نموده

(ج) در موقع فروش چرب تر بدهد و وقت خرید خشکتر بگیرد[1]

(د) مابین خریداران مساوات را منظور دارد

(ه) نسبت بکسی که وعدهٔ نیکی کرده و نسبت بمؤمن ترک ربح نماید

مگر در موقع حاجت که باندکی قناعت کند

(و) در فروش و خرید و برآوردن حاجت و طلب حاجت مسامحه

داشته سختگیری نکند

(ز) وقت دخول ببازار دعا بخواند و از خداوند در آنچه میخرد برکت بطلبد و در آنچه میفروشد خیر بخواهد و وقت خرید تکبیر و شهادتین بگوید

(۲) مکروه است

(۱) دخول در بازار قبل از دیگران

(ب) مدح کردن فروشنده جنس خود را و ذم نمودن خریدار جنس دیگر را

(ج) پنهان کردن عیب و قسم خوردن در معامله

(د) معامله مابین طلوع فجر و طلوع آفتاب

(ه) زینت کردن متاع

۱ـ خدا میفرماید اوفوا الکیل اذا کلتم رسول ص میفرماید یا وزان زن و ارجح

(و) فروختن در تاریکی

(ز) مباشرت کیل و وزن با عدم بلدیت

(ح) توقع تخفیف بعد از عقد بیع

(ط) زیاد نمودن وقتیکه فروشنده فریاد میکند[1]

(ی) خود را داخل در معامله مؤمنی کردن[2]

(یا) وکالت شهری از صحرائی[3]

۹۱ نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از معاملات ذیل نهی فرموده اند

(۱) بیع حبل الحبله که عبارتست از فروش بمبلغی که ادای آن بوقت تولد بچهٔ بچه مشتری قرار داده شود

(۲) بیع مجر[4] که عبارتست از فروش چیزیکه در رحم شتر باشد

(۳) بیع عسیب الفحل که فروش نطفه باشد

(۴) بیع الملاقیح که فروش بچه در شکم مادرها باشد

۱ـ چنانکه در حراج و غیر آن وقتیکه دلال یا فروشنده فریاد میزند باید ساکت بود بعد از سکوت او زیاد نمود

۲ـ برای زیاد کردن یا کم کردن و بعضا آنرا حرام میدانند

۳ـ یعنی وکالت در فروش و سمساری از غیر شهری مکروه است باید بگذارند که خودشان معامله نمایند تا دچار ضرر نشوند ۴ـ بفتح میم و سکون جیم

(۵) بیع مضامین که فروش آنچه در صلب نرها باشد

(۶) بیع الملامسه که عبارتست از فروش متاع بدون دیدن و بنا
بر آنکه وقتی او را لمس نماید بیع صحیح میشود

(۷) بیع منابذه که عبارتست از اینکه خریدار بگوید اگر از طرف
من انداختی آنرا میخرم

(۸) بیع حصاة اینکه فروشنده بگوید این سنگ ریزه را بیندازد
بهر جامه که خورد بفلان قیمت از تو خواهد بود

(۹) فرموده اند لا یبیع بعضکم علی بعض معنی این است که کسیکه چیزی خرید
در مدت خیار وی نباید بگوید که من مثل این متاع را بتو بقیمت
کمتر میفروشم یا بهتر از آنرا بهمین قیمت یا کمتر میدهم
و همچنین سزاوار نیست کسی بفروشنده در مدت خیار او بگوید
که قیمت را بتو زیادتر میدهم

(۱۰) بیع تلجئه[1] باطل است و آن سازش در اعتراف بفروش است
بدون فروش از ترس ظالم

۱ غرض این است چون حقیقت بیع واقع نشده مال متعلق بصاحبش خواهد بود

مقصد دوم در بیع

ارکان بیع سه است

اول صیغه — دوم طرفین عقد — سوم دو عوض

فصل اول

در صیغه

۹۲ صیغه بیع انتقال عین مملوکه است از شخص بغیر او در عوض مقدر بطور تراضی

۹۳ بیع منعقد نمیشود

(۱) بر منافع[1]

(۲) بر آنچه مالک شدن او صحیح نیست[2]

(۳) بدون عوض

(۴) با جهالت عوض

(۵) با اکراه

۹۴ ناگزیر است از صیغه که دلالت داشته باشد بر رضایت باطنی طرفین
و آن عبارتست از ایجاب مثل بعت و شریت و ملکت

۱ مثلاً اجاره خانه را نمیشود فروخت ۲ مثل شراب و خوک

وقبول مثل اشتریت وشریت وتملکت یا قبلت

۹۵ بیع معاطاة[1] اگرچه در چیزهای کم باشد کافی نیست

۹۶ اگر مشتری بگوید بعنی یعنی بمن بفروش و فروشنده بگوید بعتک یعنی فروختم بتو بدون اینکه خریدار باز یکی از صیغ قبول[2] را بگوید کافی نیست

۹۷ در اجرای صیغه لابد باید لفظ ماضی گفته شود پس اگر بصیغ غیر ماضی مثل اشتر یا ابیع یا ابیعک بگوید و طرف هم قبول نماید بیع منعقد نمیشود

۹۸ اشاره کفایت نمیکند مگر با عجز

۹۹ در مقدم داشتن ایجاب بر قبول نظر[3] است

۱۰۰ ما بین ایجاب و قبول مطابقه لازم است پس اگر فروشنده بگوید این دو چیز را بهزار دینار بتو فروختم و مشتری بگوید یکی از آنها را بپانصد قبول کردم یا بگوید نصف آنها را بنصف قیمت قبول کردم بیع واقع نمیشود

---

۱ بیع معاطاة: معامله دستبدست است که امروز معمول بازارهاست بار عمل بدون صیغه از طرفین با هم حاصل میشود و وقتیکه یکی از عوضها تلف شود بیع لازم میشود ۲ یعنی بعد از گفتن فروشنده بعتک خریدار باید بگوید قبلت ۳ قول اکثر مجتهدین بر این است که ایجاب باید بر قبول مقدم باشد یعنی فروشنده اول باید بگوید بعتک بعد مشتری بگوید قبلت

همچنین اگر فروشنده بدو نفر بگوید که این را بشما بهزار دینار فروختم و یکی از آنها بگوید نصف آن را بنصف قیمت قبول کردم بیع واقع نمیشود

۱۰۱ اگر خریدار با عقد فاسدی مالی را قبض نماید مالک نشده و ضمان باو تعلق خواهد گرفت

فصل دوم

در طرفین عقد

۱۰۲ شرط است در متعاقدان یعنی دو طرف عقد

(۱) بالغ بودن

(۲) کمال عقل

(۳) اختیار

(۴) قصد

۱۰۳ بعقد طفل اگرچه ده ساله باشد و دیوانه اگرچه ولی هردو اجازه داده باشد. وبعقد مفتی علیه و مکره هیچ کسی را اعتنا نماید. وبعقد مست و غافل و خفته و بیهوده گو اعتباری نیست خواه بعد از زوال عذر راضی بشوند و یا نشوند ولی مکره اگر بعد

از اختیار را بجبر شود عقد او نافذ خواهد بود

۱۰۴ در بایع و مشتری اسلام شرط نیست

۱۰۵ بلی شرط اسلام در مشتری خواهد بود

(۱) وقتیکه مسلمانی را بخرد مگر آنکه بنده پدر[1] خریدار باشد یا
کسی باشد که بواسطهٔ خریدار آزاد شود

(۲) وقتی قرآنی بخرد

(۳) آیا برای غیر مسلم اجاره کردن عبد مسلم و رهن گرفتن او
صحیح است اقرب آنستکه جایز نیست

(۴) در ودیعه گذاردن و یا عاریه نهادن عبد مسلم نزد غیر مسلم
اقرب جواز است

۱۰۶ اگر بندهٔ ذمی اسلام اختیار نماید از ذمی فروش یا آزادی
بنده[2] خواسته میشود و ذمی مالک قیمت او و مالک اجرت کسب او
که از زمان اسلام تا موقع فروش یا آزادیش حاصل شده خواهد بود

---

۱ چون شخص بخرد اینکه پدر خود را خرید آزاد میشود در اینصورت مسلمان
و غیر او در خرید فرقی نمیکنند
۲ یعنی حاکم میخواهد

۱۰۷ هر قسمی از فروش و آزادی و هبه کردن که ملکیت ذمی از عبد
مسلم زائل شود غرض حاصل است

۱۰۸ رهن گذاردن ذمی بندهٔ مسلم را و اجاره دادن آن یا تزویج کردن
آن یا کتابت مشروطه[1] در آن در رفع مالکیت ذمی کفایت نمیکند

۱۰۹ اقرب آنستکه کتابت مطلقه[2] به بیع ملحق میشود بواسطهٔ قطع سلطنت از عبد

۱۱۰ حیلولهٔ[3] بنده کافی نیست

۱۱۱ اگر کنیز ذمی که اولاد از او داشته باشد اسلام بیاورد ذمی را مجبور
به آزادی او نمیکنند زیرا اسباب خسران ذمی است و در فروش هم
نظر است[4] اگر فروش را منع نمائیم بنده را بمسلم میسپارند که کسب
کرده خود را بخرد

۱۱۲ هرگاه کافر بطوریکه امر میشود از فروش بندهٔ مسلم امتناع نماید

---

۱ کتابت مشروطه آنستکه بغلام بگوید هرگاه از دادن عوض عاجز باشی
بنده خواهی بود
۲ کتابت مطلقه آنستکه بغلام بگوید فلان مبلغ را بده و آزاد باش
۳ یعنی بنده فقط از دست ذمی بدست مسلم سپرده شود بدون فروش و آزادی و غیره
۴ وجه نظر عموم منع بیع ام ولد است پس جایز نیست از راه دیگر بواسطهٔ عموم
نفی سبیل که لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا جایز است

حاکم او را بقیمت مثل میفروشد و اگر کسی بخرید راغب نباشد
صبر مینماید تا یافت شود اما گرفتن بندهٔ مسلم از کافر و سپردن
بمسلم ثابت است

113 اگر ذمی قبل از فروش عبد مسلم بمیرد و وارثان او کافر باشد حکم
وارثان حکم مورث است ولی اگر مسلمان باشد مالکیت وی بر عبد مقرر میشود

114 بنده نمیتواند بدون اذن مالک خود بفروشد یا بخرد

115 اگر بنده را غیر مالک وکیل نماید که خود را از مالکش بخرد بقول صحیح

116 شرط است که فروشنده مالک باشد یا ولی مالک باشد مثل پدر
وجد - یا حاکم - یا امین حاکم - یا وصی - یا وکیل باشند پس بیع
فضولی بقول موقوف باجازه است هم چنین است غاصب اگر چه
تصرفات او در قیمت مال بسیار شود چنانکه مال غصبی را بفروشد
و در قیمت آن چند مرتبه متوالی تصرف نماید مالک حق خواهد
داشت که عقود معاملات را تعقیب نموده هر کدام را بمصلحت خود
ببیند منظور نماید اما با علم مشتری محل اشکال است[1]

---

[1] وجه اشکال این است که از حیث معاوضه در عقد معامله واقع شده و مالک میتواند
قبول نماید هر کدام که مصلحت او است نه آنکه بواسطهٔ غصبیت و علم مشتری (صفحه بعد)

117 اقرب این است که در موقع عقد وجود اجازه دهنده شرط است .

118 اگر مال طفل را بفروشند و او بالغ شده اجازه دهد بیع منعقد
نمیشود بنابر اشکال[1] هم چنین است اگر کسی مال غیر را بفروشد و بعد
خودش مالک آن مال شده اجازه بدهد بیع منعقد نمیشود

119 در وقت انتقال اشکال است و ترتیب این اشکال[2] در باب نمای مال است

120 اگر کسی مال پدر خود را بگمان زندگی او ببیع فضولی بفروشد معلوم
شود که پدر هنگام معامله مرده و مبیع ملک فروشنده بوده است
معامله صحیح است

121 در اجازه سکوت[3] با علم و حضور در مجلس عقد کافی نیست

بر غصبیت حقیقهٔ معامله واقع نشده که ممضی باشد و فعل مشتری باطل خواهد بود

[1] وجه اشکال این است که از یک طرف در این فروش کسیکه فی الحال اجازه داده
باشد نیست و از طرف دیگر مثل بیع فضولی خواهد بود در وقتی اجازه داد
ممضی است

[2] این در بیع فضولی است که کسی ملک دیگری را بفروشد و مالک بعد اجازه
بدهد آیا این اجازه ناقل است یا کاشف اگر اجازه ناقل باشد نماء از
بیع تا اجازه از مالک است اگر کاشف باشد از خریدار است

[3] اگر کسی مالی بفروشد و صاحب او حاضر و عالم باشد و سکوت
نماید در اجازه کافی نیست

۱۲۲ هرگاه عقدی فسخ شود فروشنده برای عین مال بمشتری مراجعه
مینماید واگر خریدار جاهل[1] باشد یا فروشنده اذن مالک را ادعا
کند برای قیمتی که داده وغرامتی که از بابت نفقه ودادن اجرت
ومنفعت تحمل کرده بفروشنده مراجعت میکند اگر جاهل نباشد و
فروشنده هم ادعای اذن مالک را نکرده باشد برای غرامت
مراجعت نمیتواند بکند واگر عالم بغصب باشد برای قیمت هم
نمیتواند مراجعه کند مگر اینکه قیمت باقی باشد در اینصورت او
آنست که میتواند رجوع نماید

۱۲۳ اگر مشتری جاهل بغصبیت باشد وادعای ملکیت برای بایع نماید
حق رجوع او ببایع باطل نمیشود زیرا که بنا بظاهر رفتار[2] نموده است

۱۲۴ اگر عین مال در دست خریدار تلف شود مالک درصورتیکه اجازه نداده
باشد میتواند هر کدام از فروشنده وخریدار که بخواهد مراجعه
نماید ولی اگر بمشتری جاهل رجوع کرد اشکال[3] دارد که برای مازاد

1 یعنی جاهل بفساد معامله باشد 2 اگر مشتری ادعا کند که زید مالک این
مال است ونداند که او غاصب است بعد غصبیت او معلوم شود حق رجوع
مشتری برای اخذ خسارت از زید باطل نمیشود 3 این درصورتیست که
مال کمتر از قیمت خود فروخته شده باشد

قیمت بفروشنده رجوع نماید

۱۲۵ اگر کسی ملک خود وملک غیر را صفقةً[1] بفروشد در آنچه مال است
بیع صحیح است در آنچه مال نیست موقوف باجازه مالک آن است
اگر اجازه داد بیع نافذ میشود وقیمت بنسبت مال بر آن دو مبیع
تقسیط میشود باینطور که اگر مال از اشیاء صاحب قیمت[2] باشد کل
مال را تقویم نموده بعد سهم یکی از آنها را هم قیمت مینمایند واگر
از اشیاء مثلی[3] باشد بر اجزاء تقسیط مینمایند خواه آن مال یک قسم
باشد یا اقسام مختلفه

واگر مالک مزبور فسخ کرد مشتری مخیر است در حصه فروشنده
فسخ کند یا امضا نماید درصورت امضا[4] بقدر قسط دیگر از قیمت با او برمیگردد

۱۲۶ اگر مالک نصف مال سهم خود را فروخت معامله بسهم خود تعلق[5]

1 یک مرتبه و بعقد واحد 2 مثل اسب که هر کدام قیمت مستقلی دارد
3 مثل گندم وامثال آن 4 یعنی بقدر سهم مالکی که اجازه نداده
وفسخ کرده برمیگردد 5 اگر ملکی در دست دو نفر بالمناصفه
باشد ویکی نصف خود را بفروشد دو قول است یکی آنکه بسهم خود او
راجع میشود دیگر آنکه مشاع باشد ربعی از سهم خود وربعی راجع
بمالک دیگر میشود در اینصورت در آن موقوف باجازه مالک نصف
دیگر است

میگیرد و احتمال دارد مبتنی بر اشاعه باشد در اینصورت در نصف
نصیب دیگری متوقف با جازهٔ مالک خواهد بود

۱۲۷ اما اقرار مبتنی بر اشاعه است قطعاً پس اگر کسی بگوید نصف خانه
ملک تو است و نصف دیگر ملک من و شریک من است و شریک تکذیب
او نماید دو ثلث آنچه در دست مقر است بکسیکه برای او اقرار
کرده میرسد

۱۲۸ اگر بگوید نصف خانه مال من است و خانه بین من و تو بالمناصفه
است نصف آنچه در دست او است گرفته میشود

۱۲۹ اگر چیزیرا بفروشد که مسلمان مالک آن میشود بضمیمه چیزیکه
مالک نمیشود مثل سرکه با شراب و گوسفند با خوک معامله در
مملوک صحیح است و در غیر آن باطل و قیمت با آنچه جایز است و برانچه
جایز نیست تقسیم کرده در نزد مستحلین او تقسیط شده و بالنسبه بآنچه
باطل است رد میشود

۱۳۰ اگر کسی حبله از میوه را بفروشد که در آن عشر زکوة تعلق گرفته
باشد در آنچه مختص با و است صحیح است و در حصهٔ فقراء صحیح نیست

مگر تضمین حصه فقراء را نماید

۱۳۱ اگر کسی چهل گوسفند که زکوة بر آن تعلق گرفته بفروشد در
صورتیکه زکوة را تضمین ننماید در سهم خود او هم معامله
صحیح نخواهد بود زیرا بنا بر اشکال قیمت حصه آنکس مجهول است

۱۳۲ مادامیکه اولاد غیر رشید باشد برای پدر و جد ولایت تصرف
هست پس از آنکه اولاد بالغ و رشید شد ولایت آنها نسبت
باو زایل میشود

۱۳۳ پدر و جد میتوانند متولی دو طرف عقد بشوند

۱۳۴ حاکم و امین حاکم برای کسیکه از مال خود بواسطهٔ طفولیت
یا جنون یا افلاس یا سفاهت یا غیبت محجور است ولایت میتمایند

۱۳۵ تصرف وصی بعد از مرگ موصی نافذ است هرگاه کسیکه وصیت
برای او شده کودک یا دیوانه باشد

۱۳۶ وصی اگر دارنده باشد میتواند از مال موصی علیه قرض نماید یا چیزیرا
برای خود تقویم کند

۱۳۷ تصرف وکیل در صورتیکه موکل زنده و جایز التصرف باشد مضی است

پس اگر موکل بمیرد یا دیوانه شود یا مغمی علیه بشود ولایت
وکیل زایل میشود

۱۳۸ وکیل میتواند متولی دو طرفِ عقد بشود در صورتیکه اعلام[1]
نماید بنا بقولی

۱۳۹ وصی نیز میتواند متولی دو طرفِ عقد بشود

۱۴۰ فروش ولی با مصلحت مولی علیه صحیح است

۱۴۱ اگر کسی دو نفر را در فروش متاعی وکیل نماید که متفقاً یا
جدا جدا اموال را بفروشند و آنها در زمان واحد جدا جدا
بدو نفر عقد معامله را واقع نمایند هر دو باطل خواهند
بود و احتمال[2] تنصیف میرود ولی برای هر دو خریدار اختیار فسخ
است ـ و اگر عقد یکی زودتر باشد آن عقد خصوصاً صحیح است

۱۴۲ اگر دو نفر وکیل یکدفعه مالی را بشخصی و بوکیل آن شخص یا
بدو وکیل آن شخص فروختند و قیمتها از حیثِ جنس و قدر متفق

---

۱ یعنی بموکل خود اطلاع بدهد
۲ یعنی احتمال دارد که معامله صحیح باشد و تنصیف بعمل آید

باشد صحیح است والا اقرب[1] بطلان است و اگر اختلاف[2] در خیار
باشد اقرب آنستکه با اختلاف قیمت مساوی است مگر اینکه وکلاء
خیار را بین بایع و مشتری مشترک قرار بدهند

فصل سوم

در دو عوض (یعنی متاع و قیمت)

۱۴۳ در آنچه عقد بر آن واقع میشود شرط است

(۱) پاک[3] خواه بالفعل باشد خواه بالقوه

(۲) صلاحیت از برای تملک پس بر یکدانه گندم بواسطه کمی آن عقد
واقع نمیشود

(۳) باید مبیع غیر طرفین عقد باشد پس اگر خودش را بکسی
بفروشد اقرب بطلان است اگرچه ثمن مدت داشته باشند
مگر در مکاتب[4] شده

---

۱ علت بطلان امتناع جمع بین دو عقد و عدم ترجیح است
۲ یعنی اگر هر کدام خیار مختلفی معین نمایند با توقف مثل اختلاف قیمت
بیع باطل میشود
۳ بالفعل مثل جامه پاک بالقوه مثل لباس نجس که شسته میشود
۴ کتابت بنده یا مطلقه است یا مشروط چنانچه بعد ذکر شد

(۴) محلّ انتفاع باشد پس آنچه شرع منفعت آنرا اسقاط نموده مثل آلات لهو صحیح نیست وهم چنین است آنچه منفعت ندارد مثل رطوبات ومو وناخن انسان غیر از شیر

(۵) قدرت بر تسلیم باشد پس بیع مرغ در هوا اگر عادتش بر گشتن نباشد جایز نیست — وهمچنین ماهی در آب مگر اینکه محصور باشد — وعبد گریخته را تنها فروختن جایز نیست مگر بکسیکه بنده در دست او باشد

(۶) از روی علم باشد — پس فروختن وخریدن چیز مجهول صحیح نیست

۱۴۴ دیدنِ مکیل[1] وموزون ومعدود خواه عوض باشد خواه ثمن کفایت نمیکند بلکه باید آنهارا بیکی از کیل ووزن وشمار اعتبار نمود

۱۴۵ اعتبار بکیلهای مجهول کفایت نمیکند

۱۴۶ اگر وزن وکیل وشماره متعذر باشد ظرفیرا اعتبار مینمایند وباقی را از آنقرار محسوب میدارند

۱۴۷ در زمین وپارچه دیدن کفایت مینماید ولو ذرع نشوند

---

[1] آنچه بکیل ووزن یا بشمار در میاید

۱۴۸ اگر یکی از خریدار وفروشنده کیل ووزن را بشناسد ودیگری خبر ندهد معامله صحیح است واگر زیاد وکمی بشود برای مغبون اختیار فسخ است

۱۴۹ اگر اداز مبیع طعم وبو باشد محتاج بچشیدن وبوییدن نیست وجایز است خریدن مبیع مزبور بوصف بدون چشیدن وبوییدن پس اگر مطابق باشد صحیح است والا اختیار فسخ خواهد بود — صحت معامله چنین چیزی بدون آزمایش وبدون وصف اقرب است بنا بر اصل سلامت پس اگر معیوب در آید وخریدار در آن تصرف کرده باشد برای او تفاوت قیمت است واگر تصرف نکرده باشد میتواند تفاوت بگیرد یا رد کند

۱۵۰ کور وبینا در معامله یکسان هستند

۱۵۱ اگر آزمایش مبیع سبب فساد آن شود مثل خربزه وگردو وتخم مرغ جایز است که بشرط صحت معامله شود پس اگر مشتری آنرا شکست ومعیوب در آمد هرگاه برای شکسته اش قیمت باشد تفاوت قیمت بمشتری میرسد واگر نباشد مثل تخم فاسد تمام قیمت به

مشتری غایب میگردد

۱۵۲ معامله مشک در نافه جایز است ولو نشکافد ولی شکافتنش احوط است

۱۵۳ فروش اشیائیکه اصلاً مباح هستند پیش از آنکه در حیطهٔ تصرف درآید جایز نیست مثل گیاه و آب و ماهی و وحوش

۱۵۴ فروش اراضی خراجیه[۱] جایز نیست مگر بر تبعیت آثار تصرف

۱۵۵ در فروش خانه‌های مکه[۲] اقرب جواز است

۱۵۶ اگر کسی در اراضی مملوکهٔ خود یا اراضی مباحه چاهی حفر نماید بمجرد بیرون آمدن آب مالک آن میشود

۱۵۷ اگر کسی نهری بکند و آب مباح در آن جاری شود آن آب مختص حفر کننده است

۱۵۸ اگر کسی زمینی که مملوک وی یا از اراضی مباحه باشد حفر نماید و معدنی ظاهر شود آن معدن مختص اوست

۱۵۹ در ملک تمامیت شرط است پس بیع وقف صحیح نیست مگر وقتیکه بقای آن بسبب اختلاف باعث خرابی بوده و فروش نافع تر باشد

۱ اراضی خراجیه اراضی مفتوح العنوه است که بجنگ بتصرف اسلام آمده و متعلق بتمام مسلمین است ۲ شیخ در این قضیه مخالف است

۱۶۰ فروش کنیزیکه از آقا بچه داشته باشد مادامیکه اولادش در حیوة است جایز نیست مگر در مقابل قیمت خود آن کنیز که بر عهدهٔ مولای او باقی بوده و مولا بپرداختن آن قادر نباشد و در شرط فوت مولی[۱] نظر است.

۱۶۱ بیع رهن بدون اجازهٔ کسی که رهن گذارده جایز نیست

۱۶۲ اگر کسی بندهٔ گریخته را منضم با چیز دیگر بفروشد و مشتری بر بنده دست نیابد رجوع بفروشنده نمیتواند بکند که چیزی از او بگیرد بلکه قیمت در مقابل ضمیمه خواهد بود

۱۶۳ اگر مال کسی را غصب نموده باشند و صاحب مال آنرا بفروشد و در تسلیم متعذر باشد معامله صحیح نیست و اگر مشتری قادر بر انتزاع باشد در صورتیکه فروشنده قادر نباشد اقرب جواز است و اگر مشتری عجز پیدا نماید اختیار فسخ خواهد داشت

۱۶۴ اگر مشتری چیزی را بخرد که تسلیم آن بعد از مدتی ممکن باشد و مشتری نداند اختیار فسخ برای او خواهد بود

۱ در فروش کنیز ام ولد فوت آقا را غالباً شرط نموده‌اند و در دوازده مورد جایز میدانند

۱۶۵ اگر کسی چیزی را بفروشد و از تسلیم آن شرعاً عاجز باشد مثل مالی
که رهن گذارده باشند صحیح نخواهد بود مگر با اجازهٔ مرتهن

۱۶۶ اگر گوسفندی را از گله بفروشد بدون تعیین باطل خواهد بود

۱۶۷ اگر بگوید صاعی[1] از این صاعها را بتو فروختم و اجزای آن صاعها
متماثل باشد صحیح است ولی اگر صاعها فرق داشته باشند
و بگوید یکی از آنها را بتو فروختم صحیح نخواهد بود

۱۶۸ اگر ذرعی از زمینی یا جامه را بفروشد و بایع و مشتری ذرع
کل آنها را بدانند و مقصود بطور مشاع باشد معامله صحیح است
ولی اگر قصد ذرع معین[2] باشد باطل است

۱۶۹ جایز است خرید جزء معلوم النسبه بطور مشاع از چیز معلومی خواه
اجزای آن متساوی باشند یا مختلف مثل نصف این خانه و نصف
این خرمن با اینکه بایع و مشتری بقدر آن علم داشته باشند

۱۷۰ فروش صاعی از خرمنی اگرچه معلوم نباشد در خرمن چند صاع

---

1 صاع نه رطل عراقی است و ۸۱۹ مثقال صیرفی
2 قصد ذرع معین باشد اما در زمین تعیین نشده باشد

صحیح است در صورتیکه معلوم باشد آنچه میفروشد در آن خرمن
هست — و در صورت تلف مبیع آیا حمل باشاعه میشود محل نظر[1]
است پس اگر فروش را در یک صاع از جملهٔ خرمن قرار بدهیم
بدون اشاعه تا وقتیکه یک صاع باقی است مبیع باقی خواهد
بود ولی بر فرض اشاعه بنسبت آنچه از کل تلف بشود از مبیع
تلف میشود

۱۷۱ ابهام دو راه دارد مثل ابهام در مبیع است مثلاً اگر زمینی را بفروشد
که محصور باشد بملک خود و از طرف معینی شرط معبر کرده باشد
معامله صحیح است و اگر مبهم گذارده باشد باطل است

۱۷۲ اگر بگوید زمین را با حقوقش بتو فروختم صحیح است و مشتری میتواند
از هر طرف آمد و شد نماید اما اگر زمین بشارع یا بملک مشتری
متصل باشد محل اشکال[2] است

---

1 منشاء نظر این است که لفظ احتمال اشاعه و غیر اشاعه را دارد و
اشاعه بحق اقرب است
2 منشاء اشکال این است که بان سبب حق مشتری است که از هر طرف
آمد و شد نماید اما از طرف دیگر عبور از ملک بایع بی مشتری
بیبت باید راه را معین نماید

١٧٣ اگر مالی بحکم یکی از خریدار و فروشنده یا شخص ثالثی فروخته
شود بدون تعیین قدر یا وصف قیمت باطل است و مشتری
اگر مال را گرفته باشد ضامن عین است و باید بمثل یا قیمت
روز قبض رد نماید و اگر مال تلف شود بقیمت عالی تری که از
روز گرفتن تا موقع تلف پیدا کرده رد کند و در این مسئله بین
علماء خلاف است و تفاوت نقصان و اجرت آن اگر صاحب
اجرت باشد بعهده مشتریست اما تفاوت تغییر وارد نیست و اگر از عمل مشتری زیادتی در آن مال عیناً[1] یا
صفتاً[2] حاصل شده باشد مال او است و الا زیادتی حاصله
مال فروشنده است اگرچه منفصله[3] باشد

١٧٤ دیدن مال او توصیف آن کفایت میکند اگرچه از دیدن آن
مدتی گذشته و عادةً تغییر را موجب نشود و اگر احتمال تغییر
برود معامله استصحاباً صحیح است اگر تغییری ثابت شود مشتری

1 عیناً مثل اینکه جامه را رنگ نماید
2 صفتاً مثل اینکه بنده را صنعت بیاموزد
3 منفصله مثل بچه حیوانات

اختیار فسخ دارد و اگر مشتری ادعای تغییر نماید قول قول[1]
او است با اشکال[2]

١٧٥ فروش ماهی در نیزار صحیح نیست ولو نی را با آن ضمیمه نمایند

١٧٦ فروش شیر در پستان با انضمام دوشیده آن صحیح نیست

١٧٧ فروش پوست و پشم در بدن گوسفند صحیح نیست ولو چیز
دیگری با آن ضمیمه شود

١٧٨ فروش آنچه در شکم گوسفند است ولو با ضمیمه دیگری صحیح نیست

١٧٩ فروش پشم منفرداً در بدن گوسفند بقول بعضی مجتهدین
جایز است

١٨٠ هر مجهولی[3] که مقصود از فروش باشد معامله او صحیح نیست
ولو بمعلومی ضمیمه شود

١٨١ اگر مجهولی[4] را بمعلومی ضمیمه نمایند بطوریکه مجهول تابع باشد
معامله آن جایز است

1 با قسم او 2 وجه اشکال این است که طرفین در این معامله مدعی
هستند و منکر 3 مثل اینکه بچه که در شکم حیوان است مقصود در خرید
باشد 4 مثل اینکه حیوان را بخرند با بچه در شکم بطور تبعیت

۱۸۲ دیدن بعضی از مبیع کافیست اگر دلالت بر باقی نماید که از جنس
اواست مثل ظاهر خرمن گندم پس اگر باطن بخلاف ظاهر باشد
اختیار فسخ برای مشتری است

۱۸۳ دیدن ظاهر خرمن خربزه و سرسبد انگور و میوه کفایت نمیکند
واگر مشتری نمونه نشان نداده و بگوید از این قسم فلان قدر بتو
فروختم باطل است زیرا که مال و وصف را تعیین نموده است

۱۸۴ اگر بگوید گندمیکه در خانه است بتو فروختم و این نمونه آنست
صحیح است در صورتیکه آن نمونه در مال فروشی داخل باشد و
اگر داخل نباشد اشکال حاصل است و منشاء اشکال این است
که مبیع ندیده و غیر موصوف خواهد بود و اگر اشکالی واقع شود
چون نمونه مفقود است رجوع بآن ممکن نمیشود

۱۸۵ اگر مال دیده نشده را بفروشد ذکر جنس و وصفات آن لازمست
پس اگر بگوید آنچه در دستار دارم بتو فروختم صحیح نیست ما دامیکه
ذکر جنس و وصفیکه رفع جهالت نماید نکرده باشد خواه اعمال
از حیث وصف متحد باشد یا متعدد

۱۸۶ با وجود ذکر جنس و وصف احتیاج بدیدن خریدار و فروشنده نیست

۱۸۷ اگر مالی وصف شود برای بایع یا مشتری و یا برای هر دو معامله
صحیح است اگر مال مطابق وصف در آمد بیع لازم میشود والا
برای کسیکه ندیده خیار فسخ میباید در طرف زیادی اختیار
با فروشنده است و در طرف نقصان با خریدار - و اگر طرفی
که اختیار فسخ دارد قبول لزوم معامله را نمود طرف دیگر حق
فسخ ندارد - و اگر بد[۱] و اعتبار مال زیاده و نقصان پیدا
نماید هر دو طرف اختیار فسخ دارند خواه بقیمت[۲] مثل فروخته
شده باشد یا بغیر آن

۱۸۸ اگر بعضی از متاع دیده و وصف باقی را شنید و بر خلاف بیرون
آمد مشتری در تمام اعمال اختیار فسخ دارد و خیار رؤیت هم
فوری است

۱۸۹ کسر کردن وزن ظرف با احتمال کم و زیادی جایز است و زیاد

---

۱ مثل اینکه گوسفندی چاق بشود ولی چشمهایش کور شود
۲ یعنی گندمی را بقیمت گندم فروخته باشد

برآن جایز نیست مگر با رضای طرفین و ضمیمه نمودن وزن ظرف[۱]
بمتاع در فروش بدون کسر جایز است

۱۹۰ اگر مالی را بیک دینار الا یک درهم بطور نسیه بفروشد بنقدی
که در رأس مدت رواج باشد یا نقداً بفروشد در صورتیکه
مشتری نسبت ما بین درهم و دینار را نداند یا بفروشد بنقدی
که بعد پیدا خواهد شد باطل است ولی اگر قدر درهم را از دینار
معین نماید صحیح است

۱۹۱ اگر مالی را به بیست درهم از قرار بیست درهم بیک دینار بفروشد
درصورتیکه صرف در شهر مذکور متعدد باشد یا خریدار
جاهل باشد معامله باطل است

۱۹۲ اگر مالی را بنصف دینار فروخت بر مشتری لازم است که
دینار را نصف کرده بدهد و لازم نیست که دینار صحیح بدهد
مگر اراده نصف عرفی کرده باشد

۱۹۳ اگر خرمنی را بفروشد بنا بر اینکه هر قفیزی[۲] بدیناری فروخته

---

۱ باینطور که ظرف و متاع را با هم بیک وزن بفروشد ۲ قفیز پیمانه‌ایست

شود و بایع و مشتری قدر ثمن و قدر قفیز را بدانند معامله
صحیح است والا کاملاً باطل است

مقصد سوم

در اقسام بیع و در آن چند فصل است

فصل اول

در بیع حیوان — در آن دو مطلب است

مطلب اول

در انسان از نوع حیوان

۱۹۴ انسان بواسطه کفر اصلی اگر اسیر شود مملوک واقع میشود

۱۹۵ عبودیت در ذریه مملوک و اعقابش سرایت میکند اگرچه
اسلام آورده باشند مادامیکه آزاد نشده باشند

۱۹۶ اگر طفلی از دار الحرب برداشته شود مملوک میشود

۱۹۷ طفلی اگر از دار الاسلام التقاط شود ملک نمیشود

۱۹۸ طفلی اگر از بلاد حرب که در آن مسلم باشد التقاط شود ملک نمیشود

۱۹۹ اگر کسی اقرار برقیت کرد حکم برقیت میشود و رجوع او قبول نمیشود

۲۰۰ مرد مالکِ دو و زن دو ملک میشود جز یازده کس را
پدر و مادر — جدّ و جدّهٔ پدری و مادری هر قدر بالا بروند
— اولاد پسر باشد یا دختر و هم چنین اولادِ اولاد هر قدر
پائین بروند — خواهر — عمّه و خاله هر قدر بالا بروند — دختر
برادر — دختر خواهر هر قدر پائین بروند

همینکه یکی از آنها را مالک شود بمجرّد ملکیت آزاد میشود

۲۰۱ زن مالکِ هر کس میشود سوای پدران هر قدر بالا بروند و
اولاد هر قدر پائین بروند

۲۰۲ رضاع[1] مثل نسب است بقول بعضی مجتهدین

۲۰۳ مالک شدنِ نزدیکان[2] غیر از آنچه ذکر شد مکروه است

۲۰۴ هر یک از زن و شوهر میتواند مالکِ دیگری بشود ولی عقد
نکاح آنها باطل میشود اگر چه بعضی[3] را مالک بشود

---

۱ یعنی اقوامی که از شیر حاصل میشوند مثل اقوام نسبی هستند ۲ مثل پسر عمو پسر عمه و غیره ۳ مثلاً نصف زن یا نصف مرد را مالک بشود — اگر مرد مالک زوجه خود بشود بعقد نمیتواند با او نزدیکی نماید یعنی عقد باطل میشود امّا بملکیت میتواند ولی اگر زن مالک شوهر شود عقد باطل و بملکیت هم نمیتواند نزدیکی نماید

مطلب دوم

در احکام

۲۰۵ معامله بعضی از حیوان جایز است به دو شرط — یکی اشاعه — دیگری
علم بنسبت

۲۰۶ اگر از حیوانی[1] دست و یا پا و یا نصفی که در آن سر حیوان باشد
و یا نصف دیگر را بفروشد باطل است

۲۰۷ اگر بفروشد چیزی از حیوان یا جزئی یا نصیبی یا قیمتی باطل است

۲۰۸ اگر نصف یا ثلث حیوان را بفروشد صحیح است چرا که مطلق
آن بر صحیح[2] حمل میشود

۲۰۹ اگر فروشنده سر و پوستِ حیوان را استثناء نماید اقرب بطلانِ
بیع است ولی در مذبوح صحیح است

۲۱۰ اگر دو نفر در خرید حیوانی شراکت نمایند و یکی از آن دو برای
خود سر و پوست را شرط نماید صحیح نیست بلکه بقدر قیمتی که
داده از مجموع باشاعه حق میبرد

---

۱ غرض حیوان زنده است ۲ که اشاعه باشد

۲۱۱ اگر یکی از شریکین بدیگری بگوید فایده برای هر دو باشد و خسران برای تو نباشد اقرب آنست که این شرط باطل است

۲۱۲ اگر بعد از عقد و قبل از قبض در حیوان عیب تازه یافت شود مشتری مختار است که معامله را فسخ نماید یا مجاناً حیوان را نگاه دارد یا بقول بعضی مجتهدین تفاوت عیب را بگیرد

۲۱۳ اگر حیوان بعد از قبض در سه روز خیار تلف شود و مشتری در آن سبب نباشد از کیسه بایع رفته و اگر در حیوان عیب تازه حادث شود که از طرف مشتری نباشد هرگاه در سه روز خیار باشد مشتری مختار است که فسخ نماید یا مجاناً قبول کند و در گرفتن تفاوت عیب نظر[1] است

۲۱۴ مشتری میتواند حیوان را بواسطه عیب سابق رد نماید ولی اگر بعد از سه روز خیار[2] باشد یا مشتری در آن عیبی حادث کرده باشد نمیتواند بواسطه عیب سابق رد کند

۲۱۵ حمل حیوان در زمان فروش بنا بر قولی متعلق بفروشنده است

---

1 احتمال ارش دوا بجا میرود 2 یعنی در سه روز خیار

مگر آنکه مشتری برای خود شرط کرده باشد در این صورت مال مشتری خواهد بود و اگر قبل از قبض یا در مدت سه روز خیار بدون فعل مشتری سقط شود حیوان را با حمل و بدون حمل تقویم مینمایند و بنسبت تفاوت از ثمن رد میشود

۲۱۶ اگر بدیگری بگوید حیوانی یا خانه را بشراکت من یا برای هر دو ما بخر معامله برای هر دو صحیح و هر کدام از آن دو نفر نصف قیمت را باید بدهند هرگاه یکی از آن دو تمام قیمت را باذن رفیقش ادا کرده بر دیگری غرامت و لازم است و الا فلا و اگر مال تلف شود از هر دو خواهد بود و دهنده قیمت برای آنچه بابت رفیق خود پرداخته برفیق خود مراجعه مینماید

۲۱۷ بقول بعضی علماء بنده مطلقاً مالک نمیشود پس اگر در دست او مالی باشد متعلق بفروشنده است هرچند فروشنده عالم بآن باشد پس اگر مشتری شرط کند که مال متعلق باو باشد صحیح است مادامیکه ربوی نباشد[1] یا ربوی باشد و قیمت یا متاع جنساً

---

1 مثلاً اینکه بنده گندم داشته باشد و هر دو را بپول بخرند

مختلف باشند یا جنساً متساوی باشند ولی قیمت زیادتر باشد

۲۱۸ اگر بنده بکسی بگوید که مرا بخر و فلان چیز بعهدهٔ من است که بتو بدهم بقول بعضی مجتهدین بآن ملزم نمیشود

۲۱۹ اگر کسی بخواهد کنیزرا بفروشد و آن کنیز حیض بین باشد بر او واجب است قبل از فروش بدیدن یک حیض یا چهل و پنج روز اورا استبراء بکند اگر مشتری کنیز حال اورا نداند بر وی واجب میشود که قبل از وطی بطوریکه گفته شد اورا استبراء کند و استبراء ساقط میشود اگر شخص موثقی خبر بدهد که استبراء بعمل آمده یا کنیز متعلق بزنی باشد یا صغیره یا یائسه یا حامل یا حایض باشد

۲۲۰ حرام است وطی کنیز حامل از جلو قبل از چهار ماه و ده روز و اگر از زنا حامل باشد بعد از مدت مزبوره هم کراهت دارد و اگر از غیر زنا باشد اشکال دارد — اگر وطی نماید مستحب است که عزل کند اگر نکرد فروش اولاد او مکروه خواهد بود و مستحب است که از میراث

۱ مثل اینکه بنده صد درهم داشته باشد و بصد و چند درهم اورا با درهمها بخرند ۲ در صورتیکه با او مقاربت شده باشد ۳ عزل آنست که قبل از انزال مرد خودرا از زن جدا نماید

خود برای او سهمی جدا کند

۲۲۱ مکروه است وطی زنیکه از زنا تولد شده باشد خواه بملکیت یا بعقد و اگر واقع شود نباید از آن اولاد طلب کند

۲۲۲ مکروه است که مملوک قیمت خودرا به بیند

۲۲۳ مکروه است جدا کردن بین بچه و مادرش قبل از رسیدن به هفت سال یا در مدت شیر خوردن طفل و در این باب بین مجتهدین خلاف است و قولی بر حرمت آن است

۲۲۴ برای کسیکه بنده را میخرد مستحب است که اسم اورا تغییر داده و شیرینی باو بخوراند و چیزی جهت او تصدق نماید

فصل دوم

در فروش میوه و در آن دو مطلب است

مطلب اول

در انواع میوه

۲۲۵ فروش میوهٔ نخل بشرط ظهورش یکساله یا زیادتر جایز است و قبل از

۱ یعنی باید عزل کند ۲ یعنی بارور شدن درخت خروج ثمره یا بروز ثمره است اگرچه رشد نکرده باشد

ظهور برای بعضی مجتهدین مطلقا جایز نیست

۲۲۶ شرط نیست اجماعا در صحت بیع میوه که صلاحیتش[1] ظاهر بشود از قبیل قرمزی یا زردی رنگ چیزی ضمیمه شود و زیاده بر یکسال معامله شود یا بشرط بریدن فروخته شود و آیا در آنچه صلاحیتش ظاهر نشده یکی از این شروط میشود دو قول است اقرب الحاق[2] یا اول است و اگر میوه بمالک درخت[3] فروخته شود یا درخت فروخته شده و ثمره استثناء شود این شروط اجماعا ملحوظ نیست

۲۲۷ جایز است فروش میوه سایر درختها در موقع[4] ظهور و حد آنهم بسته شدن دانه است و بقولی شرط زیادتی[5] نمیشود و بقولی فروش یک سال و دو سال قبل از ظهور جایز نیست و ما بین میوه ظاهر مثل زردآلو و میوه پنهان مثل بادام فرقی نیست

۲۲۸ فروش سبزیهاست بعد از ظهور و بسته شدن جایز است که لقطه[6] و لقطات فروخته شوند و قبل از آن جایز نیست

---

[1] غرض میوه نخل است [2] یعنی ملحق است یا نه آنچه در آن بدو صلاح شده باشد [3] مثل اینکه درخت را بعد از ظهور میوه عوض کرده شد و میوه را نگاه دارد بعد میوه را بفروشد [4] غرض میوه یکساله است [5] غرض از شرط زیادتی ضمیمه کردن چیزیست بمیوه و زیاده از یکسال فروختن است [6] چیزیست که از زمین چیده بردارند

۲۲۹ فروش زراعت جایز است - خواه سنبله بسته باشد - خواه نبسته باشد - خواه سبز باشد - خواه درو شده باشد - تنها فروخته شود - یا با ریشه - ظاهر باشد مثل جو - یا مستور باشد مثل گندم و عدس و خلر و باقلا

۲۳۰ اگر چیدنی بعد از بریدن چیدنی داشته باشد که باقیمانده و تجدید شود مثل تره - و یونجه - و نظیر آنها فروش آن چیدن جایز است - و آنچه چیده میشود مثل حنا - و برگ توت فروش آن خرطه[1] و خرطات جایز است - خواه تنها فروخته شود - یا با ریشه - و در آنچه مذکور شد ظهور شرط است

۲۳۱ اگر زراعت را بشرط قصیل فروخت بر خریدار بریدن آن واجب است اگر نبرید فروشنده میتواند قطع نماید - یا بگذارد و از مشتری اجرت[2] بگیرد - و همچنین است اگر میوه را بشرط بریدن فروخته باشد

مطلب دوم (سوم)

در احکام

---

[1] خرطه از باب ضرب کندن برگ است بدست کشیدن [2] اجرت زمین را بگیرد

۲۳۲ فروشنده نباید بخریدار میوه[1] قبل از صلاحیت چیدن تکلیف بریدن نماید مگر اینکه شرط کرده باشد بلکه بر فروشنده واجب میوه را باقی بگذارد تا زمانیکه عرفاً هر میوه نسبت بجنس خود قابل چیدن شود پس آنچه عادت اقتضاء نماید که بسراً[2] چیده شود تا آن زمان تامل میشود و آنچه اقتضاء کند رطب یا خشک چیده شود تا زمان مقتضی تاخیر میشود

۲۳۳ اگر درخت را فروخت و میوه را بدون شرط استثناء کرد بر مشتری باقی گذاردن میوه بطوریکه ذکر شد واجب است

۲۳۴ بر مشتری میوه و صاحب درخت لازم است آبیاری درخت بطوریکه ضرر نرساند و اگر هر دو ضرر رساند ممنوع خواهند بود و اگر ضرر یکی و نفع دیگری مقابله کند مصلحت مشتری را ترجیح میدهیم و آبیاری زیاده از قدر حاجت نباید بشود و در این باب باهل خبره رجوع میشود

۱ غرض میوه نخل است ولی حکم در سایر میوه ها همینطور جاری است

۲ بُسر بضم باء غوره خرما است که بحد شیرینی برسد

۲۳۵ اگر آب قطع شود بریدن میوه واجب نیست[1] ولو نکشیدن رطوبت بدرخت ضرر برساند

۲۳۶ هرگاه عادت قومی این باشد که میوه را پیش از رسیدن قطع نمایند مثل قطع غوره اقرب آنستکه اگر عقد بطور اطلاق باشد باین عادت حمل میشود

۲۳۷ اگر بعضی از میوه ظاهر شود و آنرا با میوه که در همان سال تجدید میشود بفروشد صحیح است - خواه درخت یکی - و خواه بیشتر باشد - خواه جنس آنها یکی - یا مختلف باشد

۲۳۸ جائز است که میوه یک درخت یا یک نخل که معین باشد استثنا نماید ولی اگر مبهم گذارد یا شرط کند که آنچه بهتر است مستثنی باشد بیع باطل خواهد بود

۲۳۹ فروشنده اگر حصه را مشاعاً از میوه استثنا کرد یا چند رطل معلوم را از آن مستثنی نمود و میوه فاسد شد از آنچه مستثنی شده بنسبت کسر میشود

۱ یعنی قبل از رسیدن میوه

۲۴۰ اکر میوه بعد از تحویل گرفتن مشتری یعنی تخلیه بد فروشنده فاسد شود یا دزد ببرد از مال مشتری محسوب میشود و اکر قبل از قبض باشد از مال بایع حساب میشود

۲۴۱ اکر بعضی از میوه قبل از قبض تلف شود باقی را مشتری بنسبت قیمت آن میتواند قبول کند و میتواند فسخ نماید

۲۴۲ اکر شخص اجنبی میوه را تلف نماید[1] مشتری مختار است میان فسخ و اینکه آن شخص را ملزم بغرامت نماید و اقرب اینست که فروشنده با جنبی ملحق[2] میشود

۲۴۳ مشتری اکر میوه را تلف کند مثل اینست که قبض کرده باشد

۲۴۴ بر فروشنده آبیاری میوه واجب نیست فقط باید در موقع حاجت بر آبیاری تمکین نماید

۲۴۵ اکر بواسطهٔ بی آبی میوه تلف شود یا معیوب گردد هرگاه فروشنده منع آب نکرده باشد ضمانی بر او نیست و اکر منع کرده باشد ضامن خواهد بود

۱ قبل از قبض ۲ یعنی مشتری مخیر است بین فسخ و مطالبهٔ ثمن و مطالبهٔ عوض

مقصد چهارم

در قسم دادن

در آن چند فصل است

فصل اول

۱۸۴ قسمی که موجب برائت ذمه از دعوی باشد منعقد نمیشود مگر به (الله تعالی) اکرچه قسم خورنده کافر باشد

۱۸۵ گفته شده است که در قسم خوردن مجوس بلفظ جلاله[1] چیزی باید علاوه کرد که مزیل احتمال باشد چونکه آنها نور را خدا میدانند

۱۸۶ بغیر اسم خدا قسم خوردن بچیزی از کتب منزله و انبیای مرسل و امام و مکان شریف و پدر و مادر جایز نیست

۱۸۷ اکر قاضی ببیند که قسم خوردن ذمی بطوریکه دین خودش مقتضی است او را بیشتر از ناحق باز میدارد جایز است که با آنطور قسم بدهد

۱۸۸ قسم برای هر مدعی علیحده ثابت است خواه مسلم باشد خواه کافر خواه زن باشد خواه مرد

۱ مثل الله الذی رزقنی و خلقنی

١٨٩ برای حاکم مستحب است که اگر قسم میدهد قبل از آن موعظه کند

١٩٠ در قسم کفایت میکند که قاضی بگوید بگو والله برای او بر عهده من حقی نیست

١٩١ شایسته است که حاکم در باب قسم در قول و مکان و زمان در خصوص دعاوی حقوقی تماما سختی کند اگرچه کم باشد اما در مال در کمتر از نصاب قطع دست سختی نمیشود

(ا) سختی در قول مثل - وَاللهِ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ الطَّالِبُ الْغَالِبُ الضَّارُّ النَّافِعُ الْمُدْرِکُ الْمُهْلِکُ الَّذِی یَعْلَمُ مِنَ السِّرِّ مَا یَعْلَمُهُ مِنَ الْعَلَانِیَةِ که برای این مدعی از آنچه ادعا میکند بر من چیزی نیست و غیر از اینها از الفاظیکه حاکم مناسب بداند

(ب) سختی در مکان مثل - مساجد و حرم

(ج) سختی در زمان مثل - روز جمعه و روز عید و بعد از زوال ظهر

١٩٢ بر کافر سختی میکند با چیزیکه بشرافت آن از مکان و زمان و اقوال معتقد است

١٩٣ اگر ادا کننده قسم از سختی امتناع نماید بر او اجبار نخواهد شد

١٩٤ اگر بنده ادعای آزادی نماید و قیمت او کمتر از نصاب قطع دست باشد و آقای او انکار نماید در قسم او سختی نمیشود و اگر رد کند و بنده قسم بخورد

سختی میشود چرا که او ادعای آزادی میکند

١٩٥ در آنچه بیک شاهد و قسم ثابت[1] نمیشود و در عیب زنان در قسم تغلیظ[2] نمیشود

١٩٦ قسم گنگ باشاره است و گفته شده است که دست او را بر اسم خدای تعالی میگذارند و گفته شده است که در لوحی صورت قسم را مینویسند و بآب میشویند اگر اخرس[3] آشامید ذمتش بری میشود و اگر امتناع کند نکول کرده است

١٩٧ قاضی قسم نمیدهد مگر در مجلس قضاوت خود جز آنکه عذری داشته باشد و نایب میگیرد که ناخوش و زن مخدره را در خانه آنها قسم بدهد

١٩٨ شرط قسم این است که با انکار با دعوی مطابقه کند و بعد از عرض بقاضی واقع شود

فصل دوم

در ادا کننده قسم

١٩٩ کسیکه قسم میخورد بلوغ و عقل و اختیار و قصد و توجه دعوی صحیح برو شرط است

---

[1] آنچه مال نباشد [2] تغلیظ سختی است چنانکه گذشت [3] اخرس گنگ است

۲۰۰ بقسم کودک اعتبار نیست و اگر ادعای بلوغ نماید بر این ادعا قسم داده نمیشود بلکه با امکان آن تصدیق میشود و اگر بگوید من طفلم قسم نمیخورد بلکه انتظار بلوغ او خواهند رفت

۲۰۱ اگر دیوانه یا کسی با کراه یا مست یا خفته یا غافل یا مغمی علیه قسم بخورند اعتباری بر آنها نیست

۲۰۲ شخص کامل در انکار مال و نسب و ولاء[1] و رجعت و نکاح و ظهار[2] و ایلاء[3] قسم میخورد

۲۰۳ در حدود الله[4] قسم خورده نمیشود ـ قاضی و شاهد هم قسم نمیخورند ولی قاضی بعد از عزل قسم میخورد

۲۰۴ وصی و قیم قسم نمیخورند زیرا که اقرار آنها بر قرض میت قبول نمیشود

۲۰۵ کسیکه انکار وکالت وکیلی را در باب استیفاء حق نماید اگرچه وکالت وکیل را بداند قسم نمیخورد زیرا جایز است که موکل انکار نماید

---

[1] ولاء حقی است که برای چند طبقه بواسطه ازارث هست مثل آقائی که غلامی آزاد کند و امام و ضامن جریره و کسیکه کافری مسلمان کند در صورتیکه میت وارث نداشته باشد
[2] رجعت رطلاق و مفصل است [3] ظهار آنستکه شخص بزن خود بگوید انت علی کظهر امی یعنی تو بر من مثل پشت مادرمی هستی زن با او در این صورت حرام میشود و باید کفاره بدهد تا رفع آن بشود [4] ایلاء آنستکه مرد قسم بخورد بنام خدا که با زن خود مجامعت نکند [5] یعنی حدود زنا و لواط و غیره چون در اینجا تسامح است

۲۰۶ برای وکیل دعوی جایز است که بر وکالت خود بدون حضور خصم اقامه شاهد نماید

۲۰۷ اداء کننده قسم دو قسمند ـ منکر است ـ و مدعی

اما منکر به نبودن شاهد برای مدعی قسم میخورد یا با بودن شاهد در صورتیکه مدعی راضی شود که اگر منکر قسم یاد نماید ترک شاهد خود را نماید

اما مدعی قسم میخورد بارد منکر یا نکول منکر بنا بر رأیی پس اگر قسم را منکر رد نماید بمدعی متوجه میشود و اگر مدعی نکول نماید ادعا او اجماعا ساقط میشود

۲۰۸ اگر منکر قسم را رد کند ولی قبل از آنکه مدعی قسم بخورد حاضر شود بقسم خوردن قولی برآنست که این حق را ندارد مگر برضای مدعی و در این قول اشکال است و منشاء اشکال اینست که رد قسم از طرف منکر تفویض است نه اسقاط حق

۲۰۹ در ادعای خون در صورتیکه لوث باشد مدعی قسم میخورد

۲۱۰ دعوی در حدود الهی با نبودن شاهد شنیده نشده و قسم متوجه بمنکر نمیشود

۲۱۱ اگر کسی را قذف[1] نمایند و شاهد نباشد تهمت زده بر تهمت زننده ادعا

---

[1] کسی را بزنا نسبت دادن

میتماید قولی بر این است که میتواند قذف شده قسم بخورد تا بر قذف کننده
حد ثابت شود و در این قول نظر است برای اینکه در حد و در قسم نیست

۲۱۲ منکر دزدی قسم میخورد برای اینکه غرامت از او ساقط شود پس هرگاه
نکول نماید مدعی قسم میخورد و غرامت مال بر دزد ثابت میشود اما
قطع دست او ثابت نمیشود و هم چنین است اگر مدعی با یک شاهد قسم بخورد

۲۱۳ کسیکه تبدیل نصاب زکوة را ادعا کند یا ادعای نقصان تخمین نماید یا
قبل از تمام سال مدعی اسلام بشود قسم نمیخورد بلکه قول اینها را تصدیق مینمایند

۲۱۴ اگر کسی اقامه شاهد نماید پس از آن اعراض کرده بقسم منکر قناعت
کند یا شاهد کامل داشته باشد و از آن اعراض کند یا بگوید شاهد
اسقاط کردم و قناعت بقسم منکر نماید اقرب این است که میتواند قبل از
قسم منکر بشهود یا بقسم یا شاهد رجوع نماید

۲۱۵ اگر یکنفر شهادت بدهد که فلان میت از فلان کس طلبی دارد و میت وارث
نداشته باشد قولی بر این است که منکر حبس میشود تا قسم یاد نماید یا اقرار

---

۱ یعنی قطع دست نمیشود و مال ثابت میشود ۲ تبدیل نصاب را قبل از سال ادعا
کند برای اینکه زکوة ندهد ۳ ادعا کند که قبل از تمام سال مسلمان شده تا جزیه
ندهد ۴ قول شیخ است در مبسوط

کند برای اینکه قسم خوردن مشهود له متعذر است و هم چنین است اگر وصی
ادعا کند که برای فقرا وصیتی شده و یکنفر شاهد اقامه نماید و وارث
انکار کند ولی در این قول نظر است

۲۱۶ اگر تمام ترکه میت بقرض برود برای ورثه تصرف در ترکه جایز نیست مگر
بعد از ادای قرض یا اسقاط قرض و آیا ترکه در حکم مال میت است اقرب
این است که تعلق قرض بترکه مثل تعلق قرض است بمالیکه رهن میگذارند
پس نماء ترکه از وارث است و اگر تمام ترکه بقرض نرود زیادتی مال
طلق ورثه است بر هر دو تقدیر ورثه حق دارند که آنچه مدعی بر مورث
او یا بر خود او ادعا مینماید محاکمه نماید

۲۱۷ اگر وارث شاهدی اقامه نماید که برای مورث طلبی هست خودش باید
قسم یاد نماید نه طلبکاران میت و اگر وارث امتناع کند طلبکاران مقروض

---

۱ چون مرده است و مرده نمیتواند قسم بخورد بهمان یک شاهد قناعت میشود
۲ در حبس وارث نظر است چون سبب عقوبت بیک شاهد ثابت نشده است
۳ اسقاط قرض از طرف طلبکاران ۴ آیا ترکه در حکم مال میت است یا منتقل
میشود بورثه اقرب اینست که منتقل میشود ولی تعلق قرض بان مثل تعلق قرض است
بمال رهنی
۵ نماء تازه که از زمان موت میت تا اداء قرض یا اسقاط حاصل میشود

میت را میتوانند قسم بدهند اگر قسم خورد ذمهٔ او از طلبکاران بری میشود ولی از وارث بری نمیشود اگر وارث بعد از آن قسم خورد و طلب[1] را گرفت طلبکاران میت از وارث خواهند گرفت و در اخذ اینها از مقروض اشکال است

فصل سوم

راجع بآنچه برای آن قسم میخورند

۲۱۸ شخص در کاریکه خود کرده یا دیگری کرده یا در نفی کار خود بطور قطع قسم میخورد اما در نفی کار دیگری قسم بعدم علم میخورد - ضابطه این است که قسم نمیخورد مگر بر آنچه عالم باشد و جایز نیست که با ظن غالب قسم بخورد - پس قسم قطعی بظنی که از گفتهٔ عادلی[2] یا از روی خطی یا از قرینه که از نکول خصم و غیر آن حاصل میشود حلال نیست

۲۱۹ اگر کسی راجع بودیعه یا خرید یا قرض یا جنایت بر دیگری ادعا نماید منکر قسم نفی میخورد و اگر بر مورث او ادعائی نماید قسم بر او متوجه نمیشود مگر ادعا کند که وارث علم دارد آنوقت وارث بنفی علم قسم

[1] چون مقروض را قسم داده اند حق اینها از او ساقط شده از طرف دیگر چون مال از ترکه است حق طلبکار بترکه تعلق میگیرد [2] یعنی یکنفر عادل

میخورد و میگوید که بر مورث خودم قرضی یا ملکی و فروشی نمیدانم

۲۲۰ در نفی تلف چهارپائی[1] که تقصیر در رها شدن آن نموده قسم قطعی واجب است

۲۲۱ اگر کسی بگوید که وکیل تو فلان مال را دریافت کرده منکر قسم نفی العلم خواهد خورد.

۲۲۲ اگر منکر انکار[2] دعوی نماید ولی در موقعیکه قسم میخورد قسم را بر نفی استحقاق مدعی بخورد کافی نیست ولو در موقع انکار نفی دعوی کرده باشد برای بعضی مجتهدین

۲۲۳ اگر منکر بتریهٔ خود یا پرداخت بمدعی را ادعا نماید مدعی خواهد شد و مدعی منکر میشود آنوقت کافی است که مدعی قسم بر بقای حق خود بخورد و منکر بر نفی این ادعا قسم میخورد و این قسم برای تاکید است و بر او لازم نیست

[1] اگر چهارپائی چیزی را تلف نماید و بر مالک او ادعا نمایند که تقصیر در حفظ او نموده او قسم بر قطع باید بخورد که تقصیر نکرده
[2] مثلا اینکه کسی از دیگری ادعای طلبی نماید و او اصلا انکار نماید ولی در موقع قسم قسم بخورد که او حقی بر من ندارد کافی نیست چرا که ممکن است طلبی داشته و طرف پرداخته باشد و نخواهد اقرار نماید

۲۲۴ هر دعوی که قابل توجه جواب باشد قسم[1] با جواب توجه مینماید

۲۲۵ بر منکر بانکار او و بانکول از قسم و رد قسم حتی در نسب و آزادی و نکاح
حکم میشود

۲۲۶ قسم بر وارث توجه نمیکند مگر مدعی ادعا نماید که وارث علم بمردن
مورث خود دارد یا بحق مدعی عالم است یا میت در تصرف وارث مالی
دارد اگر مدعی تسلیم نماید که وارث جاهل این مسائل است حتی بروارث
تعلق نمیگیرد — در علم بمرگ و بحق قسم نفی العلم کفایت میکند —
و در بودن مال در تصرف وارث قسم بتی لازم است

۲۲۷ در قسم نیت نیت قاضی است پس توریه کسیکه قسم میخورد و گفتن
انشاء الله در پیش خود صحیح نیست

۲۲۸ اگر عقیده قاضی آن باشد که شفعه با کثرت ثابت است برای کسیکه
معتقد این عقیده نباشد قسم بر نفی یا عتقاد خود که شفعه با کثرت
نیست نمیتواند ادا نماید بلکه اگر قاضی او را الزام نماید ظاهراً
لازم میگردد که قسم بخورد و یا براو لازم است که باطناً قسم بخورد

---

۱ غیر از حدود

در آن اشکال[1] است اقرب این است که اگر مقلد باشد و مجتهد نباشد
بر او لازم است

فصل چهارم

در حکم قسم

۲۲۹ حکم قسم قطع خصومت دائمی است نه برائت ذمه آنکه قسم میخورد

۲۳۰ بعد از قسم برای مدعی حق مطالبه نیست و هم چنین حق اقامه شاهد
نیست هرچند نداند که شاهد[2] دارد

۲۳۱ اگر مدعی گفت که شهود من دروغ گفته اند شهادت باطل خواهد
شد ولی اقرب این است که دعوی باطل نخواهد بود و در اینمورد
اگر منکر ادعا کند که مدعی بدروغ شهود خود اقرار کرده
و شاهد[3] هم اقامه نماید لازم نیست که برای اسقاط بینه قسم
بخورد چرا که مقصود او طعن[4] شهود بوده و اگر بگویم که دعوی
باطل خواهد شد برای او قسم جایز است تا اینکه دعوی بمال ساقط شود

---

۱ منشاء اشکال امر با مقتضای حکم حاکم از یکطرف و از طرف دیگر مبنی بودن حکم
قاضی بر اجتهاد که احتمال خطا میرود ۲ یعنی در وقت قسم نداند که شاهد
دارد ۳ یك نفر شاهد اقامه نماید ۴ نه مال

٢٣٢ اگر منکر بگوید که مرا یکمرتبه قسم داده و مدعی قسم بخورد که اورا
قسم نداده است این حرف شنیده میشود بنابر اشکال[1] ولی اگر مدعی
بگوید که مرا یکمرتبه قسم داده است باینکه من اورا قسم نداده ام حالا او
قسم بخورد که مرا قسم نداده این حرف بعلت تسلسل شنیده نمیشود

٢٣٣ اگر مدعی بر انتزاع عین مال خود از دست خصم قادر باشد میتواند
اقدام کند اگرچه قهراً بمساعدت ظالم باشد مادامیکه فتنه
تولید نکند و اگرچه حاکم اذن نداده باشد

٢٣٤ اگر حق مدعی قرض باشد و مقروض اقرار داشته حاضر بپرداخت
باشد مدعی نمیتواند مستقلاً بدون اذن مقروض چیزی از مال
او بگیرد برای اینکه مقروض اختیار ادای قرض خود دارد اگر مقروض
امتناع داشته باشد حاکم استقلال در وصول دارد نه مدعی
و اگر انکار داشته باشد و برای مدعی شاهد باشد که نزد حاکم
اثبات نماید و امکان وصول بحاکم هم باشد پس اقرب آنست که

[1] بعد از اینکه اعتراف نمود که قسم خورده دیگر قسم باو وارد نمیشود
اما چون مدعی قسم میخورد ادعای او شنیده میشود

حق خود را میتواند بدون اذن حاکم بگیرد و اگر شاهد نباشد
یا رسیدن بحاکم متعذر باشد و از جنس مال خود نزد مقروض
بیابد خود او در گرفتن استقلال خواهد داشت و اگر مالی از مقروض
باشد نزد طلبکار بودیعه باشد در برداشتن آن عوض طلب خلاف
است اقرب این است که کراهت دارد و اگر مال از غیر جنس باشد بقیمت
عادله آنرا دریافت مینماید و در آن رضای مالک معتبر نیست و
طلبکار میتواند آنمال را بفروشد و از بابت طلب خود محسوب
دارد و اگر آنمال قبل از فروش تلف شود مدعی ضامن نخواهد
بود ولی اقرب این است که ضمان باو تعلق میگیرد بجهت اینکه طلبکار
بدون اذن مالک مال را دریافت کرده است و از هم تقاص مینمایند[1]

٢٣٥ اگر کیسه چیزی که احدی در آن تصرف نداشته و منازعی نباشد
ادعا نماید برای او حکم میشود مثل اینکه کیسه در حضور جماعتی
باشد و یکی ادعا کند که از آن او است و دیگران با او نزاع نکنند و
و تصرفی در آن نداشته باشند

[1] ذمه طلبکار هم همانطوریکه ذمه مقروض مشغول بوده بواسطه این ضمان مشغول میشود
و آنوقت آنچه دو طرف در ذمه دارند تقاص مینمایند که تهاتر میشود

۲۳۶ اگر کشتی در دریا بشکند مالی که دریا بکنار اندازد متعلق باهل کشتی است و آنچه غوص بیرون بیاید اگر صاحبانش ترک نموده و اعراض کرده باشند از کسی است که بیرون آورد

۲۳۷ اگر وارثی بر نفی علم از قرض مورث خود یا نفی علم از استحقاق مدعی قسم بخورد مدعی را از اقامه شاهد مانع نمیشود

فصل پنجم
در قسم با شاهد

۲۳۸ آنچه بیک شاهد مرد و دو شاهد زن ثابت میشود با یک شاهد مرد و قسم نیز ثابت میشود مگر عیوب زنان — و آن عبارتست از آنچه مال باشد یا مقصود از آن مال باشد مثل طلب و قرض و غصب و عقود دیگر که در آنها معاوضه باشد مثل بیع و صلح و اجاره و مضاربه و هبه و وصیت برای کسی و جنایتی که باعث دیه بشود مثل جنایت خطائی و جنایت عمد خطائی[1] و کشتن پدر پسر خود را و آزاد بنده را و شکستن استخوان و ضربتی که بجوف بدن برسد و ضربتی که بام الدماغ[2] برسد

۱ جنایت مثل اینکه کسی بکسی بزند نه بقصد مرگ ولی او بمیرد ۲ مغز سر

۲۳۹ خلع[1] و طلاق و رجوع در طلاق و آزادی و کتابت بنده و تدبیر[2] بنده و نسب و وکالت و وصی قرار دادن کسی و عیوب زنان بیک شاهد مرد و قسم ثابت نمیشود اما در نکاح اشکال است اقرب این است که ثابت میشود اگر مدعی زن باشد — در وقف بیک شاهد مرد و قسم قبول میشود بجهت اینکه وقف بموقوف علیه[3] منتقل میشود

۲۴۰ فرق نمیکند که مدعی مسلم باشد یا کافر عادل باشد یا فاسق مرد باشد یا زن

۲۴۱ شرط است که شهادت شاهد و ثبوت عدالت شهود قبل از قسم واقع شود پس اگر قبل از ادای شهادت یا بعد از ادای شهادت و پیش از ثبوت عدالت قسم بخورد قسم لغو خواهد بود و محتاج است باعاده قسم

۲۴۲ اقرب این است که حکم بشاهد و قسم باهم تمام میشود و بیکی از آنها تمام نمیشود در فایده آن در اختلاف[4] وجوه غرامت است هنگامیکه شاهد از شهادت خود برگردد

۱ ازاله نکاح است بفدیه که زن بمرد میدهد ۲ تدبیر بنده اینستکه قرار بدهد بنده بعد از مرگ آقا آزاد باشد ۳ فتوای علامه قدس سره است ۴ بقول آنکه باهم تمام میشود نصف غرامت برا او وارد میاید و بقولیکه بشاهد تمام میشود کل غرامت باید بدهد

۲۴۳ ادعای چند نفر با یک شاهد ثابت نمیشود مگر بقسم هر یک از آنها پس هر کدام که قسم خورد نصیب او ثابت میشود اما نصیب کسی که امتناع از قسم نماید ثابت نمیشود

۲۴۴ اگر کسی نکول از قسم نماید بعد از مرگ او اولاد او قسم نمیخورند مگر در خصوص وقف و اگر قبل از نکول مرده باشد اولاد او میتوانند قسم بخورند و در اینکه اعاده شهادت واجب میشود اشکال است[1]

۲۴۵ اگر ناکل وارث کسی باشد که قسم خورده و بحق خود نرسیده باشد آنچه[2] مورث براو قسم خورده ناکل خواهد برد در صورتیکه تکذیب او را دعوی نکرده باشد

۲۴۶ بر چیزیکه نمیشناسد قسم قطعی نمیخورد و برای شناختن اگر مکتوب بخط خود را ببیند کفایت نمیکند اگر چه در نزد خودش محفوظ بوده و بداند که در آن ساختگی نشده است و همچنین است اگر چیزی بخط مورث خود ببیند

---

1 منشاء اشکال این است که دعوی یکی است و وارث قائم مقام مورث است پس اعاده شهادت لازم نیست و از اینجا یکه وارث غیر مورث است و مدعی نمیتواند قسم بخورد مگر بعد از شهادت پس اعاده لازم است

2 در اینصورت ناکل باقرار خودش ماخوذ شده و چیزی باو نمیرسد

۲۴۷ کسی برای ثبوت مالی برای دیگری قسم نمیخورد

۲۴۸ اگر طلبکار میتی ادعا کند که برای میت مالی در نزد دیگری هست و یکنفر شاهد اقامه نماید وارث قسم میخورد هر چند قرض میت تمام آن مال را ببرد پس اگر وارث امتناع از قسم نماید طلبکار قسم نمیخورد و وارث هم بقسم اجبار نمیشود و همچنین است اگر طلبکار در رهنی دعوا نماید و یکنفر شاهد اقامه کند که آن رهن از راهن[1] است طلبکار قسم نمیخورد برای اینکه قسمی است در اثبات مال برای دیگری

۲۴۹ ورثه برای اثبات مال مورث خود قسم میخورند و بطوریکه فرض است قسمت مینمایند اگر بعضی از آنها از قسم امتناع نمایند نصیب آنها ساقط میشود و حق ندارند مزاحم کسیکه قسم خورده است بشوند - و اگر آن مال وصیت باشد بالسویه قسمت مینمایند مگر اینکه موصی تفضیل داده باشد و اگر بعضی از ورثه امتناع از قسم نمایند با کسیکه قسم خورده شراکت نخواهند داشت و اگر بعضی از آنها بچه یا دیوانه باشند نصیب او توقیف خواهد ماند اگر بالغ و رشید شد قسم میخورد و مستحق

---

1 که مقروض او باشد

حق خود میشود والّا نمیشود واگر پیش از آن بمیرد وارث او میتواند
قسم بخورد واستیفای نصیب خود را بکند

۲۵۰ بر ولی گرفتن نصیب کسی که بر او ولایت دارد از مقروض واجب نیست
آیا مطالبهٔ کفیل از او میکند در آن اشکال است[1] یا برای مولّی علیه[2]
در آنچه از مال و دارائی با وصایتی[3] قسم خورده دریافت نموده باشد
شرکت هست اقرب این است که اگر کامل شد قسم بخورد هست

فروع

۲۵۱ اگر بعضی از ورثه ادعا نمایند که مورث آنها برای اینها و نسل اینها وقفی
کرده با اقامهٔ شاهد قسم میخورند و حکم در حق اینها میشود واگر امتناع
ورزیدند برای مدعیهای ارث حکم میشود لکن برای مدعی وقفیت
نصیب او در حق خود او نه در حق طلبکاران[4] حکم میشود واگر بعضی از اینها
قسم بخورند نصیب کسیکه قسم خورده بطور وقف ثابت و باقیمانده

---

1 منشاء اشکال این است که ثبوت چون بعمل نیامده کفیل گرفته نمیشود و از طرف دیگر چون احتمال تضییع مال میرود گرفته میشود 2 کسی است که ولی دارد
3 این در صورتی است که مال مشاع باشد 4 یعنی اگر مدعی امتناع از قسم نماید و میت طلبکار داشته باشد بعد طلب خود از مال میبرند و نسبت بآنها وقف نیست ولی نسبت بمدعی وقف است

ملک طلق میباشد و قروض و وصیت بباقیمانده تعلق میگیرد و آنچه
زیاد بماند میراث خواهد بود و آنچه از نصف مال برای مدعیهای
وقف که قسم نخورده اند حاصل شود وقف خواهد بود — اگر کسیکه
از قسم امتناع ورزیده منقرض شود برای بطن ثانی با اقامهٔ شاهد
قسم وارد است و حق بطن ثانی با امتناع بطن اول از قسم باطل نمیشود

۲۵۲ اگر کسی وقفی بر خود و بر اولادش بطور وقف ترتیبی[1] ادعا کند با اقامهٔ
شاهد قسم میخورد و لازم نیست که اولاد او بعد از او قسم دیگر بخورند
و همچنین است اگر بواسطهٔ انقراض بطنها وقف راجع شود بفقرا و یا
بمصالح مسلمین واگر وقف ما بین بطن اول و بطن دوم شراکتی باشد
بطن دوم محتاج بقسم خوردن نیست براکه بطن دوم بعد از وجودش مثل
موجود در وقت دعوی حساب میشود و احتمال دارد که در شق اول[2] هم
همینطور باشد چونکه بطن دوم از واقف اصلی حق میبرند نه از بطن اول

۲۵۳ اگر سه پسر ادعا نمایند که وقفی ما بین آنها و بطون آنها مشترک است

---

1 وقف ترتیبی آنستکه اول بطن اول ببرند بعد از انقراض آنها بطن دوم ببرند
2 یعنی در وقف ترتیبی

وقسم هم بخورند پس از آن برای یکی از آنها پسری پیدا شود از زمان تولد
آن پسر چهار یک مال وقف برای او توقیف میشود آنوقت اگر این پسر
بعد از بلوغش قسم بخورد حق خود را دریافت میدارد و اگر امتناع
از قسم نماید قول برادرانش است که آن چهار یک بآن سه نفر بر میگردد
زیرا آن سه نفر وقف را بقسم خود ثابت کرده و مزاحم هم ندارند و
این پسر جاری مجرای معدوم شده است — ولی مطلب مشکل میشود
بسبب اعتراف آن سه نفر بعدم استحقاق خود در آنسهم پس آنسهم بر میگردد
بناکل[1] از قسم و بمدعی علیه اولاً و بورثه او ثانیاً راجع نمیشود و اگر
یکی از آن سه پسر قبل از بلوغ این کودک بمیرد ثلث مال وقف برای
کودک از زمان وفات میت کنار میگذارند برای اینکه وقف را
سه قسمت کرده باشند و حال آنکه برای او از زمان وفات میت
چهار یک بود پس اگر بچه بعد از رسیدن بسن کمال قسم خورد تمام را
دریافت خواهد کرد و اگر از قسم نکول نماید چهار یک مال وقف تا
زمان مردن آنمیت مابین ورثه او و سایرین به قسمت میشود و ثلث هم

۱ غرض این است که بموجب اقرار سه پسر اولی آنچه بپسر یکه از بطن ثانی است بآن سه پسر بر نمیگردد

از زمان وفات متعلق بسایرین است و در این اشکال[1] است و ممکن است
بناکل از قسم رجوع شود نه بمدعی علیه و اگر نکول کننده از قسم تمکین
وقف را نماید یا و قطعاً چیزی عاید نمیشود و حق از برای اداء کنندگان
قسم و واقف است برای اینکه این وقفی است که مصرف آن مشکل شده
و راجع میشود بورثه واقف

۲۵۴ اگر بطن اول وقف را بترتیب ادعا نموده و با اقامه شاهد قسم بخورند
و بطن دوم بعد از وجود بگویند وقف شراکتی بوده آنوقت خصومت
مابین آنها و بطن اول است پس اگر بطن دوم اقامه یک شاهد نموده با
آن شاهد قسم بخورند با بطن اول شریک شده و حق دارند که از زمان
وجود خود مطالبه حصه نماء خود را از بطن اول بنمایند

۲۵۵ اگر بطن اول ادعا نماید که وقف ترتیبی است و با اقامه شاهد از
قسم نکول نمایند و بطن دوم پیدا شود احتمال دارد که بطن دوم قسم
بدهند و احتمال دارد که قسم ندهند تا وقتیکه بطن اول بمیرد
منشاء این تردید از آنجا است که از یک طرف نکول را مثل اقرار

۱ همان اشکال که سابق ذکر شد در اینجا هم هست

قرار میدهند و از طرف دیگر اعتراف بطن دوم است بعدم[1] استحقاق[2]
بطن اول فی الحال و اگر بعضی از آنها قسم خورده بعد بمیرد احتمال
دارد که نصیب او بناکل مصرف شود و احتمال دارد باولاد کسیکه
قسم خورده منصرف گردد و احتمال دارد که بواقف بر گردد بواسطه
تعذر مصرف وقف

۲۵۶ اگر کسی ادعا نماید که بنده که در ملک او و فعلاً در دست دیگریست
آزاد است با اقامه یک شاهد قسم نمیخورد برای اینکه اثبات[3] آزادی
میکند و اگر ادعای کنیز صاحب اولاد را بنماید که در دست دیگری
باشد و نسبت آن اولاد را بخود بدهد و ادعا کند که آن کنیز مادر
بچه است با اقامه شاهد قسم میخورد تا کنیز بودن او را ثابت نماید
نه اولاد را زیرا حکم بحریت که از او تولد شده باقرار آنشخص ثابت میشود

۲۵۷ در دعوی قتل خطا و شبیه خطا با اقامه شاهد قسم[4] میخورد اما در قتل
عمد اینطور نیست بلی اگر شهادت شاهد لوث باشد دعوی با آن

---

۱ یعنی چون بطن اول از قسم نکول کرده مثل اینست که منقرض شده باشد
پس قسم ببطن دوم وارد میاید ۲ بآنها بعد از مردن بطن اول قسم وارد میشود
۳ یعنی در اثبات آن اقرار و یک شاهد کافی نیست ۴ مدعی قسم میخورد

شهادت بقسم ثابت میشود

فصل ششم

در نکول

۲۵۸ اقرب اینست بمجرد نکول از قسم حکم صادر نمیشود بلکه قسم بمدعی
رد میشود اگر مدعی نکول کرد دعوای او فی الحال ساقط میشود ولی
در غیر آن مجلس میتواند اعاده دعوی نماید و وقتی قسم بمدعی رد
میشود که نکول منکر تمام بشود باینکه بگوید قسم نمیخورم یا من ناکلم
یا ساکت شده و قاضی بگوید که قسم بخور و سزاوار است که قاضی
سه دفعه قسم را بر نکول کننده عرضه بدارد و حکم نکول را برای او
شرح بدهد پس اگر شرح ندهد و حکم بنکول بکند و نکول کننده
رجوع نموده و بگوید من حکم نکول را نمیدانستم پس در رجوع از قسم
خوردن نکول کننده اشکال[1] است اگر ممنوع بدانیم هر گاه مدعی
بقسم منکر راضی شود اقرب اینست که جایز خواهد بود و احتمال

---

۱ منشاء اشکال اینست از یک طرف که نکول محقق شده و حاکم باین حکم
کرده است و از طرف دیگر قسم حق مدعی علیه است و اصل بقاء اوست
تا بمدعی رد نماید

دارد که نکول مدعی از قسم مثل قسم مدعی علیه باشد و اگر مدعی قسم بخورد یا مثل اقرار خصم شمرده میشود در آن اشکال است[1] اما در هر صورت بآن قسم مستحق حق خود میشود و اگر مدعی بگوید که برای قسم بمن مهلت بدهید مهلت داده میشود بخلاف مدعی علیه که باو مهلت داده نمیشود

٢٥٩ اگر مدعی اقامه یک شاهد نماید و از قسم با شاهد نکول بکند احتمال دارد که بعد از آن حق قسم خوردن داشته باشد و احتمال دارد که قسم او بعد قبول نشود مگر اینکه شاهد دیگری اقامه نماید

٢٦٠ اگر قاضی ادعا نماید که مال میتی که وارث ندارد بر ذمه کسی هست و آن کس نکول کند احتمال[2] دارد که نکول کننده را حبس نمایند تا قسم بخورد یا اقرار نماید و احتمال دارد که حکومت بر او بشود و احتمال دارد که ترک حکومت بشود

٢٦١ اگر فقیر یا گیرنده صدقات ادعا نماید که مالکی پس از ثبوت زکوة بر ذمه

1 منشاء اشکال از یک طرف ترتب قسم مدعی است بر نکول منکر پس حکم اقرار را دارد و از طرف دیگر صدور آن از مدعی مثل شاهد است 2 احتمال اول برای این است که مدعی چون مرده است حاکم هم برای دیگری چون ادعا میکند نمیتواند قسم بخورد احتمال دوم برای این است که از قسم نکول کرده احتمال سوم برای اینکه بدون اثبات نمیتواند عقوبتی بر منکر وارد آورد

خود اقرار کرده و مالک نکول نماید آنها قسم نمیخورند بلکه احتمالات فوق در آن ثابت میشود

مقصد پنجم

در حکومت بر غایب — و در آن چند فصل است

فصل اول — در مدعی

٢٦٢ مدعی بر غایب باید اساساً چیزی را ادعا نماید که در جنس و وصف و قدر معلوم باشد و صریحاً بگوید که من طالب آن هستم پس اگر بگوید برای من بر عهده فلان چیزی است در حکم کفایت نمیکند و صدور حکم محتاج است باقامه شاهد — آیا شرط است مدعی ادعا نماید که غایب انکار دارد در این نظر است[1] پس اگر این را شرط قرار بدهیم هر گاه مدعی اعتراف نماید که غایب معترف بادعای او است دعوای او شنیده نمیشود و اگر متعرض بانکار غایب نشود ادعای او شنیده میشود و با اقامه شاهد در عهده برای غایب عدم اسقاط دعوی و نگرفتن عوض قسم میخورد و واجب

1 از آن جهت که نص بطور مطلق است و فتوای اصحاب هم حاکی است این ادعا لازم نیست از آن جهت که بینه دال بر انکار شرط شده لازم است

نیست که بر صدق شاهد در قسم تعرض نماید

۲۶۳ اگر وکیل مدعی بر غایب ادعا نماید قسم نمیخورد و حق را باو تسلیم
مینمایند بعد از اینکه از او کفیل بگیرند پس اگر موکل غایب او قسم بخورد
برای او مقرر میشود والا استرداد میشود

۲۶۴ همچنین ولی طفل و مجنون با اقامه شاهد مال را دریافت میکند
کفیل از او میگیرند اگر طرف ادعای برائت ذمه نماید

۲۶۵ اگر مدعی علیه بوکیل مدعی غایب بگوید که موکل تو مرا بری الذمه
کرده یا طلب او را باو داده ام فایده ندارد و او را بدادن مال الزام
میکنند پس از آن باثبات برائت ذمه خود را میکند واحتمال دارد
که در حکم توقف شود برای اینکه شاید راست گفته باشد

۲۶۶ بر مدعی واجب نیست که حجت خود را بدهد خواه مقرض حاضر باشد
یا غایب باشد بجهت اینکه آنچه داده اگر مستحقا للغیر درآید آن سند حجت
او است و همچنین فروشنده کتاب اصل (بنچاق) را بخریدار نمیدهد

---

۱ بعد از ثبوت ۲ یعنی از مجلس غایب باشد ۳ در صورتیکه وکیل مدعی
دعوی را شرعا ثابت کرده باشد ۴ یعنی بعد از اینکه معروض آنچه
براو حکم شده بمدعی داد بر مدعی واجب نیست که سند خود را بدهد

برای اینکه اگر مبیع مستحقا للغیر درآید بنچاق سند او است اما اگر خریدار
دادن آنرا شرط نماید لازم خواهد شد و اگر مشتری نسخه آنرا طلبید
یا مدیون نسخه سند را بخواهد اقرب این است که باید اجابت کرد بلی
مدعی علیه میتواند از دادن سند امتناع نماید تا اینکه گیرنده شاهد
بیاورد اگر چه برای او بر طرف بینه نباشد و این برای استخلاص از قسم است

فصل دوم

در مدعی علیه و مدعی به

۲۶۷ بر کسیکه از مجلس قاضی غایب باشد حکم میشود اگر چه برای بعضی
مجتهدین حاضر در شهر باشد یا بمسافت کمی مسافر باشد و قول اقوی
این است که درباره حاضر بشهر وقتی حکم معتبر است که حضورش متعذر باشد

۲۶۸ در شنیدن شاهد حضور مدعی علیه شرط نیست اگر چه در شهر حاضر باشد

۲۶۹ اگر مدعی علیه غایب از شهر باشد احضارش وقتی جایز است که مدعی
شاهد داشته باشد بدون شاهد بواسطه زحمت مسافرت احضار
نمیشود و این احضار در صورتیست که در شهر مدعی حاکم نباشد

---

۱ اگر مجتهد را ادعا کنند ۲ این قول شیخ قدس سره است

۲۷۰ بر غائب در باب حقوق مردم از قرض و عقود و طلاق و آزادی و جنایات و قصاص حکم میشود ولی در حقوق الهی مثل زنا و لواط حکم نمیشود زیرا بنای حقوق الله بر تخفیف است ولی در خصوص دزدی حکومت میشود اما فقط در باب مال نه در خصوص بریدن دست

۲۷۱ قاضی در مال حاضر شیئی که از ولایت او غائب باشد نظر خواهد داشت

۲۷۲ مدعی به اگر قرض باشد یا عقار باشد ممکن است[1] که بحدود تعریف شده و یا بخبر از غیر آن تمیز داده شود مضبوط باشد و اگر محکوم به اسب یا چیزی شبیه آن باشد که بعلامت تمیز حاصل شود احتمال دارد که در باب آن بعلایم و صفات حکم شود چنانکه در خصوص محکوم[2] علیه حکم میشود و احتمال دارد که ذکر قیمت بشود و ذکر صفات نشود مثل جاریه و امتعه و احتمال دارد که بینه شنیده شود بدون حکومت برای اینکه عین مال بشهر یکه شهود در آن هستند فرستاده شود تا بعین مال شهادت دهند — و اگر مدعی بخواهد بنده را گرفته بشهر یکه شهود

1. مثلا اگر قرض باشد بمقدار و اگر ملک باشد بحدود معین باشد
2. یعنی بطوریکه محکوم علیه اگر معروف نباشد بعلایم و صفات توصیف میشود

بفرستد از او کفیل گرفته میشود ولی خرج آن بر مدعی واجب نیست و از او ضامنی برای قیمت مطالبه میشود و احتمال دارد که مدعی را بدادن قیمت فی الحال ملزم نمایند برای اینکه بین مال و صاحب آن جدائی انداختند تا اگر مدعی حق خود را ثابت نماید باو رد شود

۲۷۳ اگر منکر انکار کند که مثل این بنده که بفلان صفت موصوف در دست او نیست بر مدعی است که اینکه آن عبد در تصرف او است اقامه شاهد لازم است پس اگر مدعی اقامه شهود کرد یا بعد از نکول منکر قسم خورد منکر را حبس مینمایند تا بنده را حاضر نماید و تا حضور بنده و یا ادعای تلف بنده حبس او را ممتد مینمایند و در صورت ادعای تلف از منکر قبول قیمت میشود — و قبول دعوای تلف برای اینست که منکر در حبس دائما نماند

۲۷۴ اگر منکر قسم بخورد که این بنده در تصرف من نیست برای مدعی هم شاهد نباشد دعوی باطل خواهد بود و اگر مدعی بداند که منکر قسم میخورد یا اینکه عین غلام در تصرف او نیست دعوی را بقیمت تحویل مینماید — و اگر بگوید که من بنده را ادعا میکنم که قیمتش ده دینار است و بخواهد که یا عین او را حاضر نماید یا قیمتش را بدهد اقرب صحت[1] این دعوی است

1. یعنی این دعوی شنیده میشود

اگرچه بطور تردید باشد — و اگر مدعی علیه بنده را حاضر نماید و دعوی ثابت میشود بر مدعی است که مصارف احضار و مراجعت بنده را بدهد و در تضمین منفعت بنده اشکال است

فصل سوم

در نوشته قاضی بقاضی دیگر

۲۷۵ در نزد علما اجماعاً اعتبار بنوشته نیست خواه سر به مهر باشد یا نباشد خواه قاضی بدو شاهد آنها بگوید که شما را شاهد میطلبم که آنچه در این نوشته است خط من است یا خط من نیست و همچنین است اگر بگوید آنچه در این نوشته است حکم من است و تفصیل ندهد

۲۷۶ اگر مقری بگوید که شهادت بدهید بر من با آنچه در این قباله نوشته شده و من بآن عالم هستم قریب این است که اگر شاهد قباله را یا آنچه در قباله است حفظ نماید و با قرار او شهادت بدهد جایز است زیرا که اقرار بمجهول صحیح است

۲۷۷ اگر بینه در مجلس حکم حاضر باشند و قاضی آنها را بر حکم خود شاهد بگیرد اقرب این است که قاضی دوم حکم مذکور را انفاذ مینماید زیرا در بلاد دور

---

۱ یعنی اینکه بحکم حاکم جلب شده اگر منفعتش ضایع شود بر مدعی ضمانی نمیباید یا ارجاع

از شهود برای اثبات حقوق بآن احتیاج است و فرستادن شهود اصل بآنجا متعذر است و بیم آنکه اسناد مندرس شود و از دست رفتن شهادت سوم شنیده نمیشود و برای آنکه اگر منکر اقرار نماید که حاکم شرعی بر او حکم کرده است حاکم دوم آن حکم را انفاذ مینماید و اگر منکر بعد از اقرار بخواهد انکار نماید شهود آنرا ثابت نمایند — و نص مانع از عمل بمکتوب قاضی بقاضی دیگر فقط شامل است بآنچه اولا منع از آن کردیم اما آنچه را تجویز کردیم از حقوق مردم است نه در حدود و غیر حدود که راجع بحقوق خداوند متعال باشد بشرط اینکه دو شاهد آنها در موقع خصومت مثلاً عینین حاضر باشند و حکم حاکم را مابین آنها بشنوند و قاضی آنها را بر حکم خود شاهد بگیرد پس اگر آنها در نزد قاضی دیگر شهادت بدهند قاضی دوم حکم قاضی اول را انفاذ مینماید ولی صحت آن حکم نمیکند بلکه فایده آن قطع خصومت است که اگر طرفین دعوی بخواهند دعوی را از سر بگیرند شنیده نمیشود — و اگر دو شاهد غیر بر حاضر محض دعوی بوده باشند و حاکم دعوی و صورت حکم را برای آنها حکایت نماید و آنها را شاهد بر حکم بگیرد محل نظر است

---

۱ در شهادت فقط شاهد اصل و شاهد فرع شنیده میشود شهادت سوم بالا ممنوع است

اقرب این است که اخبار قاضی در باب حکم خودش قبول است

۲۷۸ اگر دعوی بر غایب باشد و دعوی را اقامهٔ بینه و حکم را شاهدها بشنوند
پس حاکم آنها را بر حکم خود شاهد بگیرد قاضی دیگر نیز آن را انفاذ میکند
اگر قاضی بقاضی دیگر اطلاع بدهد که در فلان قضیه حکم کرده قبول
آن مرجح است و اگر خبر بدهد که فلان قضیه نزد او ثابت شده یا دو
شاهد در ثبوت آن شهادت داده اند فایده نخواهد داشت[1]

۲۷۹ اگر دو شاهد ابقاء میخواهند در باب حکمی نزد حاکم دیگر شهادت
بدهند آنچه از دعوی دیده اند و از حاکم شنیده اند حکایت مینمایند
و میگویند که بحکم و امضای او شهادت میدهیم و اگر مکتوب قاضی را
بر آنها بخوانند جایز است بگویند شهادت میدهیم که آن قاضی چنین
حکم کرده است

۲۸۰ واجب است که شاهدها آنچه را شهادت میدهند مضبوط داشته
باشند پس اگر برای قاضی دوم شهادت آنها محل شبهه واقع شود
تا مطلب واضح نشود حکم نخواهد کرد

[1] زیرا حاکم به ثبوت نزد دیگری حکم نمیدهد

۲۸۱ شاهد بر حکم میتواند نزد کسیکه مکتوب باو نوشته شده و غیر او
شهادت بدهد اگرچه قاضی در مکتوب خود نوشته باشد که بکدام
یک از قضاة آن را برسانند و یا کاتب و یا مخاطب مکتوب مرده باشند

۲۸۲ اگر حال قاضی اول بواسطهٔ عزل یا مرگ تغییر نماید در عمل بحکم او
ضرری نیست اما اگر بواسطهٔ فسق تغییر نماید بحکمش عمل نمیشود
ولی آنچه قبل از زمان فسق او انفاذ شده بقرار خود میماند

۲۸۳ در تغییر آنکسی که مکتوب باو نوشته شده اعتباری نیست بلکه
هر حاکمی که شاهدان ابقاء نزد او شهادت بدهند حکم خواهد کرد

۲۸۴ بر شاهدها واجب است اسم محکوم علیه و پدر و جد او و شکل و شمایل
او را بطوریکه او را از شریک تمیز بدهد ذکر نمایند و ذکر آنها در
مکتوب قاضی هم احوط است.

۲۸۵ اگر کسی را که بجای مدعی علیه حاضر کرده اند اقرار کرد که محکوم علیه
است برای حق الزام میشود و اگر انکار نماید در صورتیکه شهادت
بوصفی باشد که غالباً احتمال مشارکت داشته باشد قول
منکر است با قسم و مگر اینکه مدعی اقامهٔ شاهد نماید که خود او

طرف است و اگر وصف طوری باشد که شریک متعدد نباشد مگر
نادراً یا انحصار او التفات نمیشود زیرا انکار او خلاف ظاهر خواهد
بود و اگر منکر کسی را که در صفات شریک او باشد اظهار نماید حکم
از او دفع میشود مگر وقتیکه مدعی اقامه بینه نماید که خصم خود اوست

٢٨٦ اگر انکار نماید که باسمی که میگویند موسوم است و مدعی اقامه شهود
بران نماید بر منکر حکم صادر خواهد شد و الا منکر با انکار خود قسم
خواهد خورد و حکم از او منصرف خواهد شد و اگر از قسم خوردن
نکول نماید مدعی قسم خورده و منکر الزام باداء حق میشود و اگر به
نفی اسم قسم نخورد ولی قسم بخورد براینکه چیزی از او بعهده ندارم
قبول نمیشود

٢٨٧ اگر قاضی در حکم اختصار نماید و فقط اسم مقر و پدر او را بنویسد و
آنشخص اقرار کند که اسم او همین و پدرش همین اسم موسوم است و مقصود
از حکم هم اوست اما حق را انکار نماید وجه صحیح این است که او را الزام
باداء حق خواهند کرد اما در این اشکالی است و منشاء اشکال این است
که حکم مبهم فی نفسه قابل الزام نیست

٢٨٨ اگر شخص مأخوذ ادعا کند که در آن شهر کسی هم اسم و هم وصف او هست
اظهار او و سبب کی میشود اگر آنشخص ثانی زنده باشد از او سؤال هم
میشود هرگاه اعتراف کرد که او غریم است شخص اولی آزاد میشود و اگر
انکار کرد حکم متوقف میماند تا معلوم شود که کدام یک طرف هستند
و اگر مرده باشد و اوضاع بر اینست که مرده شهادت بدهد یا بواسطه
اینکه تاریخ حق مدعی از زمان موت او موخر باشد یا بسبب اینکه عمر
معاصر او نبوده باشد یا چیزهای دیگر از این قبیل بحرف شخص اول
التفات نمیشود و الا حکم متوقف میماند تا امر ظاهر شود

٢٨٩ اگر حاکم اول بشنیدن شاهد اختصار کرده باشد[1] حاکم ثانی بان حکم
نمیکند اگرچه آن شهود نزد او عادل باشند

٢٩٠ اگر مدعی علیه بگوید که من شهود اصل و شهود انها را در شهر خودشان
جرح میکنم متمکن نمیشود مگر اینکه مال را تسلیم کند پس اگر
جرح را ظاهر نمود مال باو رد میگردد

---

١ بدیهی کار به غرض این است که حاکم اول فقط شهود را شنیده ولی
حکم نکرده باشد و عزل شده یا مرده باشد و دیگری حاکم شود

مقصد ششم

در قسمة — در آن چند فصل است

فصل اول

در حقیقة قسمة

۲۹۱ قسمت عبارتست از تمیز یکی از دو سهم از دیگری و جدا کردن حصه از غیرش و بیع نیست اگرچه متضمن رد[1] باشد پس جایز است که قسمت میوه بطور تخمین بشود و آنچه قابل کیل است باوزن قسمت شود و بالعکس

۲۹۲ قسمت صحیح نیست مگر باتفاق شرکاء

۲۹۳ اگر شرکاء از قاضی قسمت را خواهش نمایند اجابت خواهد کرد اگرچه ملک برای آنها نزد قاضی ثابت نباشد مبنا برای بعضی علماء خواه منقول خواه عقار[2] باشد که نسبت بمیراث بدهند خواه غیر آن باشد

۲۹۴ اگر بعضی از شرکاء خواهش قسمت نمایند کسی را که تمکین بقسمت ندارد حاکم مجبور خواهد کرد در صورتیکه در قسمت ضرری نباشد و این را قسمت اجبار مینامند شروط آن سه است — ۱ — انکه ملک در نزد حاکم

۱ یعنی در قسمت محتاج شود که بجای زیادتی سهمی چیزی رد نماید ۲ عقار درخت و زمین و آب

ثابت باشد یا انکه شریك تصدیق آنرا بنماید — ۲ — ضرر منتفی باشد — ۳ — امکان تعدیل سهام شرکاء باشد بطوریکه چیزی بدیگری باینها ضمیمه نشود

۲۹۵ اگر قسمت متضمن ان باشد که یکطرف چیزی بطرف دیگر رد کند کسیکه بقسمت تمکین ندارد حاکم مجبورش نمیکند و این را قسمت تراضی[1] مینامند مثل زمینی که قیمتش صد دینار باشد و در آن چاهی باشد که مساوی دویست دینار قیمت داشته باشد کسیکه سهم او از زمین زیاده شود محتاج میشود باینکه پنجاه دینار از رفیق خود بگیرد

۲۹۶ قسمت برحسب تعدیل سهام و قرعه صورت میگیرد

۲۹۷ اگر یکی از شرکاء بخواهد باختیار خود قسمت نماید قسمت واجب نمیشود و کسیکه بران تمکین نکند اجبار نخواهد شد

۲۹۸ اگر قسمت مشتمل ضرر باشد مثل قسمت جواهر و دکاکین تنگ و شمشیر و کارد و امثال آن بقسمت اجبار نخواهد شد هرچند شرکاء بران اتفاق نمایند

۲۹۹ اگر یکی از دو شریك بدون قسمت بخواهد نوبه قرار گذارد و خود در اجرا

۱ باید طرفین در چنین قسمتی رضایت داشته باشند

نوبه کذارد مثل اینکه یکی در محل معینی منزل کند یا زراعت نماید
و دیگری در قسمت باقی منزل یا زراعت کند و خواه در زمان کمی
تمکین نماید اجبار نمیشود خواه چیزی باشد که قیمتش صحیح باشد یا
نباشد و اگر هر دو اتفاق نمایند جایز است ولی انفراد لازم نمیباشد
و هر یک از آنها میتوانند رجوع از آن قرار نمایند

فصل دوم

در قسمت کننده

۳۰۰ بر امام لازم است که قسمت کننده منصوب نماید بواسطه حاجتی که
باو هست و در آن بلوغ و عقل و ایمان و عدالت و شناختن حساب شرط

۳۰۱ امام بقسمت کننده از بیت المال روزی خواهد داد چنانکه امیر المؤمنین میداد

۳۰۲ آزاد بودن او شرط نیست

۳۰۳ اگر شرکاء اتفاق نمایند بر قاسمی غیر قاسم منصوب از طرف امام جایز
است اما در او شرایط مذکوره شرط نیست مگر آنکه بتکلیف رسیده باشد
پس جایز است اگر چه فاسق یا کافر باشد بلکه اگر شرکاء تراضی نمایند

---

۱ مثل آنکه یکماه یکی در آن محل مسکن کند و یکماه دیگری ۲ اسم عبد الله بن یحیی بود

که خود شان قسمت نمایند بدون دخالت قاسم منصوب اصلا جایز است

۳۰۴ اگر قاسم از طرف امام منصوب باشد قسمت او با قرعه بعد از تعدیل
ممضی است برای اینکه قرعه زدن قاسم حاکم بمنزله حکم حاکم و بعد از
قرعه رضایت شرکاء معتبر نخواهد بود

۳۰۵ اگر شریکها قاسمی معین نمایند و آن قاسم دارای صفات قاسم حاکم
باشد یا نباشد یا خود شان بشخصه قسمت نمایند بدون قاسم دیگری
لزوم آن بعد از قرعه منوط برضایت طرفین است ولی در این نظر است
چونکه قرعه در شرع سبب تعیین است و بواسطه رضایت طرفین حاصل شده است

۳۰۶ اگر دو شریک بدون قرعه راضی شوند که یکی از آنها سهم معینی را دریافت
کرده و دیگری سهم دیگر را جایز است

۳۰۷ اگر رد چیزی از یک طرف بطرف دیگر نباشد یکنفر در تقسیم کافی است و
الا دو نفر واجبست چونکه عمل رد متضمن تقویم است و در تقویم یکنفر
کفایت نمیکند ولی اگر شریک راضی شود مقوم ثانی لازم نیست

۳۰۸ قاضی نمیتواند که در تقویم باعتقاد خود حکم نماید بجهت اینکه تقویم
تخمین است و قاضی باعتقاد خود بعدالت حکم میکند

۳۰۹ اجرت قاسم از بیت المال است پس اگر امام نباشد و یا بیت المال در عسرت باشد اجرت بر طرفین تقسیم میشود

۳۱۰ اگر هر یک از طرفین قسمت کننده را با اجرت معینه اجیر نماید که نصیب ورا تقسیم کند جایز است

۳۱۱ اگر صاحبان قسمت همگی یک نفر قاسمی را در عقد واحد با اجرت معینه اجیر نمایند ولی نصیب هر یک را از اجرت معین نکرده باشند لازم است که هر یک اجرت را بنسبت حصه خود بدهند و احتمال دارد که گفته شود اجرت را بتساوی بدهند بجهت اینکه عمل قسمت نسبت بهمه متساوی بوده این احتمال ضعیف است مثل اینکه حافظی ملک مشترک را حفظ نماید اجرت حافظ بر شرکا بحصه است با اینکه عمل متساوی بوده

۳۱۲ اجرت قسمت بعهده طرفین است اگر چه طالب قسمت یکی از آنها باشد

فصل سوم

در متعلقات قسمة

۳۱۳ اگر آنچه قسمت شدنی است متساوی الاجزاء باشد مثل حبوب و روغنها و غیر آنها که امثال دارند قسمت آنها بقسمت اجباری صحیح است خواه جامد باشد مثل حبوب و میوه ها یا مایع باشد مثل روغن زیت[1] و عسل و روغن[2]

۱ در اینجا غرض روغن زیت و کرچک و بادام وغیره ۲ منظور روغن گاو و گوسفند وغیره است

۳۱۴ اگر اجناس متعدد باشند و یکی از طرفین قسمت تقاضا کند که هر نوع[1] علیحده قسمت نماید و طرف دیگر تمکین نکند او را اجبار نخواهند کرد - و اگر قسمت را انواعاً بر حسب قیمت تقاضا کند آن طرف که تمکین نکند اجبار نمیشود - و اجناس متساوی الاجزاء با کیل و وزن بطور تساوی یا تفاوت خواه ربوی[2] باشد یا نباشد قسمت میشود

۳۱۵ اگر قسمت شدنی مختلف الاجزا باشد مثل - درخت - و عقار - و حیوان - و ظروف - و جواهر - و غیر آن هرگاه همه شرکاء در قسمت متضرر شوند قسمت صحیح نخواهد بود و هر کدام تمکین بقسمت نکند اجبار نمیشود - هرگاه بعضی متضرر شوند پس اگر آنکسیکه ضرر متوجه او میشود تقاضای تقسیم نماید کسیکه تمکین نمیکند اجبار خواهد شد و الا فلا - و اگر برای هیچکدام ضرر نباشد و بعضی هم تقاضای قسمت نمایند قسمت واجب میشود و هر کدام تمکین نکند اجبار میشود

۳۱۶ ضرر مانع از اجبار - نقصان قیمت است و قولی[3] بر این است که ضرر قدر بود

۱ یعنی لوبیا را مثلا یکی بردارد و نخود را دیگری ۲ ربوی مثل گندم و جو و درهم و دینار - غیر ربوی مثل اسب و جامه وغیره ۳ قول شیخ قدس سره است

عبارت است از اینکه صاحب نصیب از سهم خود منتفع نشود

۳۱۷ اگر قسمت متضمن ضرری نباشد کسیکه بر آن تمکین نکند اجبار میشود و اگر متضمن رد[1] باشد اجبار نمیشود

۳۱۸ اگر جامه بواسطه بریدن ناقص شود با قسمت اجبار بتقسیم نخواهد شد و اگر ناقص نشود واجب میشود تقسیم آن - و اگر جامه‌ها متعدد باشند ولی جنس آنها یکی باشد بتعدیل و بقسمت اجبار قسمت میشوند - هرگاه جنس آنها مختلف باشد و قسمت هر جامه علیحده ممکن نباشد واجب نیست که قسمت اجبار بشود

۳۱۹ حیوانات بتعدیل و بقسمت اجبار قسمت میشوند بنا بر اشکال[2]

۳۲۰ قسمت وقف صحیح نیست بجهت اینکه مستحقین که وقف بآنها قسمت میشود منحصر نیستند[3] اگر چه واقف مختلف باشد و اگر بعضی از ملک ملک طلق[4] باشد قسمت ملک با وقف صحیح است اگر چه مالک یکی باشد هرگاه متضمن رد باشد[5]

---

۱ یعنی قسمتها مساوی نباشند و یکطرف مجبور شود چیزی بطرف دیگر بدهد تا قسمت مساوی شود ۲ منشاء اشکال در اتحاد جنس و انتفاء ضرر است چون تفاوت ما بین انها زیاد است ۳ چونکه وقف بر آنها و بر اشخاصیکه بعد از آنها میایند تعلق دارد ۴ و بعضی وقف باشد میشود ملک طلق بمالکین و وقف بوقف داد ۵ یعنی بین ملک و وقف در تقسیم رد لازم شود صاحب وقف عوض از او میدهد و بازاء وقف میشود که همان وصفی است که بعد ذکر میشود

از طرف صاحب وقف خالصه جایز است پس اگر در مقابل وصفی باشد تمام آن وقف خواهد بود

۳۲۱ در قنات و حمام و آنچه قابل قسمت نباشد مهایاة[1] کافی است ولی لازم نخواهد بود پس اگر یکطرف بعد از استیفای نوبت خود از قرار برگردد قیمت آنچه را استیفاء کرده غرامت خواهد داد

۳۲۲ مال مشترک در صورتیکه محل نزاع باشد و امکان قسمت هم نداشته باشد و بطور مهایاة هم نشود رفتار کرد[2] واجب نیست که فروخته شود

۳۲۳ هرگاه حیوانی هزار تومان بیرزد و حیوان دیگری ششصد تومان کسیکه خوبتر را قبول میکند دویست تومان بدیگری بدهد تا مساوی واقع شود[3] و اجباری هم نخواهد بود اگر یکی از آنها پست تر را قبول کرد و در خمس بهتر شریک شد تا شرکت در یکی از آنها مرتفع شود تساوی واقع خواهد شد لکن اقرب اینست که در این تقسیم اجبار نمیشود بجهت اینکه اصل شرکت باقی خواهد بود و احتمال دارد که این تقسیم مثل تقسیم تعدیل[4] باشد

---

۱ چونکه نمیتوان وقف را واگذار کرد ۲ نوبت است که قرار بگذارند یکماه یکی منتفع شود یکماه دیگری ۳ میگذارند تا خود شرکاء صلح با قراری دیگر بگذارند ۴ تعدیل سهام

فصل چهارم

در کیفیة قسمت است

۳۲۴ قسمت گاهی قسمت اجبار است گاهی قسمت تراضی و تفسیر هر دو گذشت

قسمت اجبار

قسمت اجبار قسمتی است که بدون رد[1] امکان تعدیل در آن باشد و اقسام آن چهار است..

ا - آنکه سهام متساوی باشد و اجزاء مقسوم هم متساوی باشد

ب - هر دو مختلف باشند

ج - سهام مختلف بوده اجزاء متساوی باشند

د - سهام متساوی بوده اجزاء مختلف باشند

قسم اول

۳۲۵ مثل زمینی که در قیمت متساوی الاجزاء باشد و بین شش سهم قسمت شود و هر کدام شش یک آن تعلق بیکی دارد لهذا زمین بموجب مساحت بشش جزء قسمت شده قرعه کشیده میشود بانطور که بعدد[2] سهام قرعه‌های متساوی

---

۱ رد چیزی از یکطرف بدیگری تا در قیمت تساوی حاصل شود ۲ سهام در مقدار مساوی باشند

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

نوشته میشود آنوقت میخواهند اسامی را بر سهام استخراج نمایند یا سهام را بر اسامی پس اگر اسماء را بخواهند بر سهام اخراج نمایند باید در هر رقعه اسم یکی از شرکاء را نوشته و هر را در گلوله‌های مساوی که از موم یا گل باشند گذارده بکیسه که داخل در قسمت نباشد بگویند که یک گلوله را برای این سهم خارج کن پس آن سهم از کسی است که اسم او خارج شده باشد همچنین دیگری را برای سهم دیگر خارج میکنند تا تمام شود - و اگر سهام را بخواهند بر اسمها خارج نمایند در رقعه‌ها اسامی سهام را مینویسند بانطور که در رقعه مینویسند سهم اول در فلان جهت[1] و در رقعه دیگر سهم دوم را مینویسند تا تمام شود پس[2] از آن رقعه را برای یکنفر معین بیرون بیاورند و سهم او همانست که در آن رقعه است

قسم دوم

۳۲۶ آنستکه سهام متفق باشند پس زمین را بقیمت تعدیل مینمایند و شش قسمت متساوی القیمه قرار داده و مثل قسم اول قرعه میکشند

---

۱ یعنی جهت هر سهمی را معین میکنند که اختلاف حاصل نشود ۲ همانطور بکیسه داخل در قسمت نباشد امر میکنند که رقعه‌ها را اخراج نماید

قسم سوم

۳۲۷ اینکه قیمت فقط متساوی باشد مثل زمینی که اجزایش در قیمت
متساوی باشند و یکی نصف ببرد دیگری ثلث سومی سدس پس زمین را
بشش جزء کنند سهام کوچکتر بن سهم قیمت مینمایند و بحسب اجزاء تعدد
میکنند و اسامی صاحبان سهام را در سر رقعه[1] مینویسند و برای سهام
شماره یک و دو تا آخر قرار میدهند و شرکاء در کشیدن قرعه
مخیرند اگر برایشان دشوار باشد قاسمی را معین میکنند پس رقعه
برای سهم اول بیرون میآورد اگر باسم صاحب سدس بیرون آید سهم
خود را میبرد و دیگر برای دومی بیرون میآورد اگر برای صاحب
ثلث بیرون آمد سهم دوم و سوم را میبرد و سه سهم باقی بصاحب نصف
متعلق میشود و اگر قرعه دوم باسم صاحب نصف بیرون آید سهمهای
دوم و سوم و چهارم را میبرد و سهام پنجم و ششم متعلق میشود بصاحب
ثلث و اگر قرعه اول باسم صاحب نصف در آید سه سهم اول را میبرد
پس قرعه دوم برای سهم چهارم استخراج میشود اگر باسم صاحب ثلث

---

۱ برای سهامیکه برای زمین معین کرده اند نمره قرار میدهند

خارج شود سهم چهارم و پنجم را میبرد و سهم ششم متعلق بصاحب
سدس خواهد بود و اگر قرعه دوم باسم صاحب سدس در آید آن سهم را
خواهد برد و دیگری سهمهای پنجم و ششم را خواهد برد و اگر قرعه
اول باسم صاحب ثلث در آید سهمهای اول و دوم را خواهد برد
پس قرعه دوم را برسهم سوم بیرون خواهند آورد و اگر باسم صاحب
سدس در آید آن سهم را خواهد برد و شخص سوم سه سهم باقی را خواهد
برد و اگر قرعه دوم باسم نصف بر در آید سهام سوم و چهارم و پنجم را
خواهد برد و سهم ششمی متعلق بشخص آخر خواهد بود لهذا احتیاج
نیست که شش رقعه[1] نوشته شود که سه تا باسم صاحب نصف و دو باسم صاحب
ثلث و یکی برای صاحب سدس باشد بطوریکه بعضی توهم کرده اند چونکه
فایده بر آن نیست و مقصود خارج شدن[2] صاحب نصف است و صحیح نیست
که رقعه ها را باسم صاحبان سهام بنویسند و سهام را باسم شرکاء بیرون
آورند بجهت اینکه تفریق سهام موجب ضرر خواهد بود چرا که وقتی
سهم دوم برای صاحب سدس خارج شود اگر قرعه دوم باسم صاحب

---

۱ یعنی برای اسامی صاحبان سهام ۲ چون سهم او زیاد تر و نصیب او بیشتر است

نصف یا صاحب ثلث بر آید و در آن قرعه سهم اول باشد ضرر حاصل[1]
خواهد شد

٣٢٨ قسم چهارم

اگر سهام و قیمت هر دو مختلف باشند آنوقت سهام را بتقویم تعدیل می نمایند و بنسبت سهم که کمتر میبرد سهام را قیمةً بر شش قسمت متساوی قرار میدهند پس دفعه‌ها را باسم سهام میکشند

قسمت تراضی

٣٢٩ قسمت تراضی آنستکه در مقابل بنا[2] یا درخت یا چاه ردّی باشد و آن وقتی صحیح است که با رضایت همگی باشد

٣٣٠ اگر طرفین قسمت اتفاق برد نمایند و سهام هم تعدیل شود قولی[3] بر اینست که قسمت بنفس قرعه لازم الاجراء نمیباشد برای اینکه متضمن معاوضه بوده و هر یک میداند چه عوضی برای او حاصل میشود پس بعد از قرعه رضایت طرفین لازم است

---

١ چونکه سهم نصف برو ثلث بر فاصله پیدا کرده تکه تکه میشود و موجب ضرر است
٢ یعنی در مقابل بنا یا درخت یا غیر آن که در سهمی زیاده تر واقع میشود باید عوض داد ٣ قول شیخ است در مبسوط

٣٣١ اگر یکی از دو طرف بخواهد که در طبقهٔ فوقانی خانه یا طبقهٔ زیرین آن تنها باشد یا هر یک از آن دو طبقه منفرداً قسمت شود و دیگری تمکین نکند او را مجبور نمیکنند بلکه هر یک از آن دو نفر نصیب خود را از طبقهٔ بالا و زیر با تعدیل خواهد برد و اگر یکی از آنها بخواهد که قسمت زیرین خصوصاً با او واگذار و قسمت فوق مشترکاً باقی ماند یا بالعکس شریک دیگر بقبول آن اجبار نمیشود برای اینکه قسمت بجهت تمیز است و چون یکی از سهام مشاع میماند تمیز حاصل نمیشود

٣٣٢ اگر بین دو شریک کاروانسرا یا خانه وسبعی مشترک باشد و ضرری در قسمت حاصل نباید کسیکه تمکین نکند اجبار میشود و بعضی مساکن از بعض دیگر هر گاه زیاد باشند جدا میشوند اما اگر کاروانسرا یا دو خانه مشترک باشد و یکی بخواهد نصیب و تماماً از یک خانه یا یک کاروانسرا معین شود و دیگری تمکین نکند او را مجبور نمینمایند

٣٣٣ اگر ما بین دو شریک چند مزرعه مشترک باشد و یکی بخواهد که آنها را قسمت نماید بطوریکه سهم بعضی در بعضی دیگر داخل[1] باشد و دیگری

---

١ بانطور که تمام مزارع را یک زمین تصور کرده و میان دو شریک بموجب سهم قسمت شود در اینصورت البته سهام داخل هم شده و اراضی باختلاف قسمت خواهد شد و شاید موجب ضرر میشود

تمکین نکند او را مجبور نمینمایند و اگر یکی بخواهد که قسمت هر کدام را علیحده[1] معین نمایند و دیگری تمکین نکند او را مجبور خواهند کرد۔ و قسمت یک زمین اگر چه درخت قطعات آن مختلف باشد مثل قسمت یک خانه و سبیل است

۳۳۴ دکاکینی که در کاروانسرا یکدیگر باشند بطوریکه قسمت بعضی در بعضی دیگر داخل باشد بقسمت اجبار تقسیم نمیشوند برای اینکه هم متعدد هستند و هم قصد هریک از شرکاء شاید این باشد که در سهم خود تنها باشد

۳۳۵ اگر زراعت و زمین هر دو مشترک باشند و یکی قسمت زمین را تنها بخواهد و دیگری تمکین نکند او را مجبور خواهند کرد[2] زیرا زراعت مثل متاع است و اگر تقسیم زراعت را بخواهد بقول بعضی مجتهدین آنکه تمکین نکند اجبار میشود اما اگر بذری باشد که هنوز سبز نشده قسمت آن صحیح نیست و اگر سنبل باشد بقول[3] صحیح است

۳۳۶ اگر در زمینی درختی باشد و یکی از شرکاء بخواهد که زمین یا درخت تنها

---

[1] قسمت هریک از زمین یا قیمت هریک از شریکها را علیحده معین نمایند
[2] این قول محقق است قدس سره [3] قول محقق قدس سره است

قسمت بشود و دیگری تمکین نکند اجبار نمیشود اما اگر قسمت هر دو را با هم بخواهد بطوریکه قسمت بعضی در بعضی داخل باشد با امکان تعدیل و عدم رد آنکه تمکین نکند اجبار میشود

۳۳۷ اگر زمینی ده جریب باشد و قیمت یک جریب از مساوی قیمت نه جریب دیگر باشد هرگاه ممکن باشد که میان دو شریک همان قسمت شود بآن طور که برای هریک نصف از یک جریب و نصف نه جریب مقرر شود قسمت واجب میشود و اگر این ترتیب متعذر باشد یک جریب را یک سهم و نه جریب را یک سهم قرار میدهند و هر کدام بر آن تمکین نکنند اجبار خواهند شد

اگر حمامی بزرگ باشد و بعد از قسمت در صورتیکه آتشخانه و چاه نازم احداث نمایند منفعت آن باقی بماند تقسیم آن صحیح است

فصل پنجم
در احکام

۳۳۹ قسمت قرار لازمی است و هیچیک از طرفین قسمت نمیتوانند آنرا فسخ نمایند مگر اینکه هر دو بر آن اتفاق نمایند

۳۴۰ اگر یکی از شرکاء ادعا نماید که در سهم او غلط واقع شده و کمتر از حقش با

رسیده از طرف او ادعائی نسبت بتقسیم کننده که از طرف قاضی
بدون اجرت معین شده باشد وارد نمیشود و قسمی هم بر او وارد نمیباید
بلکه اگر شاهد بر مدعای خود بیاورد قسمت نقض میشود و اگر
شاهد نداشته باشد حق دارد که شریک خود را قسم بدهد اگر شریک
قسم خورد ذمه او بری میشود و اگر نکول از قسم کرد خود مدعی قسم
میخورد و قسمت نقض میشود — این در قسمت اجبار است و در قسمت
تراضی اقرب این است که این هم همینطور است

۳۴۱ اگر بعضی از آنچه قسمت شده مستحقاً للغیر در آید هر گاه معین باشد
و تمام آن یا بیشتر آن در سهم یکی واقع شده باشد قسمت باطل خواهد
شد و اگر در نصیب هر دو شریک بتساوی باشد قسمت باطل نشده
و از هر دو سهم خارج میشود خواه جهت استحقاق یکی باشد خواه متعدد[۱]
مادامیکه بواسطه اخراج آن نقصی در حصه یکی حادث نشده و تفاوتی
ظاهر نشود و اگر بشود قسمت باطل میشود مثل اینکه باعث بستن راه
یا مجرای آب یا مجرای روشنائی بشود — و اگر غیر معین باشد مابین

۱ مثل غصب و ودیعه و عاریه

دو شریک مشاع باشد اقرب این است که قسمت باطل میشود و قول[۱]
بر صحت است — در آنچه ذکر کردیم بین اینکه هر دو عالم باشند یا جاهل
باشند یا یکی عالم[۲] باشد فرقی نیست

۳۴۲ اگر در نصیب یکی از دو شریک ظاهر شود که بعض معین از سهم او حق
دیگری است و در نصیب شریک دیگر معلوم شود که بعضی از سهم او حق کسی
دیگر غیر از اولی است هر گاه باقیمانده بر تعدیل خود باشد قسمت صحیح است
و الا باطل است

۳۴۳ اگر ورثه ترکه را قسمت نمایند بعد از آن معلوم شود که قرضی برای
میت باقی است اگر ورثه آن قرض را ادا نمایند قسمت صحیح است و الا باطل
میشود و اگر بعضی از ورثه از اداء قرض امتناع نمایند تنها از نصیب او
بقدر سهمی که از قرض باو تعلق میگیرد فروخته و داده میشود و اگر
بعضی از ترکه را قسمت کرده باشند و باقیمانده کفایت بقرض بکند از
آن باقیمانده قرض داده میشود و اگر باقیمانده قبل از دادن قرض تلف
شود قرض بر ترکه که قسمت شده تعلق میگیرد و اگر ورثه اداء نکنند قسمت

۱ قول شیخ قدس سره در مبسوط است ۲ عالم باستحقاق باشد

نقض میشود

۳۴۴ اگر در نصیب یکی از دو شریک عیبی پیدا شود احتمال دارد که قسمت
باطل شود بجهت اینکه بعد بلکه شرط صحت قسمت است از میان میرود
پس شریک مختار است که از شریک خود ارش بگیرد یا فسخ کند

۳۴۵ اگر دو شریک حیوانی را قسمت نمایند و بعد برای هر یک خود ضامن عیبی
در شود و خیار حادث شود نخواهد بود

۳۴۶ اگر یکی از شرکا در سهم زمین خود بنائی کرده یا درختی کاشته باشد
تمام نصیب او یا بعضی آن مستحقا للغیر برآید شریک او ضامن قیمت بنا
و کشت و ارش نخواهد بود خواه قسمت اجبار باشد یا قسمت تراضی

۳۴۷ اگر در ترکه قسمت شده وصیت بجزئی از مقسوم معلوم شود قسمت مثل
قیمتی است که مستحقا للغیر برآید و اگر وصیت بمالی[1] باشد تو قسمت مثل قرض است

۳۴۸ اگر یکی از دو شریک طاقچه در خانه بگیرد و شریک دیگر اطاق دیگر را
قبول نماید و آب طاق اول از حصه شریک ثانی بگذرد شریک دومی
حق ندارد که آب و را منع نماید مگر اینکه برگشت آب اولی از حصه دومی

---

۱ وصیت بمال مبهمی باشد مثل اینکه وصیت کرده باشد که فلان صد تومان بدهید

شرط شده باشد و اگر قیدی نکرده باشند بحال اول باقی میماند — و
اگر راه خانه در سهم یکی واقع شود و برای حصه دیگری راهی بکوچه نباشد
قسمت صحیح است والا باطل است مگر اینکه راهی در حصه او قرار داده
شده یا شرط شده باشد حق عبور ساقط است اگر راه خانه که یکی از
دو شریک تعلق میگیرد در نصیب دیگری واقع شود مثل مجرای آب است

۳۴۹ ولی طفل در صورت غبطه صغیر میتواند مطالبه قسمت نماید و اگر غبطه
نباشد نمیتواند — اگر شریک طفل مطالبه قسمت نماید و غبطه صغیر حاصل
نباشد ولی طفل بر قسمت اجبار میشود اگر چه غبطه صغیر در شراکت باشد

۳۵۰ اگر یکی از دو شریک که نصف میبرد دیگو بگوید که من بقسمت شرعی مثلا راضی
هستم و دیگری بگوید من بقسمت عرفی راضی هستم ولی هر نصیبی از نصیب
دیگر بر حسب مساحت متمایز نباشد قسمت صحیح نخواهد بود

مقصد هفتم

متعلق بدعاوی که معارض هستند

در از چند فصل است

فصل اول

در دعوای املاک

۳۸۱ اگر دو نفر در عینی که در تصرف هر دو باشد ادعا بر کل یکی نمایند و
شاهد هم نداشته باشند حکم میشود که بطور نصف مابین آنها قسمت[1]
شود و هر یک برای رفیق خود قسم بخورد و اگر هر دو از قسم نکول نمایند
عین مزبور مابین آنها بالسویه قسمت میشود و اگر یکی قسم بخورد و دیگری
نکول نماید آنوقت عین مزبور مال کسی است که قسم خورده است[2] اگر
هر دو اقامه شاهد نمایند حکم همین است و برای هر یک بآنچه در تصرف
رفیقش هست حکم میشود و اگر یکی از آنها اقامه شاهد نماید تمام عین
برای او حکم میشود — اگر عین در دست یکی از آنها باشد اگر شاهد نباشد
برای متصرف حکم خواهد شد و متصرف باید برای رفیق خود قسم
بخورد و اگر هر یکی از آنها اقامه شاهد نمایند پس عین مزبور مال آن مدعی
غیر متصرف است بقولی مال متصرف و اگر متصرف اقامه شاهد نماید قسم از او ساقط
نمیشود و اگر غیر متصرف اقامه شاهد نماید عین را میبرد — اگر
عین در دست شخص سومی باشد حکم برای کسی میشود که آنشخص تصدیق او را نماید

---

۱ یعنی مابین آنها نصف میشود ۲ قول شیخ قدس سره است

بعد از آنکه شخص سوم و شخصیکه تصدیق او شده برای شخص دیگر
قسم بخورند — و اگر هر دو را تکذیب نماید در دست خود آنشخص میماند
بعد از آنکه برای هر دو قسم بخورد — و اگر هر دو را تصدیق نماید عین
مابین آنها بالتساوی خواهد بود و شخص سوم باید برای آنها قسم بخورد
و هر یک از دو نفر برای رفیق خود قسم یاد نمایند — و اگر شخص سوم
بگوید که این عین مال من نیست و صاحب آنرا هم نمیشناسم یا بگوید که
این عین مال یکی از شما دو نفر است ولی شخص او را نمیشناسم بسبب تساوی
مدعیها در دعوی و نبودن شاهد بین آنها و قرعه زده میشود و اگر یکی
از آنها شاهد داشته باشد حکم برای او میشود و او برای دیگری قسم
خواهد خورد و اگر هر دو شاهد بیاورند برای هر کدام که شاهدش
از جهت عدالت ترجیح داشته باشد حکم میشود و اگر از جهت عدالت
متساوی باشند هر طرف که عددش زیادتر باشد برای آنطرف حکم
میشود و اگر از جهت عدد هم متساوی باشند مابین مدعیها قرعه زده
میشود آنکسی که از قرعه خارج شود قسم میخورد و تمام عین باو داده میشود
اگر از قسم نکول نماید دیگری قسم خورده حکم برای او صادر میشود

واکر هردو نکول از قسم نمایند عین ما بین آنها تقسیم میشود و بقولی
بقرعه حکم میشود در صورتیکه شهود بطور اطلاق[1] شهادت داده باشند
واکر شاهد دو طرف بسبب[2] شهادت بدهند ملک ما بین آنها بتساوی
قسمت میشود در هر صورت صاحب شهود یکه بسبب شهادت بدهند
اختصاص داده میشود — اکر شخص سوم هردو را انکار نماید و یکی از
آنها اقامه شاهد نماید حکم برای او صادر میشود واکر هردو اقامه
شاهد نمایند ما بین آنها قرعه زده میشود — اکر شخص سوم اقرار کند
که عین مزبور مال هردوی آنها است یا مال یکی از آنها است بعد از اینکه
انکار کرده باشد اقرار او قبول میشود اکر شاهد نباشد — واکر
شخص سوم برای یکی از آن دو اقرار نماید بدون اینکه مسبوق بانکار بوده
باشد کسیکه برای او اقرار کرده صاحب تصرف[3] در عین میشود — واکر
شخص سوم بکوید که آن عین مال یکی از شما دو نفر است ولی او را شخصا
نمیشناسم یا بکوید که صاحب او را نمیشناسم یا بکوید صاحبش یکی از شما

---

١ یعنی شهادت بدهد بدون اینکه قید سبب کرده باشد وانکه بسبب شهادت بدهد آنستکه علت و سبب تصرف یا ملکیت را ذکر نماید ٢ یعنی مثلا
منصرف میشود تا دعوی تمام بشود

دو نفر است یا غیر شما دو نفر است یا بکوید یکی از آن دو نفر نزد من
ودیعه کذاشته یا بکوید هر دو ودیعه کذارده که شخص او را نمیشناسم
و آن دو نفر ادعا کنند که او میداند برای هر یک از آن دو نفر قسم
نفی العلم[1] خواهد خورد واکر آن دو نفر تصدیق نمایند که او نمیداند
قسم بر او وارد نیست[2] — اکر یکی از آن دو نفر تصدیق ندانستن شخص
سوم را بکند شخص سوم برای آن دیکری قسم خواهد خورد — اکر
شخص سوم اقرار کند که عین مزبور مال یکی از آن دو نفر یا مال غیر
آنها است آنکسی که برای او اقرار کرده متصرف خواهد بود واکر
کسیکه اقرار برای او نکرده بمقر بکوید که برای من قسم بخور که عین مزبور
مال من نیست یا آنرا بمن ودیعه نسپرده ام قسم باید بخورد واکر نکول
نماید از عهده غرامت قیمت باید برآید — اکر شخص سوم برای هر دو
اعتراف نماید مثل این است که از ابتدا عین مزبور در تصرف آن دو نفر
بوده و شخص سوم برای هر یک از دو نفر در خصوص نصفیکه برای طرف او
حکم شده باید قسم بخورد و هر یک از آن دو نفر هم برای طرف خود در خصوص

---

١ قسم نفی العلم ٢ چون هردو مدعی تمام آن عین بودند

نصف دیگر باید قسم بخورد

٣٥٢ اگر در تصرف هر یک از دو نفر یک بنده باشد و هر کدام هر دو بنده را ادعا نمایند پس آنچه در دست هر طرف باشد مال او شمرده میشود اما اگر هر دو اقامه شاهد کردند برای هر یک از مدعیین بنده که در تصرف دیگریست حکم میشود و اگر یکی از آنها شاهد اقامه نماید حکم میشود که هر دو بنده مال او است

٣٥٣ اگر زن و شوهر در باب متاع خانه نزاع نمایند حکم برای کسی صادر میشود که شاهد داشته باشد و اگر شاهد نباشد و هر کدام در نصف متاع تصرف داشته‌اند (یعنی) نصف بعد از قسم برای متصرف حکم میشود که هر کدام برای طرف خود قسم باید بخورند خواه متاع مناسب[1] با هر دو داشته باشد یا مناسبت با یکی داشته باشد و خواه زوجیت مابین آنها مقرر باشد خواه نباشد خواه خانه ملک هر دو باشد یا ملک یکی باشد یا ملک شخص سومی باشد خواه زن و شوهر نزاع نمایند یا ورثه آنها نزاع کنند یا یکی از زن و شوهر با ورثه دیگری نزاع کنند

---

١ متاع مناسب هر دو مثل فرش و ظروف و مناسب یکطرف مثل عمامه و سرداری یا مقنعه و لباس زنانه

قولی[1] بر آنست که آنچه صلاحیت مرد را دارد برای او حکم میشود و آنچه صلاحیت زن را دارد برای او و آنچه برای هر دو صلاحیت دارد مابین زن و شوهر قسمت میشود روایتی هم هست که متاع خانه از زن است برای اینکه زن از اهل خود اسباب بخانه شوهر میاورد

٣٥٤ اگر پدر زنیکه فوت شده ادعا نماید که بعضی از متاع و غیر متاع که در تصرف دخترش بوده است باو عاریه داده بوده مثل سایرین تکلیف اقامه شاهد میشود روایتی بر این است که بدون شاهد تصدیق پدر زن میشود و مسئله همینطور است اگر پدر با دختر در بعضی از متاع نزاع نماید

٣٥٥ اگر متاعی در دکان عطاری و نجاری باشد و آنها اختلاف در آن متاع نمایند آلت صنعت هر کدام برای او حکم میشود

٣٥٦ اگر موجر و مستاجر در اسباب خانه اختلاف نمایند اگر منقول باشد متعلق بمستاجر است و الا از موجر است مثل رفهای چوبی که نصب میباشند و نردبان ثابت و اسبابهای منصوب

---

١ قول شیخ است در کتاب خلاف

٣٥٧ اگر خیاطی در خانه کسی باشد و در باب سوزن و مقراض نزاع نمایند
حکم میشود که آنها مال خیاط هستند چرا که عادت براین جاری است
وقتی خیاطی بخانه میبرند این اشیاء را همراه میبرد و لیکن اگر در خصوص
پیراهن نزاع نمایند پیراهن متعلق بصاحب خانه خواهد بود برای
اینکه عادت نیست که خیاط پیراهنی را بخانه دیگری ببرد

٣٥٨ کسیکه سوار چهارپا است ولی اثبات مالکیت از کسی که لجام چهارپا را
گرفته و صاحب یا ادعای مالکیت است زین[1] متعلق است بصاحب حیوان
نه بسوار او و بار مال سوار است نه مال صاحب حیوان

٣٥٩ اگر صاحب بنده با غیر او در خصوص لباس بنده نزاع نمایند لباس مال
صاحب بنده خواهد بود چونکه تصرف بنده[2] برآنست و اگر صاحب
لباس و شخص دیگر در خود بنده نزاع نمایند در دعوی مساوی خواهند
بود چونکه فایده[3] لباس عاید بخود بنده است نه عاید بصاحب بنده

٣٦٠ اگر صاحب طبقه و صاحب صفه در دیواری که ما بین آنها است نزاع نمایند

---

۱ در این قول نظر است چون گاهی هست که زین متعلق بسوار باشد ۲ و بنده هم
ملک صاحب خود است و دست او دست مالک او است ۳ یعنی صاحب لباس
بعنوان اینکه لباس قرینه در ادعا بر دیگری ندارد هر دو مساوی هستند

دیوار از هر دو خواهد بود بجهت اینکه فاصله ما بین آنها است
در دعوی متساوی خواهند بود

٣٦ اگر کسی ادعا نماید که فلان صغیر مجهول النسب که در تصرف او است بنده او است
بحسب ظاهر حکم برای او صادر میشود اگر بالغ شد و انکار کرد قسم
خواهد خورد و همچنین است اگر آن طفل در تصرف دو نفر باشد اما اگر
کبیر باشد حکم بر بندگی او نخواهد شد مگر وقتیکه خود او تصدیق
هر دو را بکند یا تصدیق یکی از آنها را بکند آنوقت ملک او خواهد
شد نه ملک دیگری

مسائل خپدث

٣٦٢ **مسئله اول** اگر عین مالی در دست دو نفر باشد و یکی تمام آن را
ادعا کند و دیگری نصف آن را و شاهد هم نداشته باشند عین مزبور
ما بین آنها بتساوی خواهد بود و مدعی نصف برای طرف خود باید
قسم بخورد ولی بر طرف او قسمی وارد نیست و اگر هر یک اقامه شاهد
نمایند نصف متعلق بمدعی تمام است آنوقت شاهدهای طرفین در
نصفی که در دست صاحب نصف است معارضه خواهند کرد اگر حکم کنیم

که نصف مال غیر متصرفٌ فیه پس نصف دیگر هم متعلق بمدعی کل خواهد
بود و چیزی برای مدعی نصف نیست[1] و اگر آن نصف را برای صاحب تصرف
حکم نمائیم پس متعلق بصاحب نصف است اگر هر یک شاهد آوردند
برای او حکم میشود ـ و هرگاه عین در دست شخص سومی بوده و لی
بر آن ادعا نداشته باشد و مدعیها اقامه شاهد نمایند برای مدعی تمام
نصف مسلم است و شاهدها در نصف دیگر معارضه مینمایند و حکم بطرف
شاهدهائیکه عادل تر و یا با عدالت بیشتر باشند صادر میشود اگر
شاهدها از هر بابت متساوی باشند قرعه کشیده میشود آنکه از قرعه
در آمد برای او حکم میشود بعد از اینکه با و قسم بدهند پس اگر از ادای
قسم امتناع کند طرف او قسم میخورد پس اگر هر دو نکول از قسم نمایند
آن نصف ما بین هر دو قسمت میشود و مدعی کل سه ربع از کل را میبرد
و دیگری یک ربع را و احتمال دارد که برای مدعی کل دو ثلث و برای
مدعی نصف یک ثلث باشد زیرا که منازعه در اجزای غیر معینه
که محل اشاره نیست واقع شده و بطریق عول[2] قسمت میشود

---
1 چون نصف در تصرف مدعی نصف بوده و مدعی کل در آن نصف متصرف نبوده و بینه او خارج است
2 تقسیم بنسبت

٣٦٣ **مسئله دوم** اگر عین مالی در دست سه نفر باشد[1] یکی نصف
دومی ثلث سومی سدس را ادعا نمایند و هر کدام در ثلث آن تصرف
داشته باشد پس صاحب ثلث بیش از آنچه در تصرف دارد ادعا ندارد
ولی در دست صاحب سدس شش یک از کل زیادتیست که مدعی نصف آنرا
ادعا میکند پس آن سدس را برای مدعی نصف حکم مینمایند و همچنین است
اگر همه اقامه شاهد نمایند ـ و اگر همه ادعا نمایند که باقی[2] خانه ودیعه
است یا عاریه است برای هر یک هم در آنچه از ملک ادعا میکند شاهد باشد
حکم برای او و اخراج یا دعای بس صادر میشود زیرا شاهد هر یک با آنچه ادعا
میکند شهادت میدهد و معارضی هم بر آن شهادت نیست ـ اگر برای
هیچیک شاهدی نباشد همگی برای هم قسم میخورند ثلث در دست هر یک
مستقر میماند

٣٦٤ **مسئله سوم** اگر مال معینی را سه نفر ادعا نمایند یکی تمام
دومی نصف سومی ثلث را و دست تصرف آنها هم برابر بمال باشد اگر

---
1 در این مسئله حقیقتا نزاعی نیست مگر اینکه مدعی نصف مدعی ثلث را
انکار داشته باشند 2 یعنی هر کدام ادعا نمایند که زیاده بر آنچه در تصرف
اوست ودیعه است یا عاریه است

شاهد نداشته باشند هر یک ثلث میبرند و در این صورت شخص دوم
شخص سوم برای مدعی کل قسم میخورند و مدعی کل و شخص سوم برای
شخص دوم قسم میخورند — و اگر مدعی کل اقامهٔ شاهد نماید تمام را
میبرد — و اگر دومی اقامهٔ شاهد نماید نصف را میبرد و باقی میان دو
نفر دیگر بطور نصف خواهد بود در این صورت برای مدعی کل سدس مال
بدون قسم خواهد بود و برای نصف سدس قسم میخورد و شخص سوم برای
ربعی که تمامش را (از مدعی کل) میبرد قسم خواهد خورد — و اگر شخص
سوم اقامهٔ شاهد نماید ثلث را خواهد برد و باقی ما بین دو مدعی دیگر
بطور نصف خواهد بود در این مورد مدعی کل سدس را بدون قسم میبرد
و برای سدس دیگر قسم خواهد خورد و مدعی ثانی بر تمام آنچه میبرد
قسم خواهد خورد — هر گاه هر سه اقامهٔ شاهد نمایند آنوقت در صورتیکه
حکم برای داخل بشود یعنی برای کسیکه متصرف عین مال است به سه قسمت
میشود چونکه هر کدام هم شاهد دارند و هم بر ثلث مال تصرف دارند
و اگر حکم برای خارج بشود یعنی کسیکه متصرف نیست شاهد شخص سوم
ساقط میشود چونکه شاهد او شاهد داخل است و برای شخص دوم

سدس خواهد بود چونکه شاهد در آن سدس خارج است و برای مدعی
کل پنج سدس خواهد بود چونکه برای او سدس را است بدون شاهد و برا
که در آن منازعی ندارد و کسی هم آنرا ادعا ندارد و ایضاً دو ثلث برای او
تعلق میگیرد چونکه شاهد او در آن شاهد خارج است — و احتمال داده
گفته شود که در دست هر یک از سه نفر چهار قسمت از دوازده قسمت است
پس برای مدعی کل از آنچه در دست او است در سه قسمت بغیر منازع خواهد بود
و چهار قسمتی که در دست شخص دوم است بواسطهٔ اقامهٔ شاهد متعلق بمدعی
کل است و شاهد شخص دوم چونکه شاهد داخل است ساقط است و قسمت
از آنچه در دست شخص سوم است متعلق بمدعی کل است و یکی از آنچه در
دست مدعی کل است از برای شخص دوم است و یکی از آنچه در دست شخص
سوم است طرف ادعای مدعی کل و شخص دوم است پس نسبت بآن قرعه
کشیده میشود و حکم میشود برای شاهد خارج بعد از قسم هر گاه صاحب
شاهد خارج از قسم امتناع نماید دیگری قسم میخورد و اگر هر دو امتناع
نمایند آن یکی نصف میشود پس از برای مدعی کل ده قسمت و نیم حاصل
میشود و برای مدعی نصف یک قسمت و نیم و ادعای مدعی ثلث ساقط میشود

ـ واکودتِ هر سه خارج باشد نصف متعلق بمدعی کل است چونکه
منازعی ندارد و دو نصف دیکر قرعه زده میشود اکر باسم مدعی کل درآید
یا باسم مدعی نصف قسم خورده و میبرند و اکر قرعه باسم مدعی ثلث در
آید قسم خورده ثلث را میبرد پس از آن راجع نسبد س ما بین دو نفر دیکر
قرعه زده میشود و اکر هم را قامه شاهد نمایند نصف از مدعی کل است
بواسطه نبود معارض و در خصوص سدس زاید مدعی کل و مدعی
نصف منازعه میکنند و در باب ثلث هر سه نفر منازعه مینمایند و
شهود را معارضه میکنند پس ما بین منازعین در آنچه نزاع دارند
قرعه کشیده میشود باسم هر یک در آید او قسم خورده و میبرد و حکم
در این مسئله چنانست که کویا شاهد در میان نباشد و اکر از قسم
خوردن نکول نمایند مدعی کل نصف تمام و نصف سدس که زاید
از ثلث است و ثلث ثلث را میبرد و برای مدعی نصف نصف سدس و
ثلث ثلث خواهد بود و برای مدعی ثلث تسع خواهد بود پس از سی و
شش برای مدعی کل بیست و پنج و برای مدعی نصف هفت و برای مدعی
ثلث چهار خواهد بود ـ و احتمال دارد که کفته شود کو چکترعددی

که نصف و ثلث دارد شش است پس مدعی ثلث دو تا ادعا میکند و
مدعی نصف سه تا و برای مدعی تمام سه تا بدون منازع میماند
آنوقت مدعی کل و مدعی نصف در قسمت سه تای باقی منازعه مینمایند
پس ما بین آنها قسمت میشود باینطور که دو در شش ضرب شده دوازده
حاصل ضرب میشود مدعی کل بغیر منازع شش تا میبرد چون مدعی
ثلث زیاده از چهار ادعا نمیکند دو سهم ما بین مدعی کل و مدعی
نصف محل نزاع میباشد و چهار باقی میماند که هر سه در آن بالسویه
منازعه دارند پس ما بین سه نفر قسمت میشود آنوقت برای مدعی کل
هشت قسمت و ثلث و برای مدعی نصف دو تا و ثلث و برای مدعی ثلث
یک قسمت و ثلث حاصل خواهد شد و بطور عول برای مدعی کل
شش سهم و برای مدعی نصف سه سهم و برای مدعی ثلث دو سهم خواهد
بود پس از یازده تقسیم صحیح میشود
مسئله چهارم اکر سه نفر در عینی نزاع نمایند یکی تمام آنرا ٢٦٥
ادعا کند و دومی دو ثلث از آن و سومی نصف آنرا پس تقسیم محتاج
میشود بعددی که دو ثلث و یک نصف داشته باشد و آن شش است

پس چون دومی چهار از آنرا ادعا مینماید و سومی سه تا را دو
سهم منازعه ندارند و آن متعلق بمدعی کل است چهار تا باقی ماند
و چون سومی غیر از سه تا ادعا ندارد یکسهم میماند که در آن مدعی
کل و شخص دوم منازعه دارند و ما بین آنها قسمت میشود باینطور
که تحویل بکسر شده و دو در شش ضرب شده دوازده میشود چون
شخص دوم بیش از هشت قسمت ادعا ندارد چهار از آن بمدعی کل
تسلیم میشود و سومی چون بیش از شش قسمت ادعا نمیکند دو قسمت
برای مدعی کل و شخص دوم میماند که هر کدام یکسهم را میبرند و
شش سهم باقی میماند که هر سه بتساوی در آن منازعه دارند و برای
هر یک دو سهم خواهد بود پس مدعی کل هفت سهم خواهد برد
که عبارت باشد از نصف تمام و نصف سدس تمام و شخص دوم سه سهم
خواهد برد که عبارت از ربع تمام باشد و شخص سوم دو سهم خواهد
برد که سدس جمیع باشد و بنا بر تقسیم عولی سهم مدعی کل که بتمام
ضرب میشود و سهم دومی بدو ثلث (ضرب میشود) چهار میشود و سهم
سومی بنصف (ضرب شده) میشود سه تا پس جمع میشود سیزده شش

از آن از مدعی کل است و چهار سهم برای شخص دوم و سه سهم برای مدعی
نصف میباشد — اما اگر تصرف در عین خارج بوده باشد و در دست
هر یکی ثلثی باشد تقسیم از بیست و چهار صحیح میشود بجهت اینکه ما بین
دعوی مدعی کل و مدعی دو ثلث بر آنچه در دست مدعی نصف است جمع
میکنیم پس مدعی کل تمام آنرا ادعا میکند و مدعی دو ثلث نصف
آنرا ادعا مینماید پس نصف از مدعی کل میشود پس بضرب سه چهار مال
متنازع فیه کلش دوازده میشود آنوقت ما بین دعوی مدعی کل و
شخص سوم بر آنچه در دست مدعی دو ثلث است جمع میکنیم و از ثلث از دوازده
است پس مدعی کل تمام آنرا ادعا مینماید و شخص سوم ربع از او و ثلث آن
برای مدعی کل مسلم میماند و در یک سهم منازعه خواهند داشت و این
بکسر تحویل شده بیست و چهار میشود که در دست هر یک هشت سهم میباشد
پس از آن بین دعوای مدعی کل و شخص دوم بر آنچه در دست شخص سوم
است که هشت سهم باشد جمع مینمائیم پس چهار سهم برای مدعی کل بدون
منازعه از طرف شخص دوم مسلم میماند برای اینکه شخص دوم غیر از
شانزده سهم از کل را ادعا نمیکند هشت سهم در دست خودش است

سهم در دست مدعی کل است و چهار سهم در دست شخص سوم و چهار
سهم دیگر که در دست شخص سوم است بتساوی ما بین مدعی کل و شخص
دوم خواهد بود پس برای مدعی کل شش سهم و برای مدعی دو ثلث
دو سهم حاصل خواهد بود بعد میان دعوی مدعی کل و مدعی نصف
آنچه در دست شخص دوم است جمع میکنیم پس شخص سوم چون دو سهم را
ادعا میکند شش سهم برای مدعی کل مسلم میماند و هر دو در آن دو سهم
نزاع نموده پس برای هر یک سهمی خواهد بود و بمدعی کل هفت سهم
عاید شده و برای شخص سوم یکسهم خواهد بود پس از آن ما بین دعوی شخص
سوم و شخص دوم بر آنچه در دست مدعی کل است جمع مینمائیم و آنچه در دست
مدعی کل است هشت سهم است و مدعی دو ثلث چهار سهم از آنرا ادعا
نموده و مدعی نصف دو سهم از آنرا پس شخص دوم چهار قسمت را برده و دو
سهم برای شخص سوم خواهد بود و در دست مدعی کل دو قسمت باقی میماند
که مال او است از اینقرار برای مدعی کل از آنچه در دست شخص سوم است
مثل قسمت و از آنچه در دست شخص دوم است هفت قسمت حاصل شده و
با دو سهمی که در دست خودش باقی است جمعاً پانزده قسمت خواهد بود

و برای شخص سوم از آنچه در دست شخص دوم است یکسهم و از آنچه در دست
مدعی کل است دو سهم حاصل خواهد شد که این میشود سه قسمت و برای
شخص دوم از آنچه در دست شخص سوم است دو سهم و از آنچه در دست
مدعی کل است چهار سهم حاصل میشود که این میشود شش سهم بنا بر عول
ما بین دعوی مدعی کل و مدعی دو ثلث بر آنچه در دست مدعی نصف است جمع
میکنیم پس مدعی کل تمام آنرا ادعا میکند و مدعی دو ثلث نصف آنرا
ادعا میکند این یک سهم و آن یک سهم ضرب شده میشود سه تا پس میان
دعوی مدعی کل و مدعی نصف بر آنچه در دست مدعی دو ثلث است جمع
شده مدعی نصف ربع آنرا ادعا میکند و مدعی کل تمام آنرا ادعا می کند
و مخرج ربع چهار است و انرا[1] بسهمی ضرب مینمایند و این[2] را بچهار پس
آنچه در دست مدعی نصف است پنج سهم میشود پس از آن بین دعوای شخص
سوم و دوم بر آنچه در دست مدعی کل است جمع میشود شخص سوم ربع
آنچه در دست او است ادعا کرده و شخص دوم نصف آنرا و نصف و ربع از
(چهار بهره سه بهره میباید) و آنچه در دست مدعی کل است چهار قرار داده میشود

---

1 یعنی ادعای مدعی نصف 2 ادعای مدعی کل را

آنوقت حساب عین فرض بود یکی ثلث و ربع و خمس بخود بال شده و سه در
چهار و حاصل در پنج ضرب شده حاصل شصت میشود پس سه را در شصت
ضرب میسازیم برای اینکه در دست هریکی ثلث عین فرض بود است حاصل
ضرب میشود یکصد و هشتاد که در دست هر یک شصت قسمت خواهد بود
پس ثلث آنچه در دست شخص دوم است که بیست باشد مال شخص دوم است و
دو ثلثش که چهل است متعلق بمدعی کل است و خمس آنچه در دست شخص دوم است
که دوازده باشد مال شخص سوم است و چهار خمس آن متعلق بمدعی کل است
که چهل و هشت باشد و نصف آنچه در دست مدعی کل است که سی باشد مال
شخص دوم و ربع آن که پانزده است متعلق بشخص سوم خواهد بود و پانزده
قسمت باقیمانده برای خود مدعی کل خواهد بود و ازین قرار سهم مدعی کل
یکصد و سه کامل شده و برای شخص دوم پنجاه سهم و برای شخص سوم بیست و
هفت سهم خواهد ماند

٣٦٦ **مسئله پنجم** اگر مال معینی در دست چهار نفر باشد که یکی از
آنها همه را و دومی دو ثلث را و سومی نصف و چهارمی ثلث را ادعا کنند
پس اگر شاهد نباشد هر یکی ربع آن مال را که در تصرف دارد بعد از قسم

خوردن خواهد برد — و اگر در دست آنها نباشد اگر یکی از آنها اقامه شاهد
نماید حکم برای او صادر خواهد شد و اگر همگی اقامه شاهد نمایند ثلث
بدون مزاحم برای مدعی کل خالص خواهد بود آنوقت بین شهود مدعی
کل و شخص دوم در سدس نزاع خواهد بود بعد از تساوی شهود هر دو
از حیث عدالت و عده ما بین آنها قرعه زده میشود پس از آن ما بین شهود
مدعی کل و شخص دوم و شخص سوم در سدس نزاع واقع خواهد شد و ما بین
آنها در متنازع فیه قرعه زده میشود آنوقت معارضه ما بین شهود هر
چهار در ثلث واقع میشود پس بین آنها قرعه کشیده میشود و برای کسیکه
اسمش از قرعه خارج میشود حکم داده نمیشود مگر بعد از قسم خوردن او
پس اگر نکول نماید دیگری قسم خواهد خورد پس اگر او هم امتناع از قسم
نماید (ما به النزاع) قسمت میشود و هیچ استبعاد ندارد که تمام باسم مدعی
کل در آید چرا که حکم خدا تعالی خطا نمیکند و اگر همه از قسم نکول نمایند
آنچه در هر مرتبه محل نزاع ما بین دو مدعی باشد بالسویه قسمت میشود
و در اینجا در سه موضع قرعه کشیده میشود با اینکه مدعی کل ثلث
ملک را میبرد پس از آن همگی در باقیمانده قرعه میکشند اگر اسم مدعی کل

یا مدعی ثلث از قرعه بیرون آید آنکس باقی را میبرد و اگر اسم مدعی نصف
از قرعه بر آید نصف را برده و در باقی بین سه نفر دیگر قرعه زده میشود
اگر اسم شخص چهارم در آید ثلث را برده و بین سه نفر دیگر در ثلثی که
باقی میماند قرعه زده میشود و این مسئله در سی و شش قسمت درست
در میاید که از این عدد بیست سهم بمدعی کل میرسد و هشت سهم بمدعی
دو ثلث و پنج سهم برای مدعی نصف و سه سهم برای مدعی ثلث خواهد بود
- و اگر ملک در دست مدعیها باشد و هر یک بعض را متصرف باشند اگر
همگی اقامه شاهد بادعای خود نمایند هرگاه حکم برای متصرف صادر شود
هر یک بعض را خواهند برد چونکه هر کدام در آن تصرف دارند و شاهد هم
دارند اما بنا بر آنکه حکم برای غیر متصرف صادر شود شاهد هر مدعی
نسبت بآنچه در تصرف خود دارد ساقط شده و نسبت بآنچه در دست
دیگریست شنیده میشود پس ادعای هر سه بر آنچه در دست شخص چهارم است
جمع شده و از او مدعا بانتزاع شده بغیر عدو قسم برای آن سه نفر در
آن قسمت حکم میشود و اگر از قسم امتناع نمایند ما بین قسمت میشود
پس از آن ما بین ادعای مدعی کل و شخص سوم و شخص چهارم بر آنچه در دست

شخص دوم است جمع شده و آن ربع هفتاد و دو سهم است که هجده سهم باشد
پس مدعی کل همه را و شخص سوم ثلث آنرا و شخص چهارم تسع آنرا ادعا مینماید
و از این قرار ده قسمت برای مدعی کل خالص خواهد بود و ما بین مدعی
کل و شخص سوم در شش سهم قرعه زده شده و اسم هر کدام بیرون آمد قسم میخورد
یا با نکول او دیگری قسم میخورد و ما بین خود قسمت مینمایند آنوقت ما بین مدعی کل و
شخص چهارم در دو سهم قرعه زده میشود و اسم هر یک در آید قسم میخورد
و یا با نکول او دیگری قسم میخورد یا بین آن دو نفر تقسیم میشود پس از آن
بین ادعای هر سه بر آنچه در دست شخص سوم است جمع میشود در اینجا
مدعی کل تمام آنرا ادعا مینماید و شخص دوم پنج تسع آنرا و شخص چهارم
تسع آنرا پس ثلث آن برای مدعی کل خالص خواهد بود و بین دو نفر
دیگر بر آنچه ادعا مینمایند قرعه زده میشود پس اسم هر کدام در آید قسم
میخورد یا اگر نکول نماید دیگری قسم میخورد یا تقسیم مدعا به میشود
پس از آن ادعای سه نفر بر آنچه در دست شخص چهارم است جمع شده
مدعی کل همه آنرا ادعا کرده شخص دوم پنج تسع آنرا و شخص سوم ثلث
آنرا پس تسع آن که دو تا است برای مدعی کل باقی میماند و بر آنچه در دست

شخص دوم وشخص سوم است قرعه زده میشود اگر از قسم هر سه امتناع
نمایند ما بین آنها قسمت میشود پس از آن سه مدعی دیگر برانچه در دست
مدعی کل است جمع شده شخص دوم پنج تسع آنرا ادعا کرده وسومی ثلث
آنرا وچهارمی تسع آنرا ادعا میکنند انچه در دست مدعی کل بوده از
دست میبرد پس برای مدعی کل نصف تمام که سی وشش سهم باشد حاصل
شده وبرای شخص دوم بیست سهم وبرای شخص سوم دوازده سهم وبرای
شخص چهارم چهار سهم خواهد بود این در صورتیست آنکسیکه از قرعه
خارج میشود ورفقای او از ادای قسم امتناع نمایند

۳۶۷ **مسئله ششم** اگر پدر ومادر وشوهر زن مرده ترکه او را نهب نمایند
وهر یک بر دیگری ادعا نماید که زیاده از حق خود برده است حاکم با نها
چنین امر میدهد که شوهر نصف آنچه را که برده رد کند ومادر ثلث
آنچه را برده وپدر سدس آنچه را برده رد نمایند پس آنچه رد شده
میان آنها بتساوی قسمت میشود آنوقت آنچه بیر داده شده وآنچه رد
نشده بنصیب هر یک موافقت مینماید وطریق شناختن قدر مال و
قدر آنچه برده اند وقدر نصیب هر یک بقدریکه استحقاق دارند باینطور

فرض شود که برده شوهر مجهول فرض شود وبرده مادر یک دینار وبرده
پدر یک درهم واین عبارت خواهد بود از تمام ترکه وانچه رد شده نصف
مجهول وثلث دینار وسدس درهم است پس حصه که راجع بشوهر است سدس
مجهول وتسع دینار وثلث سدس درهم است پس با علاوه کردن بران و
ثلث مجهول وتسع دینار وثلث سدس درهم معادل میشود با نصف ترکه
پس اگر نصف مجهول را از دو ثلث آن وتسع دینار را از نصفش وثلث سدس
درهم را از نصفش اسقاط نمایند سدس مجهول باقی میماند که معادل
هفت جزء از هیجده جزء از دینار وهشت جزء از هیجده جزء از درهم خواهد
بود آنوقت مجهول کامل معادل دو دینار وثلث دینار ودو درهم ودو ثلث
درهم میشود وترکه مساوی میشود با سه دینار وثلث دینار وسه درهم ودو
ثلث درهم واگر نسبت درهمها را از دینار بخواهی بدانی سکوئیم که
نصیب صاحب ثلث ثلث دینار وسدس دینار ونصف درهم که معادل ثلث ترکه
میشود وبعد از اسقاط مکرر از هیجده جزء دینار جزئی باقی میماند که
معادل سیزده جزء از هیجده جزء درهم است پس دینار سیزده درهم میشود وترکه
چهل وهفت درهم میباشد

فصل دوم

در عقود

۳۶۸ اگر دو نفر ادعا نمایند که ملکی را از متصرف آن خریده اند و قیمت را هم
داده اند ولی شاهد نداشته باشند بفروشنده رجوع میشود اگر
آنها را تکذیب نماید باید برای آنها قسم بخورد و آنها صرف نظر از بایع
نمایند واگر یکی از آنها را تصدیق نماید برای دیگری قسم خواهد خورد
وحکم برای اولی صادر خواهد شد و شخص دوم میتواند ولی را هم قسم
بدهد واگر فروشنده برگردد و برای دومی اقرار نماید بعد از اینکه
مدعی اول را ای قسم کرده باشد باید از عهده غرامت قیمت برای دومی
برآید مگر اینکه مدعی اول فروشنده را تصدیق نماید

اگر فروشنده نصف ملک را برای هر کدام اقرار کند حکم برای هر کدام در نصف
ملک صادر میشود و فروشنده هم برای هریک قسم[1] میخورد
اگر شریک بر خرید خود اقامه شاهد نمایند و شهود طرفین هم از حیث
عدالت وعده و تاریخ مساوی باشند مابین آنها قرعه زده میشود

1. بجهت نصف دیگر

وقرعه باسم هر کدام در آمد حکم برای او صادر میشود در صورتیکه قسم بخورد
وقول فروشنده برای یکی از آنها قبول نمیشود[1] و بر فروشنده است که
ثمن را بآنکسی که اسمش بقرعه خارج نشده رد کند زیرا که ممکن است دو
ثمن گرفته باشد پس معارضه در ان نیست هرگاه کسیکه بقرعه
خارج شده از قسم نکول نماید دیگری قسم خواهد خورد و اگر هر دو
از قسم نکول نمایند عین ملک بین آنها تقسیم میشود و هریک از آنها
برای دریافت نصف قیمت بفروشنده رجوع مینمایند و هر دو هم حق
فسخ دارند واگر یکی فسخ نماید دیگری تمام را تصرف خواهد کرد و اقوی[2]
این است که برای او این تصرف لازم است
واگر عین مال در تصرف یکی از دو مدعی باشد بانبودن شاهد حکم برای
متصرف صادر خواهد شد واگر هر دو شاهد اقامه نمایند حکم برای
غیر متصرف بنابر رای صادر خواهد شد
۳۶۹ اگر دو نفر ادعا نمایند که شخص سومی از هریک از آنها فلان ملک را
خریده و اقامه شاهد هم بکنند اگر خریدار برای یکی از آنها اعتراف نماید

1. برای اینکه شاهد اقامه کرده اند 2. یعنی فسخ نمیتواند بکند

حکم میشود که قیمت را باو بدهد و اگر اعتراف نماید برای هر دو مدعی حکم میشود که دو قیمت با آنها بدهد ولی اگر خریدار انکار نماید و تاریخ هم مختلف باشد یا شهادت شهود طرفین بطور مطلق باشد یا شاهد یکطرف بطور مطلق شهادت داده باشد حکم میشود که دو ثمن با آنها بدهد[1] -

و اگر تاریخ یکی باشد آنوقت بین ادعاها تعارض محقق میشود برای اینکه ممتنع است که دو نفر یک چیز را در یک زمان مالک بشوند و ممتنع است که دو عقد در یک زمان واقع شود پس بقرعه حکم میشود و برای کسیکه اسمش از قرعه خارج شود حکم میشود بعد از آنکه او قسم بخورد پس اگر از قسم امتناع نمایند قیمت ملک بین هر دو تقسیم میشود

۳۷۰ اگر یکی ادعا نماید که مالی را از زید خریده و دیگری ادعا کند که همان مال را از عمرو خریده و هر دو مالک آن مال هستند و ثمن هم بقبض داده شده است و هر دو شاهد اختصاص نمایند که از حیث عدالت و عده یا تاریخ مساوی باشند معارضه دو شاهد محقق میشود پس بقرعه قرار داده میشود و برای غیر متصرف حکم میشود و اگر از قسم نکول نمایند مال مزبور بین آنها

1 چونکه ممکن است با اختلاف تاریخ ملکی را از کسی خریده باشد بعد بدیگری فروخته باشد بعد از او خریده باشد و پول هر دو را داده باشد

قسمت میشود و هر یک از خریداران بفروشنده خود برای دریافت نصف ثمن رجوع مینماید و هر دو میتوانند فسخ کرده و ثمن را از فروشنده خود بخواهند و اگر یکی از آنها فسخ نماید دیگری نمیتواند همه را تصرف کند بجهت اینکه این نصف بفروشنده او بر نمیگردد و اگر عین مال در دست هر دو مدعی باشد بین آنها تقسیم میشود و اگر مال در دست یکی از آنها باشد حکم برای او میشود یا برای غیر متصرف بنا بر خلاف مسئله و همچنین است اگر مال در دست فروشنده باشد

۳۷۱ اگر کسی ادعا کند که بنده را از صاحبش خریده و بنده ادعا کند که آقا آزادش کرده قول آقای او با قسم مقدم خواهد بود و اگر آقا هر دو را تکذیب نماید و آنها اقامه شاهد نمایند حکم بطرف شاهدی میشود که تاریخش مقدم باشد پس اگر شهود اتفاق در تاریخ داشته باشند آنوقت بقرعه و قسم حکم میشود پس اگر هر دو از قسم امتناع نمایند نصف غلام آزاد شده و باقی متعلق بمدعی خرید خواهد بود و او برای نصف قیمت بفروشنده مراجعه میکند و اگر خریدار فسخ نماید تمام بنده آزاد خواهد بود[1] و اقرب بحقی

1 یعنی اگر مشتری اجازه بدهد و فسخ نکند

این است که بواسطهٔ شهادت شهود بمباشرت آزادی بنده قیمت بنده بر
فروشنده تقویم خواهد شد و اگر غلام در تصرف مشتری باشد هرگاه
بینهٔ داخل[1] را مقدم بداریم حکم برای مشتری میشود والّا حکم بآزادی
بنده میشود بجهت اینکه دست غلام دست خارج[2] است

٣٧٢ اگر موجر و مستاجر در قدر اجاره اختلاف نمایند شاهد هر کدام
تاریخا مقدم باشد حکم برای او صادر میشود و اگر شهود طرفین
متفق باشند قولی بر آنست که قرعه زده میشود و قولی بر آن است که
بشاهد موجر حکم میشود زیرا که قول قول مستاجر[3] است

٣٧٣ اگر مستاجری ادعا کند که خانه را برای یکماه بده دینار اجاره کرده
و موجر ادعا نماید که یک اطاق از آن خانه را برای یکماه بده دینار
با و اجاره داده و شاهد هم نباشد چون اتفاق در صفت عقد دارند
جز اینکه در قدر آنچه کرایه داده شده اختلاف نموده‌اند پس هر دو
قسم میخورند یا میگوئیم که بقدر عرطی دعوی میشود برای اینکه
هر یک از آنها مدعی هستند یا میگوئیم قول قول موجر است چونکه

١ یعنی بینهٔ متصرف ٢ یعنی غیر متصرف ٣ برای اینکه منکر است

مستاجر ادعا میکند که اجاره زاید بر اطاق است و موجر منکر
است پس قول موجر مقدم است و اگر یکی از آن دو نفر اقامهٔ شاهد
نماید حکم برای او صادر میشود و اگر هر دو شاهد اقامه نمایند
آنوقت معارضه ما بین شهود واقع میشود خواه شهادت شهود
مطلق باشد یا هر دو مورّخ بیک تاریخ باشند یا شاهد یکطرف
مطلق باشد و شاهد دیگری مورّخ باشد برای اینکه عقد واحد
بر یک اطاق و بر خانه در یک زمان ممتنع است پس ما بین آنها قرعه
زده میشود یا حکم میشود بطرف شاهد مستاجر بجهت اینکه شهادت
بزیادت[1] میدهند و اگر تاریخ مختلف باشد حکم برای تاریخی که
مقدم است صادر میشود اما اگر شاهد اطاق مقدم باشد حکم
باجارهٔ اطاق باجرت خودش[2] داده شده و راجع باجارهٔ بقیهٔ خانه
بنسبت اجرت اطاق حکم داده میشود

٣٧٤ اگر هر یک از دو نفر بر شخص سومی از بابت قیمت خانه که در تصرف
او است هزار دینار را ادعا نماید معارضه بین اینها و ادعا نخواهد بود

١ چون شهادت بتمام خانه میدهند ٢ اینجا هر دو اجاره صحیح میشود

وبرای هریک هزار دینار بر ذمهٔ شخص سوم ثابت میشود مگر اینکه
آن دو مدعی وقتی را معین نمایند که تقدیر عقد از دو متعاقد محال باشد

۳۷۵ اگر کسی ادعا نماید که ملکی را اجاره کرده و مالک انرا ادعا نماید که
در دست آنشخص ودیعه است شاهد[1] طرفین تعارض خواهند کرد
و با تساوی دو شاهد بقرعه حکم میشود

فصل سوم

در موت

۳۷۶ اگر از مسلمانی دو پسر باقی مانده و هر دو متفق باشند باینکه یکی
از آنها قبل از مرگ پدر مسلمان شده و دیگری هم همین ادعا را
نماید ولی اولی او را انکار کند پس اولی که متفق علیه است قسم
خواهد خورد که تقدم اسلام برادر خود را نمیداند
همچنین است اگر هر دو غلام باشند و هر دو بر سبقت آزادی یکی از
آنها متفق باشند و در دیگری اختلاف داشته باشند
و اگر دو پسر اتفاق داشته باشند باینکه یکی از آنها در ماه شعبان

۱ درصورتیکه هر دو شاهد اقامه نمایند

اسلام آورده و دیگری در ماه رمضان و اولی ادعا نماید که پدر در شعبان
قبل از رمضان فوت شده و دومی ادعا کند که بعد از رمضان فوت
کرده است اصالة البقاء[1] حیات را مقدم گذارده و هر دو در ترکه شریک
میباشند

۳۷۷ اگر زن شوهر مرده ادعا کند که فلان ملک صداق او گذارده شده
یا از اخیر بوده است[2] و پسر میت ادعا کند که آنملک ارث است حکم بطرف
شاهد زن صادر میشود

۳۷۸ اگر آقائی بغلام خود بگوید که اگر کشته شوم تو آزاد هستی و ورثه
آقا اقامه شاهد نمایند که آقا باجل خود مرده و شاهد غلام شهادت
دهد که آقا کشته شده اقرب این است که شاهد غلام مقدم است
بواسطه زیادتی[3]

۳۷۹ اگر کسی ادعا کند مالیکه در دست غیر است از پدر باو و برادرش که
غایب است ارث رسیده و بینهٔ کامله[4] اقامه نماید و آن بینه شهادت

۱ درصورتیکه شاهدی برای هیچکدام نباشد ۲ هر دو اقامه بینه نمایند
۳ چون شاهد غلام قتل را ادعا میکند که موت مخصوصی است لهذا
زاید خواهد بود بر ادعای طرف ۴ که صاحب معرفهٔ سابقه و خبره باطنی باشد

دهد که دیکری غیر از آنها در آنمال ذیحق نیست نصف مال بانشخص
تسلیم میشود و باقی در دست متصرف آنمال باقی خواهد ماند[1] و قولی
برآنست که باقی در دست امینی کذارده میشود تا برادر او بر کرده و
بر کسیکه نصف غایب را میکیرد دادن ضامن لازم نیست و اکر بینه کامله
نباشد یعنی شهود صاحب سابقه معرفت و از باطن امر با خبر نباشند
و شهادت بدهند که غیر از آن دو نفر وارثی نمیدانند تسلیم ملک
تا خیر خواهد افتاد تا حاکم از رسیدکی مطمئن شود که غیر از آن دو نفر
وارثی نیست و رسیدکی طوری باشد که اکر وارث دیکری باشد ظاهر
شود در اینصورت بوارث حاضر سهم او را تسلیم مینمایند بعد از اینکه
از او احتیاطا ضامن کرفته باشند و اکر وارث صاحب فرض[2] باشد
بایقین باینکه وارث دیکری نیست نصیب او را تمام میدهند و اکر
یقین نباشد بطوری سهم او را میدهند که شاید وارث دیکری باشد
پس بشوهر ربع میدهند و بزن ربع ثمن میدهند و این را هم عاجلا
و بدون کرفتن ضامن میدهند و بعد از تحقیق امر[3] تکمیل حصه انها شد

۱ تا برادر محمد اهد دریافت دارد ۲ مثل زوج و زوجه و حوالی فرض است ۳ اکر معلوم شد وارث دیکری نیست

ودو این قیمت ضامن از آنها کرفته میشود
اکر وارث محجوب[1] از ارث باشد مثل برادر و اکر بینه کامله داشته باشد حق
او داده میشود و اکر بینه اش کامل نباشد بعد از تحقیق و کرفتن ضامن
حق او داده میشود

۳۸۰ اکر زنی با پسرش مرده باشند و برادر زن ادعا کند که زن بعد از مرک
پسر فوت کرده و شوهر ادعا کند که زن قبل از موت پسر فوت شده هرکدام
شاهد داشته باشند حکم بطرف او صادر میشود و اکر هیچیک شاهد
نداشته باشند مادر از پسرش ارث[2] نمیبرد و پسر هم از مادرش ارث[3]
نمیبرد و حکم میشود باینکه ترکه اولاد به پدر تعلق دارد و ترکه مادر بین
شوهر و برادر زن قسمت میشود

۳۸۱ اکر آزادی دو بنده بواسطه وصیت ثابت شود که قیمت هر یک
معادل ثلث مال مریض بوده و یکی بنده واقع شده باشد قولی برآنست که
مابین آنها قرعه کشیده شده و آنکه بقرعه خارج شود آزاد میشود و

۱ چون تا اولاد هست برادر از ارث محروم است ۲ بجهت اینکه در ترکه او قول
پدر است ۳ بجهت اینکه در ترکه او قول برادر است

اکر قیمت آنها مختلف باشد انکه بعد از عدد واید آزاد میشود و اکر قیمت او
زیاده از ثلث باشد بقدریکه ثلث تقاضا دارد از آن عبد آزاد خواهد
شد — و اکر هریک در مجلسی علیحده واقع شده و مشتبه باشد که کدام
مجلس سابق بوده است قرعه زده خواهد شد — اما اکر قیمت یکی از
دو غلام معادل سدس مال باشد و قرعه برا او واقع شود او آزاد میشود
و از غلام دیکر هم بقدر نصف آزاد خواهد شد — و اکر انکه در مجلس سابق
آزاد شده شناخته شود او آزاد میشود و آزادی دیکری باطل خواهد بود

۳۸۲ اکر دو نفر اجنبی شهادت بدهند که وصیتی در آزادی یکی از دو غلام
واقع شده و قیمت آنغلام هم ثلث میت است و دو نفر از وراث شهادت
بدهند که آزادی از آنغلام برکشته و بدیکری واجب شده و او هم ثلث
است پس در قبول این ادعا بواسطه تهمت نظر است و احتمال دارد که باقرار
ورثه دو ثلث از غلام دوم آزاد باشد

۳۸۳ اکر شهودی شهادت بدهند که میت وصیت کرده است که سدس مالش از زید

---

۱ چون ورثه برای جلب نفع خود ممکن است متهم باشند ۲ چون بعلت شهادت
اجنبی یک ثلث مال تلف شده و بواسطه اقرار ورثه چون ثلثی از باقیمانده که غلام
باشد آزاد است ثلث مال معادل میشود با دو ثلث قیمت عبد

باشد و شهود دیکری شهادت بدهند که میت برای عمرو بسدس وصیت
کرده است و شهود سومی شهادت بدهند که میت از یکی از آن دو وصیت
رجوع کرده احتمال دارد که رجوع باطل باشد بواسطه ابهام و احتمال
دارد صحیح باشد پس قرعه زده میشود یا سدس بین آنها تقسیم میشود

۳۸۴ اکر دو نفر شهادت بدهند که برای زید وصیتی شده ولی دو نفر از ورثه
که عادل باشند شهادت بدهند که میت از آن وصیت رجوع کرده و
برای خالد وصیت نموده است اقرب این است که شهادت وراث قبول
نمیشود زیرا دو نفر وارث جلب منفعت بطرف خود میکنند از جهت
اینکه آنها غریم هستند و اکر یک شاهد خارجی برجوع مزبور شهادت
بدهد و با آن شهادت قسم بخورد دعوی ثابت میشود

فصل چهارم

در نسب

۳۸۵ اکر دو نفر فرزندی را ادعا نمایند برای هیچیک از آنها حکم نمیشود مکر شهود

---

۱ برای اینکه لابد یکی از دو وصیت صحیح است و دیکری باطل ولی محل اشتباه است تا بقرعه رفع اشتباه بشود
۲ برای اینکه نسبت هر دو طرف با آن وصیت مساوی است و صیغه در آن منحصر با آنها است ۳ برای خالد

٣٨٦ اگر دو نفر با زنی در یک طهر نزدیکی کرده باشند هرگاه هر دو زنا کرده باشند فرزند بآنها ملحق نمیشود اما اگر شوهر داشته باشد فرزند بشوهر ملحق میشود و اگر یکی زنا کرده باشد پس اولاد ملحق بشوهر است و اگر مقاربت هر دو بطور مباح بوده یا بنحوی که هر دو بشبهه مقاربت کرده یا یکی از آنها بشبهه مقاربت کرده باشد و دیگری هم شوهر باشد یا آنکه هر یک از آن دو نفر زن را عقد فاسدی کرده باشند و بعد از ششماه از مقاربت آنها بچه بدنیا آورده و از حد کامل حمل تجاوز نکرده باشد در اینموقع بین آنها قرعه زده شده اسم هر کدام که در آمد اولاد باو ملحق میشود خواه هر دو مسلمان باشند یا یکی مسلمان باشد یا هر دو کافر باشند و خواه هر دو آزاد باشند یا هر دو بنده یا یکی از آنها بنده باشد یا یکی پدر و دیگری پسر باشد و اگر با یکی شاهد باشد بآنطرف حکم میشود

٣٨٧ نسب بفراش واحد و با دعای واحد و بفراش مشترک و ادعای مشترک ملحق میشود و در مشترک بشاهد حکم شده و با عدم شاهد بقرعه حکم میشود

١ مثل اینکه دو نفر با ولادی ادعا نمایند هر کدام شاهد داشته باشند باو ملحق میشود و اگر هر دو شاهد داشته باشند یا هیچیک نداشته باشند بقرعه حکم میشود

٣٨٨ اگر دو نفر با یک زن وطی نمایند که دومی بعد از حیض نزدیکی کرده باشد امکان اینکه اولاد با اولی ملحق شود منقطع میگردد مگر اینکه اولی شوهر باشد و با نکاح صحیح باشد و اگر با نکاح فاسد باشد در انقطاع امکان ضر بود نظر است

٣٨٩ اگر کسی منفرداً ادعا نماید بچه صغیری که در دست او است آزاد است باو ملحق میشود پس اگر آن بچه بالغ شده و نفی این نسب را بکند قبول نمیشود

٣٩٠ اگر کسی نسب پسر بالغی را ادعا کند و او انکار نماید بمدعی ملحق نمیشود مگر اینکه شاهد برای مدعی باشد و اگر پسر سکوت نماید تصدیق نخواهد بود

٣٩١ اگر کسی ادعا کند مولودی که در فراش دیگری واقع شده از او است بانطور که ادعا نماید بشبهه مقاربتی اتفاق افتاده قبول نمیشود اگر چه زن و شوهر موافقت نمایند بلکه لابد است برای مقاربت شاهد اقامه نمایند تا اولاد ملحق شود

٣٩٢ اگر دو نفر بچه را ادعا نمایند و آن بچه در دست یکی از آنها باشد

١ منشاء نظر از یک طرف تحقق فراش است ظاهراً و از طرف دیگر انتفاء فراش است حقیقةً

بچه را لاختصاص بآنکسی که در دست او است ملحق میشود بنا بر اشکال[1]

اکر شخصی پسری را بخود ملحق نماید و زن آن شخص تولد آن پسر را انکار کند

پس بمجرد اقرار پدر در ملحق کردن آن پسر بزن مزبور نظر است[2]

۳۹۳ اکر دو نفر بچه را ادعا نمایند و قبل از قرعه بچه بالغ شده و خود را

بیکی از آنها منتسب نماید قبول میشود والا اکر بچه هر دو را انکار کند

قرعه کشیده میشود — و بعد از آنکه خود را بیکی نسبت داد اکر از او

برکردد قبول نمیشود

۳۹۴ اکر بچه ولو ممیز باشد خود را بکسی منسوب نماید در آن اعتباری نیست

۳۹۵ نفقهٔ طفلیکه ما بین دو نفر محل نزاع باشد قبل از کشیدن قرعه بر عهدهٔ

هر دو مدعی است بعد از قرعه آنکسی که قرعه بنام او در بیاید مخارج خود را

از دیکری میکیرد

۳۹۶ اکر هر یک از مدعیها در نسب بچه شاهد اقامه نمایند بقرعه حکم میشود

۳۹۷ اکر یکی اقامهٔ شاهد نماید که این بچه پسر او است و دیکری اقامهٔ شاهد

---

1. منشاء اشکال در اینست که اکر ید التقاط باشد 2. وجه نظر اینست از اینجا که اقرار مرد در حق غیر است قبول نمیشود و از اینجا که لحوق اولاد بسته باقرار مرد است قبول میشود

نماید که این بچه دختر او است و آن بچه خنثی باشد پس اکر بواسطهٔ بول

حکم شود که مرد است بآنکه مدعی پسری او است و اکذار میشود و اکر حکم شود

که زن است بآنکه مدعی دختری او است داده میشود

مقصد ششم

در باقی مباحث دعوی

در آن چهار مبحث است

مبحث اول

در آنچه متعلق بدعوی است

۳۹۸ کسیکه بر دیکری حق عقوبتی داشته باشد خودش شخصاً نمیتواند استیفای[1]

آن حق را بنماید بلکه واجب است که بحاکم رجوع نماید

۳۹۹ اکر صاحب حق شاهد نداشته باشد و از مال منکر خود چیزی پیدا

کند که از غیر جنس طلب او و بیشتر از حق او باشد ضامن زیادتی نخواهد

بود و اکر دیواری را برای بردن آن مال نقب بزند ارش نقب بر او وارد

نمیشود و اکر دراهمی که از منکر طلب دارد صحیح بوده و از مال او دراهم

شکسته پیدا کند اکر خودش راضی باشد جایز است ولی اکر بر عکس

---

1. برای اینکه بر حاکم است که دیه و حد و قصاص را مقرر دارد

باشد جایز نیست بلکه آن دراهم را باید بطلا فروخته و بان طلا دراهم شکسته برای خود بخرد

۴۰۰ اگر دو نفر بعهدۀ یکدیگر مالی داشته باشند که مثل هم باشد و یکی از آنها حق دیگری را انکار کند دیگری هم میتواند حق او را انکار نماید و اگر جنس دو حق مزبور مختلف باشد مادامیکه زیاده از حق منکر در دست طرف او نباشد انکار میتواند بکند و اگر زیادتر باشد بعد از کسر حق خود با قیمت آن اقرار بباقی مانده مینماید

۴۰۱ اگر مدعی اقامۀ شاهد نماید معروض نمیتواند او را قسم بدهد مگر اینکه دعوی صحیح مثل فروش یا ابراء یا علم بفسق شهود ظاهر نماید بنا براشکال[1]

۴۰۲ اگر مدعی بگوید که طرف اقرار بحق من کرده در شنیدن این قول نظر است بجهت اینکه اقرار عین حق نیست اما اقرب این است که این قول شنیده میشود برای اینکه اقرار اگر چه عین حق نیست ولی در باب حق نافع است

۴۰۳ منکر نمیتواند شاهد و قاضی را برای فسق قسم بدهد اگر چه برای او نافع باشد که آنها خود را تکذیب نمایند

---

۱ منشاء اشکال این است که حق با بطال شهود باطل نمیشود و از طرف دیگر بواسطۀ ابطال شهود دعوی باطل میشود

۴۰۴ اگر منکر ادعا کند که مدعی او را بری کرده است مدعی قبل از استیفای حق قسم میخورد[1]

۴۰۵ اگر وکیلی ابراء موکل خود را ادعا کند استیفای[2] حق از او میشود بعد از آن موکل او با مدعی نزاع خواهد کرد

۴۰۶ اگر منکر بگوید که مدعی مرا از دعوی بری کرده است این قول شنیده نمیشود زیرا معنی برای بری کردن از دعوی[3] نیست

۴۰۷ در اشتراط دعوای عقد بقید صحت نظر است[4]

۴۰۸ اگر بچۀ ممیزی ادعای آزادی کند شنیده نمیشود ولی اگر بالغ شود با قسم خوردن او شنیده میشود و تاثیری در تصرف دیگری در او نیست و مجیز تاثیری در باطل شدن[5] دعوای سابقش نمیباشد

۴۰۹ خرید غلام بالغ با سکوتش جایز است و اگر ادعا کند که آزاد شده است قبول نمیشود بخلاف اینکه اگر ادعا کند که اصلاً آزاد بوده است

---

۱ اگر بینه نباشد ۲ بعد از ثبوت دعوی اگر از ثبوت این ادعا عاجز باشد
۳ باید ثابت نماید که از حق بری کرده
۴ وجه نظر این است که ظهور عقد در صحت واقع شده و اصل هم صحت عقد است
۵ یعنی اگر قبل از بلوغ ادعای آزادی کرده و ابطال شده باشد بعد از بلوغ تاثیری نمیکند

۴۱۰ ادعای طلبی که مدت داشته باشد قبل از رسیدن مدت صحیح است و همچنین ادعای بنده در استیلاد[1] و تدبیر صحیح است

۴۱۱ اگر کسی به دیگری فرمایش بدهد که جامه که قیمتش پنج درهم است بده درهم بفروشد میتواند در دعوی بگوید که نزد آنشخص جامه دارم که اگر تلف شود باید پنج درهم بدهد و اگر فروخته ده درهم بدهد و اگر باقی بماند عیناً رد کند این تردد از مدعی بجهت حاجت قبول میشود

مبحث دوم

در آنچه بجواب تعلق دارد

۴۱۲ اگر منکر استهزاءً بگوید من از ادعای تو بیرون نمیتوانم بروم فلانی بیش از تو بر من حق دارد اقرار او شمرده نمیشود

۴۱۳ اگر مدعی بگوید من ده درهم بر عهده تو دارم و منکر بگوید ده درهم بر من لازم نیست باین قدر مطلقاً قسم او کفایت نمیکند بلکه باید قسم بخورد که ده درهم و چیزی از آن ده درهم بر عهده او نیست و اگر بهمان قول قناعت نماید مثل کسی است که از قسم برای کمتر از ده درهم نکول کرده باشد آنوقت

۱ استیلاد یعنی ام ولد بودن

مدعی بر ده درهم الا چیزی[1] قسم میخورد مگر وقتیکه مدعی ادعا را بعقد اضافه کرده باشد مثل اینکه بگوید فروختم باو به پنجاه درهم و منکر قسم بخورد که خریده است اما نه به پنجاه درهم[2] پس برای مدعی ممکن نیست که بر کمتر از پنجاه درهم قسم بخورد بعلت اینکه با دعوی نقیض میشود

۴۱۴ اگر کسی ادعا کند که جامه را پاره کردی پس خسارت آن بر عهده تو است برای منکر کفایت میکند که نفی خسارت نماید و واجب نیست که بپاره نکردن متعرض بشود

۴۱۵ اگر کسی ادعای ملکی یا طلبی نماید کفایت میکند که منکر بگوید تسلیم آن بر من لازم نیست بجهت اینکه ممکن است ملک در دست منکر باجاره یا برهن باشد و بترسد که اگر اقرار کند انوقت برای ثبوت حق خود بینه شاهد از او نخواهند پس چاره او این است که در جواب بگوید اگر ملک مطلق ادعا میکنی تسلیم آن بر من لازم نیست و اگر ادعای ملکی که نزد من مرهون است مینمائی اعتراف[3] بکن تا جواب بدهم - یا اگر مدعی انکار بدهد خود را

۱ یعنی از ده درهم چیزی کسر کرده بر آن قسم میخورد و مستحق میشود ۲ یعنی اگر منکر باین قول قناعت نماید مدعی نمیتواند قسم بکمتر از پنجاه درهم بخورد برای اینکه فرق این است که این مسئله اخری متعلق بعقد است که امر واحد است و مسئله اول متعلق است بجزء ده درهم ۳ یعنی بقرض یا برهن اعتراف بکند

باو میکند منکر هم انکار ملک او را بکند مثل اینکه غیر جنس حق خود
از مال طرف بدست آورده باشد

٤١٦ اکر کسی ادعای مال معینی را بر دیکری نماید و منکر بکوید آنمال از من
نیست با آنمال از کسی است که اسم آنرا نمیبرم از او بخواهند که معین
کند مال از کیست والا دعوی از او منصرف نمیشود واحتمال دارد
که حاکم مال را بکیرد تا اینکه ثابت از برای مالک آورده شود واحتمال
ندارد که مال بمدعی تسلیم شود زیرا بودن آن در دست دیکری دلالت
بر نفی مالکیت[1] او دارد

اکر بکوید آنمال متعلق بفلانست و او هم حاضر باشد اکر تصدیق کند
حکومت از منکر منصرف میشود مدعی میتواند مقر را قسم بدهد برای
اینکه اکر نکول نماید یا ثانیا برای مدعی اعتراف کند از عهده غرامت
برآید — اکر کسی که برای او اقرار شده تکذیب کند حاکم مال را از
دست متصرف خارج کرده نکاه میدارد تا صاحبش ظاهر شود — و
احتمال دارد که بواسطه عدم منازع مال را بمدعی بدهد — واکر

1 مجرد دعوی هم موجب مالکیت مدعی نیست

منکر مال را بغایبی نسبت بدهد حکومت از او منصرف میشود ولی
مدعی میتواند او را قسم بدهد اکر از قسم خوردن امتناع نماید مدعی
قسم میخورد و یا با بعمل مال از منکر منتزع میشود یا غرامت بر او تعلق
میکیرد اقرب این است که غرامت بر عهده او تعلق میکیرد و بنا بر اینکه مال
انتزاع شود اکر غایب برکردد او صاحب ید خواهد بود پس دعوی تجدید
خواهد شد — واکر از برای مدعی شاهد باشد پس حکومت بر غایب
خواهد بود و محتاج است بقسم خوردن مدعی — واکر کسی که مال در
دست او است شاهد داشته باشد که صاحب مال غایب است شنیده
میشود اکر وکالت خود را ثابت نماید در این صورت شاهد او بر شاهد
مدعی مقدم میباشد اکر بکوئیم که شاهد صاحب ید مقدم است —
واکر ادعای وکالت ننماید اقرب این است که شاهد او باز شنیده میشود
هرچند نه مالک باشد و نه وکیل برای اینکه دفع قسم از او بشود — واکر
ادعا کند که آنمال رهن است یا اجاره شنیده میشود پس اکر شاهد برای
دفع قسم شنیده شود شاهد مدعی فی الحال مقدم کذارده میشود[1]

1 یعنی قبل از حضور غایب

را اگر شاهد منکر برای عدم الاقرار جاده و دهن شنیده شود پس در تقدیم شاهد او یا شاهد مدعی اشکال است[1]

۴۱۷ اگر مبیع مستحق للغیر برآید خریدار بفروشنده برای قیمت آن رجوع می‌نماید اما اگر در نزاع مدعی تصریح کرده باشد که مبیع ملک فروشنده بوده است در رجوع باو اشکال است[2] اما اقرب رجوع است

۴۱۸ اگر کنیزی را با حجت اخذ نماید و او را آبستن کند پس خود را انکار نماید بچه آزاد میباشد و کنیز هم مادر بچه است و قیمت کنیز را باید بکسی که نزد او اقرار کرده بپردازد و مهر او را هم بدهد و احتمال دارد حکم شود که کنیز مال کسی است که برای او اقرار شده اگر کنیز هم او را تصدیق نماید

۴۱۹ اگر کسی بر غلامی ادعای قصاص نماید و غلام هم اقرار کند اقرار او قبول نمیشود مگر اینکه آقایش او را تصدیق کند بلی اگر غلام آزاد شود اقرب این است که در آنچه اولاً اقرار کرده حکم براو صادر میشود

---

1 اشکال در این است که شاهد داخل را مقدم میکنند یا شاهد خارج را
2 منشاء اشکال این است که خریدار چون اعتراف کرده که مبیع ملک فروشنده بوده پس مثل این است که اعتراف کرده باشد که انتزاع او از دست فروشنده از روی ظلم بوده دیگر رجوع باو نمیتواند بکند و از طرف دیگر از ظاهر این کلام چون در ضمن دعوی مستفاد میشود که ظاهراً ملک او بوده پس میتواند رجوع نماید

و اگر فقط آقا تصدیق مدعی را نماید قصاص بر غلام ثابت نمیشود بلکه مستحق[1] میتواند او را انتزاع نماید یا از آقا مطالبه ارش کند — مسئله همچنین است اگر مدعی ادعای ارش نماید — و اگر غلام در این دو فقره[2] انکار نماید یا قسم وارد میشود اقرب این است که وارد میشود بنابر آنکه اگر آزاد شود از او مطالبه خواهد شد — و گفتگو هم چنین است اگر کسی از او ادعای طلب نماید.

مبحث سوم

در آنچه بتعارض شاهدها تعلق دارد

۴۲۰ معارضه در شهادت بواسطه تحقق ضدیت ما بین آنها محقق میشود مثل اینکه دو شاهد شهادت بدهند که فلان عین از زید است و دو شاهد شهادت بدهند که آن عین از عمرو است یا شهادت بدهند که عین را زید طرف صبح فروخته و دیگران شهادت بدهند که همان عین را در همان وقت بعمرو فروخته است هر قدر ممکن باشد که بین دو دسته شاهد وفق داده شود داده خواهد شد و اگر تعارض محقق شود پس

---

1 مدعی جنایت 2 یعنی قصاص و ارش

هرگاه عین مال در دست هر دو باشد بطور نصف ما بین آنها قسمت میشود و اگر شاهد خارج را
مقدم داریم برای هر یک بآنچه در دست دیگریست حکم میشود و اگر شاهد داخل را مقدم داریم برای
هر یک بآنچه در دست خود اوست حکم میشود و اگر عین مال در دست یکی از آنها باشد
و شهود طرفین بملک مطلق شهادت داده باشند برای کسیکه مال در
دست او نیست حکم میشود بنابر رأیی[1] و اگر شهود طرفین بسبب شهادت
داده باشند بنابر رأی[2] دیگر حکمش همچنین است و اگر شهود کسیکه
متصرف نیست بسبب مالکیت شهادت بدهد و شاهد کسیکه دست
بر ملک دارد بملک مطلق شهادت بدهد قطعاً شاهد کسیکه غیر
متصرفست مقدم خواهد بود و اگر شهادت شهود بر عکس باشد شهود
صاحب ید مقدم بوده خواه سبب مکرر باشد مثل خرید و فروش و خواه
مکرر نباشد مثل نتاج و قولی[3] بر اینست که در این صورت هم شاهد
غیر متصرف مقدم است

و اگر مال در دست شخص سومی باشد حکم میشود برای شهودیکه
عدالتشان بیشتر باشد و در صورت تساوی عدالت برای هر کدام

---

۱ رأی شیخ قدس سره است ۲ رأی ابن ادریس و محقق و غیره است ۳ قول ابن ادریس است

که عددش زیادتر باشد و اگر در عدد هم مساوی باشند قرعه بین
متنازعین کشیده میشود و اسم هر یک بیرون آمد قسم میخورد و حکم باو
داده میشود و اگر از قسم نکول نماید طرف دیگر قسم خورده حکم باو داده
میشود و اگر هر دو نکول از قسم کردند ما بین آنها بالسویه قسمت میشود
و قولی بر اینست که اگر شهود طرفین بملک مطلق شهادت داده باشند
بقرعه حکم میشود و اگر شهود بملک مقید شهادت داده باشند قسمت
میشود و اگر شهود یک طرف بملک مقید شهادت بدهد برای آن طرف
حکم داده میشود و اگر شخص سوم برای یکی از طرفین دعوی اقرار کرد
آنوقت آن طرف مثل صاحب ید میشود و ترجیح بشاهد او داده میشود

۴۲۱ قسمت در آنچیزی جاریست که بتوان در آن فرض قسمت کرد مثل اموال
اگر چه قسمت خود آنها ممتنع باشد مثل یکقطعه جواهر و یک غلام
ولی آنچه شرکت در آن ممکن نیست فرض قسمت نمیشود مثل اینکه دو نفر
ادعا کنند که شوهر فلان زن هستند در اینجا بقرعه حکم میشود

۴۲۲ اگر شهود طرفین یکدیگر را صریحاً تکذیب نمایند مثل اینکه شاهد یک
طرف شهادت بدهد که فلان قتل در فلان وقت واقع شده و شاهد

طرف دیگر شهادت بدهد که آن شخص در آن وقت زنده بوده است از
این است که شهود طرفین ساقط میشوند

۴۲۳ اگر متداعیین شاهد نداشته باشند و مال هم در دست طرفین
باشد یکدیگر را قسم میدهند و حکم برای هر دو صادر میشود و
هر یک بر نفی آنچه طرفش ادعا میکند قسم میخورد و لازم نیست که متعرض
اثبات بشود و اگر یکی قسم بر نفی خورد و دیگری نکول کرد قسم با آن یکی
برگشته و او قسم بر اثبات میخورد و اگر شخصی که اول قاضی با و حکم کرد
که قسم بخورد یا بموجب قرعه معین شد که اول او قسم بخورد نکول کرد
بر دیگری قسم نفی برای نصفی که در دست خودش است و قسم اثبات در
نصفی که در دست شریکش است وارد میشود پس یک قسم که بین نفی
و اثبات را جمع کند برای او کافی است

۴۲۴ تعارض شهود میان دو شاهد مرد یا یک شاهد مرد و دو شاهد زن
محقق میشود ولی بین دو شاهد مرد یا یک شاهد مرد و قسم یا بین یک
شاهد مرد و دو شاهد زن با یک شاهد مرد و قسم محقق نمیشود
بلکه حکم بطرف دو شاهد مرد یا یک شاهد مرد و دو زن داده میشود

مد بشاهد و قسم و شاهد قولی بر تعارض آنها باشد که ما بین آنها قرعه
کشیده شود

مبحث چهارم

در اسباب ترجیح — و آن سه چیز است

اول

۴۲۵ قوت حجت و دلیل است — مثل ترجیح دو شاهد مرد یا یک شاهد مرد
و دو زن بر یک شاهد مرد و قسم مدعی

اگر تصرف با حجت ضعیفی مقارن باشد احتمال دارد آنرا مقدم بدارند
و احتمال دارد که معادل قرار بدهند

اگر شهود یکطرف عدداً زیادتر یا عادلتر باشند ترجیح خواهند داشت

دوم

۴۲۶ تصرف است — پس شاهد داخل بر شاهد خارج مقدم گذارده میشود
بنا بر رأیی و اقوی عکس مذکور است مگر اینکه متصرف بعد از شاهد
غیر متصرف اقامه شاهد نماید بنا بر اشکال

---

۱ قول شیخ است در مبسوط ۲ یعنی متصرف ۳ غیر متصرف ۴ محل اشکال
انقلاب متصرف است بغیر متصرف و بر عکس و اتحاد دعوی

٤٢٧ اگر کسی عینی که در دست دیگری باشد ادعا کند و اقامهٔ شاهد نماید
و دریافت کند پس کسیکه از دستِ او مال را خارج نموده است
اقامهٔ شاهد نماید که آنمال از او است حکم نقض شده و مال اعاده
میشود بنا بر اشکال[1]

٤٢٨ اگر صاحب ید بخواهد قبل از ادعای کسیکه با او منازعه دارد اقامهٔ
شاهد نماید تا حق خود را مسجّل نماید اقرب جواز است و اگر بعد از
دعوی بخواهد اقامهٔ شاهد نماید تا قسم را ساقط نماید باز جایز است

٤٢٩ اگر بعد از اینکه دست ذی الید از ملک برداشته شد اقامهٔ شاهد
نماید بطور شاهد خارج[2] و ادعای ملک سابق بنماید در تقدیم
شاهد او اشکال است بسبب اینکه در آنملک تصرف داشته و بواسطه
حکومت ید او دفع شده است و اگر شاهد داخل را مقدم بدانیم
اقرب اینست که محتاج باداء قسم خواهد بود

٤٣٠ اگر مدعی بر ضد متصرف ملکی اقامهٔ شاهد کرد و او ادعا کرد که

---

١ اقوی عدم اشکال است بلی اگر دعوی را نزد حاکمی ببرد که عالم بحال نباشد اشکالی نخواهد داشت ٢ یعنی شاهد غیر متصرف چون ید او فعلاً از ملک برداشته شده

ملک را از مدعی خریده است یا قرضی بر کسی ثابت شد و او ادعا کرد
که تبرئه شده است پس اگر شهود او حاضر باشند قبل از اینکه ملک
از دست او خارج شود یا ادای قرض شود شنیده میشوند و اگر
شهود غائب باشند فوراً از او میخواهند که ملک را تسلیم بدهد
پس اگر اقامهٔ شاهد کرد ملک مسترد میشود و اگر منکر بخواهد که مدعی
قسم بخورد قسم را برای استیفای حق مقدم میدارند[1]

٤٣١ اگر کسی اعتراف کند که فلان ملک متعلق بدیگریست بعد از آن
ادعای او بر آنملک شنیده نمیشود تا اینکه ادعا نماید که ملک را از
آنشخص یا بواسطه یا بغیر آن بدست آورده است و اگر آنملک را از او
بتجدید دارا ورده باشند بعد از آن در دعوای جدید بدون ذکر اینکه
چطور از او بدست آورده اشکال است[2] اما شخص اجنبی[3] احتیاج باین
اظهار ندارد و شاهدی که دیگری اقامه کرده برای وجه بیّنت او
میتواند ادعای ملک را مطلقاً بکند

---

١ یعنی پیش از اینکه ملک را گرفته بمدعی بدهند مدعی قسم میخورد ٢ منشاء اشکال تقدیم شاهد خارج و داخل است یا اقامهٔ شاهد است بعد از انتقال تصرف او ٣ یعنی شخصی که اعتراف نکرده باشد

۴۳۲ اگر کسی بر دیگری ادعای قرضی یا قیمت مالی نماید و طرف انکار
استحقاق او را نماید میتواند که ادعای ایفاء او را نماید اما اگر انکار
دو فقره را نماید دعوای ایفای او شنیده نمیشود

سوم

۴۳۳ اشتمال یکی از دو شهود است بر زیادتی مثل زیادتی تاریخ — پس اگر
شهود یک طرف شهادت بدهند بر اینکه آن شخص فلان ملک را از
یک سال باین طرف مالک شده و شهود دیگری شهادت بدهند
که او از دو سال قبل مالک است حکم برای آنکسی صادر میشود که در مالکیت
مقدم باشد برای اینکه شهود او ملک را برای او در وقتی ثابت مینمایند
که بینهٔ دیگری را نوقت معارضه ندارد پس ملک برای او در آن تاریخ
ثابت میشود و او حق مطالبه بهرهٔ آن ملک را دارا میشود تا رد و شهادتها هم
فی الحال در ملک معارضه کرده و هر دو ساقط میشوند و ملک سابق
باقی مانده و واجب است که همانطور باقی بماند و برای غیر او ملکی ثابت نمیشود

۱ یعنی بعد از انکار استحقاق میتواند ادعای پرداخت نموده و اقامه شاهد
نماید ۲ یعنی انکار اصل دین یا قیمت را نماید دعوی او برایفاء شنیده
نمیشود ۳ یعنی از یک سال ببعد

مگر از راه آن شخص — و احتمال دارد که شهادتها مساوی گذارده
شوند برای اینکه شهود متأخر اگر شهادت بدهند که او ملک را از او
خریده بر شهود اولی مقدم میشوند یا لا اقل مساوی میشوند و ثبوت
ملک در گذشته ثابت میماند تبعاً بسبب ثبوت آن در حال لهذا اگر یکی
با دعای ملک در گذشته منفرد باشد دعوای او شنیده میشود
شاهدش — و همچنین است مسئله اگر یک دسته از شهود بملک
فی الحال شهادت بدهند و دسته دیگر بملک قدیم

۴۳۴ اگر یک دسته شهود بملک مطلق شهادت بدهند و دسته دیگر مورخ
بتاریخ نمایند مساوی قرار داده میشوند

۴۳۵ اگر یک دسته از شهود نسبت مالکیت را بسببی بدهند مثل نتاج یا خرید
یا زراعت شهادت آنها مقدم گرفته میشود

۴۳۶ اگر شهودی شهادت بدهند که دست صاحب تصرف در آن مالی قدیم
است ترجیح نمیدهیم اگر آنرا از اسباب ترجیح قرار دهیم یا ترجیح اینکه دست
دیگری خارج از ملک است تعارض میکند پس احتمال میرود که شهود غیر

۱ یعنی اگر معلوم شود که فی الحال ملک از او است مالکیت سابق او هم ثابت میماند

مُتصرّف مقدّم کُذارده شود و اگر عکس[1] هم باشد حکم مسئله همین
طور است امّا اگر شهودی شهادت دهند که ملک یکسال است ملکِ
آنشخص است و شهود دیگر شهادت دهند که آنملک دو سال است در دست
دارندهٔ او است شهادت ملک بر شهادت تصرف مقدم کذارده میشود
اگرچه تصرّف مقدّم باشد و شهادت بسبب مِلک[2] از شهادت بتصرّف
اولی است

۳۲۲ اگر شهودی شهادت دهند که این ملک دیروز مال آنشخص بود و متعرض
بحال نشوند آنشهادت شنیده نمیشود مگر اینکه بگویند حالا هم ملک او است
یا بگویند ما نمیدانیم که ملکیت آن زایل شده باشد امّا اگر بگویند نمیدانیم
ملکیت زایل شده یا نشده شهادت قبول نمیشود و اگر بگویند اعتقاد
ما این است که بمجرد[3] استصحاب ملکِ او است در قبولش اشکال است –
امّا اگر شاهد شهادت بدهد که دیروز آنشخص برای مدعی اقرار کرد

۱ یعنی شاهد متصرف را مقدم بدارند ۲ از خرید و میراث و غیره ۳ منشا اشکال تصریح بمستند شهادت بمالک است فی الحال زیرا که طریقی بعلم نداریم پس همچنانکه در صورت اهمال شنیده نمیشد با تصریح هم شنیده نمیشود و از طرفی هم ممکن است که باستصحاب مورد یکی حضیه شود که بقاء ملک را تقویت نماید

اقرار ثابت شده و در موجبات استصحاب[1] جاری مینمایند اگرچه شاهد
متعرض بملک در حال نباشد

اگر مدعی علیه بگوید ملک دیروز ملک او بود امّا از دست او خارج شده
برای اینکه او اخبار از تحقیق میکند استصحاب جاری میشود بخلاف
شاهد که از تخمین اخبار مینماید

همچنین اگر شاهد بگوید که ملک دیروز مِلکِ او بوده و دیروز از مدعی
علیه خریده بود شنیده میشود یا اینکه بگوید مدعی علیه دیروز برای
مدعی اقرار کرده شنیده میشود بجهت اینکه شاهد شهادت را بتحقیق
مستند کرده است

اگر شاهد شهادت بدهد که ملک دیروز در دست مدعی بود قبول
میشود و مدعی صاحب ید قرار داده میشود و قول برآنست که قبول نمیشود
زیرا ظاهر بتصرف فعلی ملک است و بمجمل دفع نمیشود بلی اگر شهود مدعی
شهادت بدهند که متصرف آنرا غصب کرده یا از مدعی اجاره کرده
حکم برای مدعی صادر میشود بجهت آنکه شهود هم بملک و هم بسبب تصرف

۱ که بقاء ملک باشد

شخص ثانی شهادت داده اند و اگر مدعی بگوید این ملک را از من غصب
کرده و دیگری بگوید که خود او برای من این ملک[1] اقرار کرده است و هر دو[2]
اقامه شاهد نمایند حکم برای کسی صادر میشود که ملک از او غصب
شده است و مقر هم ضامن نیست برای اقرار و ملک بر نگشته بلکه بواسطه
شاهد برگشته است

۴۳۸ شهادت مطلقه[1] موجب زوال ملک بر ما قبل شهادت میشود پس اگر
شهودی بر چهارپائی شهادت بدهند نتاج آن چهارپا قبل از اقامه
شهادت متعلق بمدعی علیه است[2] و همچنین است میوه که بر درخت ظاهر
باشد معهذا مشهور آنست[3] که اگر از خریدار بحجت مطلقه چیزی گرفته
شود مشتری بفروشنده رجوع میکند[4] و همچنین است اگر مال از کسیکه
مشتری باو هبه کرده باشد یا از مشتری مشتری گرفته شود باز اولی
رجوع میکند بفروشنده و محل اطلاق این بینه وقتی میشود که مدعی
بر مشتری[5] ادعا نکند که مالکیت وی از آنچه خریده زایل شده است بلکه

1 شهادت مطلقه شهادتی است که ذکر سبب و تاریخ نشده باشد 2 این در صورتیست که
دعوی بر درخت باشد و میوه فروخته نشده باشد 3 یعنی با این اصل معمول 4 برای مطالبه
قیمت 5 بلکه ادعا کند که آنچه در دست مشتری است ملک او بوده که ملکیت او سابق بر خرید
مشتری است

ادعای سبق ملک نماید پس از فروشنده مطالبه قیمت میشود و عجب
این است که نتاج این مال که قبل از اقامه شاهد و بعد از خرید حاصل شده
باشد بید مشتری[1] واگذار میشود پس از آن مدعی بفروشنده رجوع
نماید و اگر گفته شود که رجوع نمیکند مگر وقتیکه مدعی ادعای ملک[2]
سابق بر فروش نماید وجهی است

۴۳۹ اگر مدعی ملک مطلقی ادعا نماید و شاهد بملک مطلق و بسبب هر دو
شهادت بدهند ضرری ندارد[3] و اگر بخواهد شاهدش بواسطه ذکر سبب ترجیح
داشته باشد واجب است که بعد از دعوای[4] سبب شهادت اعاده شود
و اگر شاهد بسببی شهادت داد که غیر از سبب مذکور مدعی باشد تناقض
در شهادت و ادعا حاصل شده دعوی بر اصل ملک شنیده نمیشود

۴۴۰ اگر مدعی ادعای چیزی نماید که موجب بطلان عقد باشد و طرف
انکار نماید قول مدعی صحت مقدم است و اگر هر دو اقامه شاهد

1 که مدعی علیه است 2 یعنی مدعی مشتری بگوید این ملک را قبل
از اینکه بتو بفروشند ملک من بوده است 3 یعنی ذکر سبب منافی
ادعای مدعی نیست بلکه مقوی آن است 4 یعنی بعد از اینکه مدعی
ادعای سبب کرد شاهد اقامه شهادت نماید

نمایند در تقدیم شاهد مدعی بطلان نظر است[1]

۴۴۱ اگر کسی ادعا نماید که وکیل ملک او وی را بکمتر از اجرة المثل اجاره داده و وکیل ادعا نماید که باجرة المثل اجاره داده است و هر دو اقامهٔ شهود نمایند در تقدیم شاهد هر یک از آنها نظر است[2]

۴۴۲ اگر کسی ادعا کند که فلان چهارپا از مدتی ملک او است و سن آن حیوان قطعاً کمتر از آن مدت یا بیشتر از آن دلالت نماید شهادت بواسطهٔ دروغ آن ساقط میشود

۴۴۳ اگر ملکی که در دست زیدی است مدعی ادعا نماید و شاهد اقامه کند که آن املاک را از عمرو خریده پس اگر شهود معهذا شهادت بدهند که آن املاک ملک فروشنده بوده یا ملک خریدار بوده یا بتسلیم ملک مشتری شهادت بدهند هر گاه بصفت تصرف حکم بشود برای مدعی حکم خواهد شد و اگر شهود بخرید تنها شهادت بدهند حکم نمیشود بجهت اینکه فروش در چیزی واقع شده که ملک نیست پس تصرف معلوم بتصرف مظنون

۱ وجه نظر در اختلاف تفسیر مدعی است که آیا کسی است که مدعی خلاف اصل باشد یا مدعی خلاف ظاهر و از اختلاف در تقدیم داخل و خارج است ۲ وجه نظر در تقدیم شاهد مدعی صحت است و مدعی بطلان که کدام مقدم است ۳ تصور حکم نماید که نوزاد و تولد شده ۴ یعنی نه ملک فروشنده است نه ملک خریدار و تصرفی که دارد املاک معلوم است بتصرف مظنون خریدار برداشته نمیشود

برداشته نمیشود — قول برای این است که حکم برای مدعی میشود برای اینکه فروش دلالت دارد بر تصرف سابقی که آن تصرف دلیل بر ملکیت است — و همچنین است اگر کسی ادعای وقفی بکند از زیدی و آن وقف در دست عمرو باشد یا غیر وقف از آنچه سبب تملیک میشود در اینها شهادت شنیده میشود

۴۴۴ اگر کس خارجی ادعا کند که ملک معینی که در دست دارندهٔ آن است از یک سال قبل ملک او است و متصرف ادعا کند که از دو سال قبل از خود آن شخص خریده و هر دو اقامهٔ شاهد نمایند شاهد متصرف مقدم گذارده میشود بنابر اشکال[1] — و اگر تاریخ هر دو شاهد یکی باشد مگر اینکه شاهد متصرف بسبب ملکیت هم شهادت بدهد یا از شاهد متصرف مقدم گذارده میشود — و اگر یکی از آن دو ادعا نماید که از دیگری این ملک را خریده است حکم برای او صادر میشود[2]

۴۴۵ اگر دختر صغیری[3] در دست کسی باشد و ادعا کند که آن دختر کنیز است

۱ وجه اشکال از یک طرف آنست که اقدم تاریخاً مقدم است چنانکه شیخ در مبسوط فرموده و از راه دیگر خرید صریح در ملکیت نیست ۲ بعد از اثبات ۳ اگر خالی از معارض و معلوم الرقیه باشد یا بالغ شده و تصدیق نماید

حکم برای او میشود ولی اگر ادعای نکاح آن دختر را نماید قبول نمیشود مگر با
اگر کسی ادعای ملکی نماید و با آن ادعا اقامه شاهد کند و دیگری ادعا
کند که آن ملک را از خود آن شخص خریده یا آن شخص ملک را با او هبه کرده
یا برا او وقف کرده و بر آن ادعا شاهد اقامه نماید حکم برای او میشود زیرا
بینهٔ دومی بامری شهادت داده که بر شهود اولی پنهان بوده و شهود اولی
تنها بملک اصلی شهادت داده اند

۴۴۷ اگر دو شاهد شهادت بدهند که فلان بهزار تومان اقرار کرده و دیگری
شهادت بدهد که آن شخص آن مبلغ را اداء کرده اقرار[1] ثابت میشود پس اگر
آن شخص با شاهد یکه اقامه کرده قسم بخورد که اداء کرده ثابت میشود والا
طرف او بر عدم پرداخت قسم خورده و از آن شخص مطالبه مینماید

۴۴۸ اگر یک شاهد شهادت بدهد که زید از عمرو هزار تومان طلب دارد و
شاهد دیگر شهادت بدهد که عمرو هزار تومان بزید پرداخت کرده است
هزار تومان دین ثابت نمیشود برای اینکه شاهد پرداخت شهادت
نمیدهد که بر عمرو هزار تومان فعلاً وارد است بلکه فقط شهادت او

۱ برای اینکه شاهد اول هم شهادت داده که قرض بوده ولی ادا کرده پس بقرض شهادت داده

متضمن است که آن مبلغ بر عهدهٔ عمرو بوده است و شهادت هم غیر
از اینکه صریح باشد قبول نمیشود
اگر کسی ادعای هزار تومان بنماید و شاهد اقامه کند و مدعی علیه هم
شاهد اقامه کند که ادا کرده و تاریخ هم معلوم نباشد مدعی علیه بری
از او خواهد بود برای اینکه جز یک هزار تومان بر مدعی علیه چیزی
ثابت نشده و او هم جز با بخر بر عهده داشته تعلق نمیگیرد

مقصد نهم
در شهادات

در آن چند فصل است

فصل اول

در صفات شاهد — و آن هفت است

۴۴۹ صفت اول بلوغ است — پس شهادت بچه اگر چه مراهق باشد
قبول نیست و قولی بر این است که شهادت بچه مطلقا وقتی بسن ده رسید
قبول است
شهادت بچه در زخم بسه شرط قبول میشود — ۱ — آنکه متفرق نشده

باشند - ۲ - آنکه اجماعی که دارند بر کار مباح باشد - ۳ - آنکه
سنتشان بدرسیده باشد - پس اگر منحرف شوند شهادت آنها قبول
نمیشود باحتمال اینکه با آنها چیزی تلقین نمایند

۴۵۰ **صفت دوم عقل است** - پس شهادت دیوانه قبول نمیشود و اگر بطور
دوری عارض شود و در حال افاقه شهادت بدهد شهادتش قبول میشود
اما بعد از آنکه علم حاکم بحصول رشد و کمال فطانت او - همچنین در باره
شخص مغفلی که در طبیعتش بلاهت است - و در خصوص فراموشکار
باید احتیاط بجا آورد پس حاکم در موقع شبهه توقف میکند و وقتی جزم
بذکر آنها حاصل کرد و مشهود به چیزی باشد که مغفلین از امثال آن
سهو نکنند حکم میدهد

۴۵۱ **صفت سوم ایمان است** - پس شهادت کسیکه مؤمن نباشد اگرچه
متصف باسلام باشد بر مؤمن و بر غیر مؤمن قبول نمیشود
شهادت کافر چه اصلی باشد چه مرتد بر مسلمان و بر مثل خودش[1] قبول
نمیشود بنابر رأیی مگر شهادت ذمی که در وصیت وقتی قبول میشود که

---
۱ یعنی بر کافر یا مرتد

عدول مسلمین نباشند

۴۵۲ **صفت چهارم عدالت است** - عدالت عبارت از کیفیت نفسانی
راسخی است که بملازمت مروت و تقوی وادار میکند پس شهادت فاسق
قبول نیست و مکلف بواسطه گناه کبیره از عدالت خارج میشود گناهان
کبیره آنها هستند که خداوند تعالی برای فاعل آنها وعده آتش داده
است مثل - قتل - زنا - لواط - غصب اموال[1] معصومه اگرچه کم
باشد - عاق پدر و مادر - تهمت زنا بزنهای مؤمنه محصنه - و
همچنین از عدالت خارج میشود اگر بگناههای صغیره اصرار نموده
اغلب آنها را عمل کند ولی نادر آن برای جرح ضرر نمیرساند[2] قولی[3] بر
این است که ضرر میرساند ولی با امکان استغفار جرح وارد نمیشود
- ترک مندوبات اگرچه اصرار داشته باشد ضرر بعدالت نمیرساند
مادامیکه باهانت بسنن منجر نشود
کسیکه مخالف چیزی از اصول عقاید باشد شهادتش رد میشود

---
۱ قال رسول الله صلی الله علیه یا اباذر من لم یبال من این اکتسب المال لم یبال الله تعالی من این ادخله النار کسیکه مبالات نداشته باشد که از کجا تحصیل مال نماید خدای تعالی هم مبالات نمیفرماید در اینکه از کجا او را داخل آتش نماید ۲ یعنی شاهد بیک صغیره جرح نمیشود
۳ قول ابن ادریس است

خواه مستند بتقلید باشد خواه باجتهاد اما مخالف فروع از معتقدین حق اگر مخالفت اجماع نکند فاسق نیست و شهادتش رد نمیشود هرچند در اجتهادش خطا کرده باشد

کسیکه شخصی را بزنا تهمت بزند شهادتش رد میشود مگر اینکه توبه کند وحد توبه این است که اگرچه او راستگو باشد[1] خود را تکذیب نماید و در ملاء اعتراف بخطاء کند - و بنا بر رأی در اصلاح عمل بیش از استمرار در توبه شرط نیست - و اگر کسیرا که تهمت زده او را تصدیق نماید یا خود اقامه شاهد کند شهادتش رد نشده و حد هم نمیخورد

کسانیکه به آلات قمار مثل شطرنج و نرد و چهارده و انگشتری بازی نمایند فاسق هستند اگرچه قصد شان آموختن یا بازی بی[2] قمار باشد شهادتشان رد میشود

همچنین شارب مسکر خواه شراب باشد یا غیر آن اگرچه قطره باشد و همچنین آب جو و عصیر انگوری اگر بخودی خود بجوشد یا بواسطه آتش بجوشاند قبل از رفتن دو ثلث و لو مست نکند شهادت خورنده آنها رد

۱ برصدق قول خود ۲ یعنی مقصود فقط بازی بوده برد و باخت نباشد

میشود اما آنچه از خرمای خشک یا خرمای نارس بگیرند که مسمی [illegible] ضرر ندارد[1] و همچنین اگر شراب را برای ساختن سرکه بگیرند

غنا حرام است و فاعلش فاسق میشود - غنا عبارتست از ترجیع صدا و کشیدن آن - شنونده غنا که از روی قصد باشد فاسق میشود خواه در قرآن باشد و خواه در شعر - آواز حدی[2] جایز است

هجو مؤمنین حرام است خواه با شعر باشد خواه بغیر آن

اگر بنام زن معروفه که بر او حرام باشد غزل سرائی کند حرام است

بسیار شعر خواندن مکروه است

گوش دادن با آلات طرب مثل تار و عود و چنگ و نی و غیر آنها حرام است سازنده و شنونده هر دو فاسق میشوند - دائره زدن در عروسی و ختنه ضرر ندارد اگرچه مکروه است

پوشیدن لباس ابریشمی مرد را فاسق میکند مگر در جنگ و در موقع ضرورت[3] اما تکیه کردن بچیزی و نشستن بر فرش ابریشمی ضرر ندارد

برای مردان استعمال طلا در پوشش اگرچه انگشتری مطلا باشد حرام است

۱ یعنی در این ضرر نیست ۲ حدی آوازیست که شتربانان میخوانند ۳ مثل سرما و دفع شپش

حسد حرام است — و همچنین بغض مؤمن حرام است و اظهار آن مضرّ
بعدالت است

جائز است که کبوتر را برای انس و فرستادن کاغذ نگهدارند اما برای
برای تفرّج و پراندن مکروه است — گرو بستن بر آن حرام است

صنعتهائی که مباح یا مکروه یا پست هستند حتی زبالرکشی شهادت بانها
ردّ نمیشود

۴۸۳ **صفت پنجم** مروّت است — پس کسیکه مرتکب چیزی شود که لایق او
نیست از امور مباحه بطوریکه باو مسخره و استهزاء نمایند مثل فقیهی که قبا و
کلاه بپوشد و در بازار چیزی بخورد و دراز بکشد یا بکبوتربازی میل نماید
و امثال این کارها از قبیل افراط در مزاح شهادت او ردّ میشود برای اینکه
اینها دلالت بر ضعف عقل و کم مبالاتی او میکند و تمام اینها اعتماد را
از قول او بر میدارد

۴۸۴ **صفت ششم** پاکی نسب است — پس شهادت ولدالزنا مطلقا قبول
نمیشود قولی بر این است که در چیز کم قبول میشود با اینکه صلاحی در او
باشد و اگر حال نسب او مجهول باشد شهادتش قبول میشود اگر چه طعن بر او بزنند

۴۸۵ **صفت هفتم** بری بودن از تهمت است — اسباب تهمت شش چیز است

اوّل

شخص شاهد بشهادت خود جلب نفعی برای خود یا دفع ضرری از خود
بنماید — مثل شریک برای شریک در آنچه با او شریک است ولی در غیر
آن شهادت شریک قبول میشود — مثل وصیّ در آنچه وصیّ است ولی
در غیر آن قبول میشود — و مثل طلبکار برای کسیکه از مال خود محجور است
و اگر محجور علیه نباشد قبول میشود — و مثل آقا برای بندهٔ مأذون
بکسب و تجارت — یا کسی شهادت بدهد که مورّث او[1] فلان زخم را
کرده است — یا عاقله که شهود جنایت خطائی را جرح نماید — یا وکیل
و وصیّ که شهود مدّعی را بر موکّل یا بر میّت جرح نماید — ولی اگر شهادت
بدهد بمالی برای مورّث مجروح یا مریض[2] خود قبول میشود مادامیکه
قبل از صدور حکم نمرده باشد — و همچنین اگر دو نفر بوصیّتی از
ترکهٔ میّتی شهادت بدهند و دو شاهد شهادت بدهند که برای آن
دو شاهد از همان ترکه وصیّت دیگری شده قبول میشود

---

۱ مورّثی که مرده است بزخم فلان مرده ۲ مریض در مرض موتش

اگر رفقاءِ قافلهٔ بر دزد[1] شهادت بدهند یا شخصی برای مکاتب خود[2] اگرچه مشروط باشد شهادت بدهد قبول میشود

دوّم

تهمتِ بعضیّه[2] — شهادت فرزند بضرر پدر قبول نمیشود بنا بر اقوی اما بنفع او قبول میشود شهادت شخص بر جمیع اقارب قبول میشود خواه بنفع اولاد[3] باشد یا بضرر او و خواه بنفع برادر باشد یا بضرر او و خواه بنفع مادر باشد یا بضرر او و غیر آن ولی در مساوات جد پدری هر قدر بالا رود با پدر اشکال است[4]

در شهادت فرقی ما بین مال و حق نیست مثل قصاص و حدّ

شهادت هر یک از شوهر و زن بنفع یا بضرر دیگری قبول میشود اگرچه تنها باشند در اینصورت شهادت زنان در آن تنهائی قبول میشود یا شهادت مرد یا ضمّ قبول میشود[5]

اگر شخصی بضرر پدر خود و دیگری در خصوص حقی شهادت بدهد

---

۱ غیر قطاع الطریق است که بعد ذکر میشود
۲ چون از اسباب عقوق میشود ۳ یعنی شهادت پدر بنفع یا ضرر اولاد قبول میشود
۴ منشاء اشکال این است که جد پدر حقیقی یا نیست ۵ مثل وصیت که زن شهادت بدهد که برای شوهر او کسی وصیت کرده

شهادت او در حق پدر باطل ولی در حق خارجی باطل نیست بنا بر اشکال[1]

سوّم

دشمنی است — و مانع دشمنی دنیوی است نه دینی پس شهادت مسلم بر کافر قبول میشود — و دشمنی دنیوی مانع از قبول است خواه شامل فسق باشد یا نباشد — شهادت دشمن بضرر دشمن قبول نمیشود اما بنفع او قبول میشود دشمنی باینطور محقق میشود که دشمن از بدی دشمن خود فرحناک و از سرور او غمگین باشد یا بیکدیگر تهمت زنا زده باشند

اگر بعضی از رفقا[2] برای بعضی دیگر بر قاطع الطریق شهادت بدهند بواسطهٔ تهمت قبول نمیشود

شهادت دوست برای دوست و بضرر دوست هر قدر هم که دوستی ما بین آنها محکم باشد قبول میشود

چهارم

---

۱ منشاء اشکال این است که از یکطرف شهادت در حق دیگری منافی ندارد و از طرف دیگر چون دو شهادت یکجا واقع شده وقتی یکی رد شد دیگری هم رد میشود و بواسطه اشتمال این شهادت بر معصیت که شهادت بضرر پدر است که موجب فسق شاهد است ۲ یعنی رفقای قافله برای یکدیگر بر ضد قطاع الطریق که ضررش بهمه رسیده شهادت بدهند

تغافل است ـ کسیکه سهوش زیاد باشد و حفظ و ضبط او استقامت نداشته باشد شهادتش رد میشود اگرچه عادل باشد و از اینجا است که بعضی فقهاء گفته‌اند که ما شهادت کسانیکه آرزوی شفاعت از آنها داریم رد میکنیم

پنجم

دفع ننگ دروغگوئی است ـ پس کسیکه بسبب فسق شهادتش رد شده و توبه کند که شهادتش قبول بشود و صلاح حالش ظاهر کرده شهادت او قبول نمیشود و قولی[1] بر اینست که جایز است بکسیکه بفسق مشهور است قاضی بگوید توبه کن تا شهادت ترا قبول کنم ولی این خوب نیست بلکه اگر مداومت شخص تائب بر صلاح معلوم باشد شهادت او قبول میشود ـ

و اگر فاسق توبه کند و شهادت قبل خود را که بواسطه فسقش رد شده بود اعاده کند در قبول آن نظر[2] است

اگر کافر و فاسق و کودک چیزیرا بدانند و بعد مانع قبول شهادت از آنها رفع شود و اقامهٔ آن شهادت را نمایند قبول میشود و اگر آن شهادت را

1 قول شیخ قدس سره است 2 از اینجائیکه مانع که فسق بوده رفع شده قابل قبول است از اینجائیکه تهمت حرص بر شهادت ثابت میماند قابل قبول نیست

درحالیکه مانع داشته‌اند اقامه کرده باشند و رد شده باشد و بعد از رفع مانع اعاده کنند قبول میشود

غلام اگر شهادتش بضرر آقا رد شده باشد پس از آن آزاد شود و آن شهادت را اعاده کند شنیده میشود و همچنین است اگر غلام را آن آقا فروخته باشد

اگر پسری بضرر پدر شهادت داده و رد شده باشد و پس از مرگ پدر اعاده نماید شنیده میشود

ششم

حرص بر شهادت است باینکه پیش از خواهش مبادرت نماید ـ پس اگر شخصی در نزد حاکم قبل از سؤال باقامهٔ شهادت پیشدستی نماید بواسطه تهمت قبول نمیشود اگرچه بعد از اظهار دعوی باشد اما باینکار شخص مجروح نمیشود ولی در حقوق خدا تعالی یا شهادت در باب مصالح عامه پیشدستی در شهادت مانع از قبول نمیشود چونکه مدعی برای آن نمیباشد

شهادت صحرائی بر شهری قبول میشود و برعکس

شهادت اجیر و مهمان قبول میشود ـــ شهادت غلام بنفع آقا و بنفع غیر آقا

و بضرر غیر آقا قبول میشود و بنا برائی بر ضرر آقا قبول نمیشود قولی برانستکه مطلقا

قبول نمیشود قولی بر آنستکه مطلقا قبول میشود و قولی بر آنستکه قبول میشود مگر بضرر آقای

خودش و اگر آزاد شود شهادتش بر ضرر آقای سابقش هم قبول میشود

بنده مدبر و بنده مشروط هم مثل بنده است اما غلامی که بعضش آزاد

شود اقرب اینست که او هم همینطور است و قولی بر اینست که شهادت

او بقدر آزادیش قبول میشود

اگر بجا کرظاهر شود که بشهادت کسی که مقبول نیست حکم کرده نقض

حکم مینماید واگر مانع بعد از حکم تجدید شده باشد حکم نقض نمیشود

فصل دوم

در عدد شهود و مرد بودن شهود

۴۵۶ بشهادت یکنفر هر چیزی ثابت نمیشود مگر هلال ماه رمضان بنا برای ضعیفی

۴۵۷ بشهادت یکنفر زن ربع ارثیه مستهل[1] و ربع وصیت ثابت میشود.

1 مستهل صدای طفل است که در اول ولادت بکند بان صدا معلوم شود زنده تولد شده

شهادات و قسمت

قسم اول ـ حق خدای تعالی است ـ آنهم دو مرتبه دارد

۴۵۸ مرتبه اول زنا است وثابت نمیشود مگر با چهار شاهد عادل مرد

ـ اقرب اینست که برای غیر عادل جایز نیست که بقصد ادای شهادت بر زنا

بعورت نگاه کند ولی در شهادت بعیوب زنان جایز است

در لواط و سحق شهادت چهار مرد عادل لازم است

زنا بالخصوص بشهادت سه مرد و دو زن ثابت شده و سنگسار فاعل در

صورتیکه محصن[1] باشد واجب میشود ـــ و بشهادت دو مرد و چهار زن هم

ثابت میشود ولی تازیانه زدن نه سنگسار کردن ـ و با شهادت یکمرد

و چندین زن ولو زیاد هم باشند زنا ثابت نمیشود بلکه بشاهدها حد

قذف جاری میشود

آیا اقرار[2] بزنا بشهادت دو عادل ثابت میشود یا لا بد از چهار شاهد

است در آن نظر[3] است

1 مرد زن دار یا زن شوهر دار 2 یعنی دو عادل شهادت بدهند فلان اقرار کرد که زنا کرده ام 3 نظر در اینست که چون اقرار است اقرار بد و شاهد ثابت میشود و چون غرض از تشدید شهادت حفظ نفس مکلف است از تلف حفظ از هتک عرض مسلم ثابت نمیشود

اقرب اینست که نزدیکی با بهایم بدو شاهد ثابت میشود

۴۵۹ مرتبهٔ دوم غیر از زنا انچه در آن حد وارد است مثل دزدی و آشامیدن
شراب و کفتن ردّه و تهمت زنا ثابت نمیشود مگر بدو شاهد مرد و همچنین
است آنچه مقتضی حد نباشد مثل زکوة و خمس و کفارات و نذر و اسلام
و همچنین بلوغ و ولاء و عدّه و جرح و تعدیل و عفو از قصاص

قسم دوم حق مردم است — و مراتب آن سه است

۴۶۰ مرتبهٔ اول آنچه است که ثابت نمیشود مگر بدو شاهد مرد عادل
— مثل طلاق — و خلع — و وکالت — و وصی قرار دادن کسی — و نسب و
دیدن ماه

اقرب آنست که ثبوت آزادی و نکاح و قصاص بیک شاهد مرد و دو شاهد
زن میشود

۴۶۱ مرتبهٔ دوم آنچه است که بدو شاهد مرد یا یک شاهد مرد و دو
شاهد زن یا یک شاهد مرد و قسم ثابت میشود و آن دیون است و اموال
— مثل قرض و غصب — و مضاربه[1] — و عقود معاوضات — مثل بیع

[1] سرمایه بکسی دادن که تجارت نماید و در نفع شریک باشند

و صلح و اجارات و مزارعه[1] و مساقات[2] و رهن و وصیت برای کسی و جنایتی
که موجب مال بشود مثل جنایت خطا و شبیه خطا و جنایتی که بام الدماغ
برسد یا بداخل بدن برسد یا سبب شکستن استخوان بشود — و اقرب
جریان آنست در وقف و در حقوق اموال مثل مدت و خیار و شفعه
و فسخ عقد و دریافت اقساط کتابت بنده و در گرفتن قسط اخری اشکال[3] است

۴۶[۲] مرتبهٔ سوم آنچه است که بشهادت مردها و شهادت زنها جداگانه
و با هم ثابت میشود — مثل ولادت و استهلال[4] و عیوب باطنی زنان
و رضاع بنا بر اقوی

شهادت زنان در اموال و قروض بضمیمه شهادت مردان یا با قسم
مدعی قبول میشود ولی تنها قبول نمیشود اگر چه زنها زیاد هم باشند
پس مطالب مذکوره بیک شاهد مرد و دو شاهد زن یا بشهادت
دو زن و قسم ثابت میشود

هر موضعی که شهادت زنان بتنهائی قبول شود با کمتر از چهار شاهد ثابت

[1] زمینی را بدهند بجهت عقدی که زراعت نمایند [2] قرار عقدی برای آبیاری درخت
میوه [3] اشکال در اینست که ثبوت آزادی بان میشود در مال [4] استهلال
صدائی که در اول تولد بچه میکند

نمیشود ولی ربع ارثیه مستهل و ربع وصیت بشهادت یک زن بدون قسم ثابت میشود واقرب اینست که این مسئله نیز بشهادت یکمرد نیز زیاد تر ثابت میشود قسم هم لازم نیست — اگر دو زن شهادت بدهند نصف ارث مستهل و نصف وصیت ثابت میشود واگر سه زن شهادت بدهند سه ربع واگر چهار زن شهادت بدهند تمام ارث مستهل و تمام وصیت ثابت میشود

آنچه بشهادت چهار زن ثابت میشود در شهادت خنثای[1] مشکل بکمتر از چهار شاهد ثابت نمیشود

اگر یکمرد و دو زن بر دزدی شهادت بدهند مال دزدی ثابت میشود ولی بریدن دست ثابت نمیشود

اگر کسی نذر بکند که هر گاه اولادش شود بنده آزاد کند و چهار زن شهادت بدهند که ولادت حاصل شده است ولادت ثابت میشود اما نذر واقع نمیشود

فصل سوم

در مستند علم شاهد

[1] خنثای مشکل انستکه معلوم نباشد مرد است یا زن خنثای غیر مشکل انستکه بیکی نزدیکتر از دیگری باشد

۴۶۳ ضابط آن علم قطعی است و مستند آن با دیدنست — وآن در افعال است مثل غصب و دزدی و قتل و رضاع و ولادت و زنا و لواط — در اینها شهادت کور قبول نمیشود چون بشنیدن احتیاج نیست

کفته شده است که بقول اول عمل میشود

با شنیدن و دیدن با هم است — واین در عقود است مثل نکاح و بیع و صلح واجاره و غیر آنها — پس در اینها چشم لازم است برای شناختن طرفین عقد و شنیدن لازم است برای فهم لفظ

۴۶۴ شهادت کور بعقد قبول نمیشود مگر اینکه قطعاً صدای طرفین عقد را بشناسد بنا بر رأیی یا دو نفر عادل طرفین عقد را نزد او معرفی نمایند یا شهادت بدهد بکسی که او را گرفته باشد[1] ولی شهادت کور بطور شاهد فرع قبول میشود و ترجمه او کلام شخص حاضر را نزد حاکم مقبول است

۴۶۵ اگر کسی در بینائی شهادتی را تحمل کرد پس کور شد ولی نسب مشهود علیه را میداند و یا دو عادل نزد او معرفی نمایند شهادت میتواند بدهد واگر بچشم دیده باشد و صدا را هم ضرورة بشناسد باز

[1] یعنی کور کسی را که نزد او شهادت بدهد بگیرد و رها نکند تا نزد قاضی برده شهادت او را اظهار نماید

شهادت جائز است

۴۶۵ اگر قاضی بعد از شنیدن شهود کور شود حکم بآن میکند

۴۶۶ کسیکه نسبش را ندانند لابد است بعین او شهادت داده شود پس اگر
آنشخص بمیرد نعش او را در مجلس قاضی حاضر نمایند و اگر دفن شده
باشد نبش قبر نمیشود و شهادت متعذر خواهد بود

۴۶۷ شهادت بر زن داده نمیشود مگر اینکه شاهد صدای او را قطعاً بشناسد
یا صورت او را باز کرده و در وقت اداء شهادت او را باشاره تمیز بدهد
— نگاه کردن بصورت زن برای تحمل شهادت جایز است — اگر شهود
بر زن معینی شهادت دادند و گمان کردند که او دختر زید است قاضی
بر دختر زید سجل نمینویسد مگر اینکه شاهد بنسب او شهادت بدهد
یا شنیده باشد بالخصوص — و آن در چیزیست که باستفاضه ثابت
میشود مثل نسب و مرگ و ملک مطلق و وقف و نکاح و آزاد
و حکومت قاضی — و شرط استفاضه پی در پی رسیدن اخبار است
از جماعتی که راستی آنها بر گمان انسان غلبه نماید یا طوری شهرت
پیدا کنند که بحد علم برسد بنابر اشکال[1]

(۱ در صفحه بعد)

۴۶۸ گفته شده است که اگر دو شاهد عادل و بیشتر نزد کسی شهادت
بدهند شنونده شاهد شده و بر شهادت آنها شاهد اصل میشود نه
شاهد فرع

۴۶۹ اقوی این است جماعتی که از آنها استفاضه حاصل میشود باید جماعتی
باشند که رابطه توطئه آنها را جمع نکرده باشد

۴۷۰ اگر کسی بشنود که دیگری میگوید این پسر من است و پسر هم قرار او
سکوت داشته باشد یا پسر بگوید این پدر من است قولی بر این است
که شنونده شاهد میشود بسبب استناد سکوت برضا

۴۷۱ شاهد استفاضه بسبب شهادت نمیدهد مثل فروش در ملکی مگر در …

۴۷۲ شاهد استفاضه بر ملک احتیاج ندارد که تصرف صاحب ید را ببیند
— و صاحب ید بر شهادت استفاضه ترجیح داده میشود

۴۷۳ باید دانست که نسب بشنیدن از قومی که نزد شاهد حاضر نباشند
ثابت میشود و شاهد بآن[1] شهادت میدهد زیرا که دیدن نسب ممکن نیست

۱ (راجع بصفحه قبل) منشاء اشکال این است که ظن حاصل میشود و الظن لا
یغنی من الحق شیئاً و از طرف تواتر مفید علم میشود ۱ باخبار آنها که
باعث علم یا ظن غالب میشود

اگرچه از طرف مادر باشد و همچنین است شهادت در باب مرگ

۴۷۴ اگر در ملکی دست کسی و تصرف او و شهرت جمع باشد جایز است بآن شهادت دادن بجهت اینکه ملک محسوس نمیشود و این اجتماع منتهای امکان است

۴۷۵ اقرب این است که مجرد ید و تصرف بر بنا کردن و خراب کردن و اجاره دادن بدون منازع کفایت میکند دیگر شنیدن لازم نیست و میتواند بطور ملک مطلق برای متصرف شهادت بدهد و مجرد ید هم بنا بر اقوی همینطور است — اگر ید موجب ظن یکبیا باشد بنا بر ادعای کسی در اینکه خانه که در دست دیگری است از من است شنیده شود همانطور یکه اگر بگوید ملک او از من است شنیده نمیشود ولی این قول بتصرف نقض میشود

۴۷۶ اقرب این است که در استفاضه وقف و نکاح علم شرط نیست بلکه ظن کفایت میکند

۱ که بعضی تولد را می بینند ولی آنهم قلیلی از زنان پس بهمان شنیدن شهادت داده میشود ۲ و باسباب و علامات شناخته میشود ۳ مجرد ید بدون تصرف را بچه مذکور شد

۴۷۷ در اعسار و نداری جایز است شهادت بر معسر و ندار بودن او بشرط اطلاع بر باطن امر او و شهادت قرائن احوال او و مثل صبر بر گرسنگی و تحمل سختی در خلوت

۴۷۸ اگر کسی شاهد شخصی بشود و بعد شک نماید و دو شاهد دیگر شهادت بتعیین بدهند در الحاق این تعریف بعد از تحمل بتعریف زمان تحمل شهادت که بتواند فعلاً شهادت بر عین بدهد اشکال است

فصل چهارم

در تحمل شهادت و اداء آن

۴۷۹ تحمل شهادت بر کسیکه اهلیت آنرا دارد واجب کفائی است بنا بر اقوی پس اگر غیر از او کسی یافت نشود خاصه برای طلاق بر آن شخص واجب عینی میشود

۴۸۰ تحمل شهادت حاصل میشود باینکه شخص طرفین را بر فعلی ببیند یا بر عقدی که واقع میسازند مشاهده نماید و همچنین حاصل میشود بشنیدن از خود طرفین اگرچه از آن شخص خواهش

۱ چونکه این شهادت تعریف است میتواند و از اینجا که بتعریف تعیین اسم و نسب است برای مشهود علیه و این تعریف نیست پس نمیتواند

شنیدند انرا انکرده باشند

وهمچنین حاصل میشود اگر غصب یا جنایت را ببینند ویا بگویند که شهادت بران داشته باش یا اقرار کامل از مشهود علیه بشنود اگرچه اورا نبینند نام نکرده باشند

وهمچنین اگر طرفین دعوی بشخصی بگویند که برای ما شهادت بده و از آنها نفر یا یکی از انها چیزی شنیده باشد که موجب حکم بشود آنشخص متحمل شهادت میشود

همچنین اگر کسی پنهان شود ومشهود علیه غافل از او ونطق نماید و بشنود متحمل شهادت خواهد شد

۴۸۱ شخص گنگ اگر متحمل شهادت بشود صحیح است

۴۸۲ شهادت در چیزی غیر از طلاق[1] شرط نیست در نکاح و رجعت و بیع مستحب است

۴۸۳ اداء شهادت ـ باجماع علماء بر هر کسیکه متحمل شهادتی باشد اداء آن بر او واجب کفائیست پس اگر غیر از او کسی اقامه شهادت نماید از او ساقط میشود واگر همگی از اداء شهادت امتناع نمایند همگی گناهکار

1 طلاق رجعی

خواهند بود واگر غیر از دو نفر شاهد شاهد دیگری نباشد بر آنها اداء شهادت واجب عینی میشود وبرای آنها تخلف از شهادت جایز نیست ـ اگر یکی از آن دو شاهد امتناع از شهادت نماید وبگوید بمشهود له که با شاهد دیگر قسم بخور گناهکار خواهد بود

۴۸۴ اگر شاهد بترسد که بخودش یا باهلش ویا ببعضی مؤمنین از شهادت او ضرری که مستحق نیست وارد بیاید بر او اقامه آن شهادت واجب نیست اگرچه برای شهادت متعین باشد ـ ویا بنبودن ضرر بر تمام اشخاصیکه متحمل شهادتی باشند اقامه آن شهادت واجبست اگرچه مشهود علیه ویا مشهود له او را برای شهادت نخواسته باشند واو خود اتفاقاً شنیده باشد

۴۸۵ اداء شهادت برای شاهد حلال نیست مگر وقتی که قطعاً امری را بخاطر داشته باشد وجایز نیست بنا بر اقوی بچیزی که بخط خود نوشته باشد متمسک[1] شود اگرچه عدم ساختگی آن خط بر او معلوم باشد خواه آن مکتوب در دست خودش باشد خواه در دست مدعی باشد خواه شخص ثقه بمضمون خط او شهادت بدهد یا ندهد

۴۸۶ گنگ اداء شهادت میکند وبا فهم اشارات او حاکم حکم بان

1 درصورتیکه بخاطر نداشته باشد

شهادت میکند و آنزمانکه از اشارات مفهوم باشد بد و مترجمی که
عارف باشاره او باشند اعتماد خواهد کرد و بلی مترجم کفایت نمیکند
و دو مترجم هم شاهد فرع بر شهادت گنگ نخواهند بود بلکه حاکم حکم را
بشهادت خود او ثابت خواهد داشت نه بشهادت دو مترجم

۴۸۷ حکم حاکم تابع شهادت است پس اگر مطابق حق باشد باطناً و ظاهراً
نافذ خواهد بود و اگر نباشد فقط ظاهراً نافذ میشود پس آنچه حاکم
برای مشهود له حکم کرده برای او مباح نخواهد شد مگر اینکه عالم باشد[1]
بصحت شهادت یا جاهل باشد بحال شهادت

فصل پنجم

در شهادت بر شهادت است و از پنج مطلب است

مطلب اول

در محل شهادت

۴۸۸ شهادت بر شهادت در حدود مطلقا ثابت نمیشود خواه آنحدود خالص
برای خدا باشد مثل زنا و لواط و سحق یا مشترک بین خدا و خلق باشد

۱ مثل اینکه شهود شهادت بدهند که پدر شخصی زد بکوی صد تومان طلب داشتند و خود ندانند

مثل دزدی و تهمت بزنا بنا بر رأیی

۴۸۹ شهادت بر شهادت در حقوق مردم کاملاً ثابت میشود خواه حق عقوبتی
باشد مثل قصاص یا غیر عقوبتی باشد مثل طلاق و نسب و آزادی
خواه مال باشد مثل قرض و مضاربه و عقود معاوضات و
عیوب زنان و ولادت و زنده تولد شدن و وکالت و وصیت

۴۹۰ اگر کسی اقرار بلواط کند یا اقرار بزنای با عمه و خاله یا مفارقت
با چهارپا نماید بدو شاهد[1] ثابت میشود و در اینمسئله شهادت بر
شهادت قبول شده اما حد بآن ثابت نمیشود فقط انتشار حرمت[2]
نکاح ثابت میشود و همچنین در باب وطی چهارپا تعزیر ثابت نمیشود
و حرام شدن گوشت ماکول از حیوان و وجوب فروش غیر ماکول اللحم[3]
از حیوان در شهر دیگر ثابت میشود

مطلب دوم

در کیفیت تحمل شهادت

۱ اقرار بدو شاهد ثابت میشود ۲ لائط مادر یا خواهر ملوط را نمیتواند
زن قرار بدهد و اگر با عمه و خاله نزدیکی کرده باشد دختر آنها را نمیتواند
زن کند ۳ مثل قاطر و الاغ وغیره

۴۹۱ اکمل مراتب تحمل شهادت آنست که شاهد اصل بگوید شهادت بده
بر شهادت من که بر فلان کس بفلان طور شاهدم و این را استرعاء[1]
مینامند یا بگوید بر شهادت خودم ترا شاهد میگیرم

و پست تر از آن آنست که بشنود شاهد اصل نزد حاکم شهادت میدهد
پس میتواند بشهادت او شهادت بدهد اگر چه او را شاهد قرار نداده باشد
ولی بواسطهٔ قطعی که از تصریح شاهد اصل در نزد حاکم بشهادت حاصل
کرده شهادت میدهد

و پست تر از آن آنست که بشنود شاهد اصل بگوید[2] من شهادت میدهم
برای فلان بر فلان بفلان چیز و ذکر سبب نماید مثل قیمت جامه یا اجرت
زمین در این شهادت نظر است منشاء آن این است که از یک طرف صدور
جزم است و از طرف دیگر ناشی از تسامح است که در این قبیل امور در
غیر مجالس حکام واقع میشود و همچنین محل نظر است اگر بگوید که من شهادت
قطعیه دارم یا شهادت جزمیه دارم[3] - اما اگر شاهد اصل بگوید[4] که من

---

1 - استرعاء خواهش شاهد اصل است از شاهد فرع که شهادتش را رعایت نماید 2 - در غیر حضور حاکم 3 - و ذکر سبب نکند 4 - در حضور غیر حاکم

شهادت دادم بفلان طور و ذکر سبب و ذکر جزمیت نکند شاهد فرع
مجبور در این اظهار متحمل شهادت نمیشود بعلت اینکه جایز است وعده باشد[1]

۴۹۲ اگر کسی بگوید که بر عهدهٔ من فلان چیز از فلان کس است حمل بر وعده
نمیشود و شهادت بآن جایز است زیرا که در اقرار مسامحه نمیشود

۴۹۳ در استرعاء شاهد فرع میگوید - مرا بشهادت خودش شاهد گرفت
- و در صورت شنیدن شهادت شاهد اصل با سبب - شاهد
فرع میگوید - شهادت میدهم که فلان باینطور و باین سبب شهادت
داد - و غیر صورت اول در این صورتها شاهد فرع نمیگوید مرا شاهد گرفت

مطلب سوم

در عدد

۴۹۴ واجب است که بر هر شاهد اصلی دو شاهد فرع شهادت بدهند زیرا
که مقصود اثبات شهادت اصل است بشهادت و بغیر محقق میشود نه
بشهادت یکنفر و اگر دو شاهد فرع بر شهادت هر یک از دو شاهد
اصل شهادت بدهند جایز است اما جایز نیست که یکی از آنها بشهادت

---

1 - و قصد انشاء نداشته باشد

یک شاهد اصل و دیگری بشهادت دیگری شهادت بدهد

۴۹۵ جایز است که یک شاهد اصل با شاهد دیگر بر شاهد اصل دیگر شهادت بدهد

۴۹۶ جایز است که دو نفر شاهد بر جماعتی شهادت بدهند در صورتیکه هر دو بر هر یک از آنها شهادت بدهند

۴۹۷ آیا شهادت فرع در زنا برای نشر حرمت[1] و در صورت اکراه برای اثبات مهر قبول میشود اقرب این است که قبول میشود ولی در اینصورت[2] برای هر یک از چهار نفر شهود زنا چهار نفر شاهد لازم است آیا دو نفر شاهد کافی نیست که بر همه آنها شهادت بدهد از آن اشکال است

۴۹۹ در صورتیکه شهود یکمرد[3] و دو زن باشند یا چهار زن باشند دو مرد بر آنها شهادت بدهند قبول میشود در صورتیکه هر یک از آن دو نفر بتمام آنها شهادت بدهند

۵۰۰ آیا شهادت[4] زنان بر شهادت در باب آنچه از زنان بتنهائی قبول شهادت

[1] در صورتیکه با زنی باکراه نزدیکی کرده باشد و زن راضی نباشد [2] از آنجاکه مقصود خوادی است از مهر و غیره جایز است از آنجائیکه تابع زنا است بکمتر از چهار شاهد نمیشود [3] یعنی شهود اصل [4] یعنی شهادت فرعی زنان

میشود مثل عیبهای باطنی زنان و استهلال و وصیت قبول میشود اقرب این است که قبول نمیشود .

مطلب چهارم

شرط شهادت فرع

۵۰۱ در شنیدن شهادت فرع شرط است که حضور شاهد اصل متعذر باشد یا بسبب مرگ یا بواسطه ناخوشی یا سفر - و قدری برای سفر نیست ضابط آن رعایت مشقت شاهد اصل است برای حضور او

۵۰۲ بر شهود فرع تزکیه شهود اصل لازم نیست اما اگر تزکیه نمایند عدالت و شهادت آنها ثابت میشود والا حاکم از حال شهود اصل تحقیق مینماید پس اگر عدالت آنها ثابت باشد و عدالت شهود فرع را هم بداند حکم میکند والا از حال اینها هم تحقیق میکند و اگر همگی[1] را دو شاهد تزکیه[2] نمایند شهادتشان قبول میشود

۵۰۳ بر شهود فرع لازم نیست که تصدیق شهود اصل شهادت بدهند

۵۰۴ اگر شاهد فرع اسم شاهد اصل را ذکر نکند شهادتش قبول نمیشود

[1] شهود اصل و فرع [2] دو شاهد مقبول الشهاده

هرچند او را تعدیل نماید مگر اینکه تصریح باسم شاهد اصل بکند

مطلب پنجم

در عوارض

۵۰۵ مردن شاهد اصل در شاهد فرع اثر نمیکند - غیبت و مرض شاهد اصل هم در او اثر نمیکند

۵۰۶ اگر فسق و عداوت و رده عارض شاهد اصل بشود شهادت شاهد فرع قبول نمیشود

۵۰۷ اگر دیوانگی و اغماء و کوری عارض شاهد اصل بشود بشاهد فرع اثر نمیکند

۵۰۸ اگر شاهد اصل شاهد فرع را تکذیب نماید قولی برانست که هرکدام عادلتر باشند بشهادت او عمل میشود و اگر هردو عادل باشند شهادت فرع ترک میشود و این محمول[1] است بر اینکه شاهد اصل بگوید نمیدانم یا فراموش کرده ام اما اگر جازم بکذب شاهد فرع باشد شهادت فرع رد میشود

۵۰۹ اگر دو شاهد فرع شهادت بدهند و حاکم هم حکم بکند بعد شاهد

۱ یعنی اگر شاهد اصل در موقع تکذیب بگوید من مطلب را نمیدانم یا فراموش کرده ام

اصل حاضر بشود موافقت یا مخالفت او در حکم ضرری وارد نمیاورد و اگر قبل از حکم حاضر شود اعتبار شاهد فرع ساقط شده و حکم برای شاهد اصل باقی میماند

فصل ششم

در اختلاف شاهدها

۵۱۰ در حکمی که بر طبق شهادت داده میشود شرط است که شاهدها بر معنی اتفاق داشته باشند نه بر لفظ پس اگر یکی بگوید فلان مال را فلان غصب کرده است و دیگری بگوید بزور گرفته است غصب ثابت میشود

۵۱۱ اگر دو شاهد اختلاف در معنی نمایند مثل اینکه یکی بر بیع شهادت بدهد و دیگری باقرار به بیع حکم بآن نمیشود و اگر مدعی با هر یک از شاهدها قسم بخورد آن دعوی ثابت میشود

۵۱۲ اگر یکی از دو شاهد شهادت بدهد که فلان در صبح دزدی کرده و دیگری بگوید در شام دزدی کرده بهمان نقد یا غیر آن پس شاهد اول گفته بواسطه تعارض یا بواسطه مغایرت رد و عمل حکم نمیشود

و همچنین است اگر یکی بگوید که دینار دزدیده و دیگری بگوید درهم دزدیده

یا یکی بگوید جامهٔ سفید دزدیده و دیگری بگوید جامهٔ سیاه دزدیده و یا بالجمله
در صورتیکه شهادت بر فعلی باشد که دو شاهد در وقت یا در جا
یا در صفت آن اختلاف نمایند دلالت خواهد کرد که دو کار جدا بوده
و شهادت آنها کامل نخواهد بود واگر مدعی با هر یک از آنها قسم
بخورد غرامت ثابت میشود ولی قطع دست دزد ثابت نمیشود

۵۱۳ اگر دو شاهد شهادت بدهند بر سرقت جامهٔ معینی در وقتی و دو
شاهد دیگر شهادت بدهند بر سرقت همان جامه در وقتی دیگر
بطوریکه تعارض محقق شود غرامت ثابت میشود ولی قطع دست باطل میشود

۵۱۴ هرگاه[1] عین مال دزدی شده متعدد باشد یا یکی باشد ولی امکان
تعدد سرقت در آن باشد هر دو ثابت میشوند و تعارضی هم نخواهد
بود قطع دست هم ثابت میشود

۵۱۵ اگر دو شاهد بفعل کسی شهادت بدهند و دو شاهد دیگر بر غیر
آن فعل شهادت بدهند اگر ممکن باشد آن دو فعل را جمع کرد هر دو
ثابت میشوند و اگر ممکن نباشد مدعی میتواند یکی از آن دو را ادعا

---
[1] هرگاه مثلا ادعا کند که دو عین از او دزدیده شده یا یک عین دو دفعه
دزدیده شده و شاهدها اقامه نماید هر دو ثابت میشود و بین شهود هم تعارضی نخواهد بود

نماید مثل اینکه دو شاهد شهادت بدهند بقتلی در صبح و دو شاهد
دیگر بقتلی در شام و همچنین است هر چه مکرر بتواند بشود

۵۱۶ اگر یکی از دو شاهد شهادت بدهد که فلان این جامه را بیک دینار
بمدعی فروخته و دیگری شهادت بدهد که همان جامه را بعین در
آن وقت باو بدو دینار فروخته دعوی بواسطهٔ تعارضی که دارد
ثابت نمیشود و مدعی میتواند هر کدام از آن دو مبلغ را که بخواهد قسم
بخورد و مطالبه نماید و اگر برای مدعی با هر یک از شاهدهای
فروش یک شاهد دیگر شهادت بدهد دو دینار ثابت میشود.
اما اگر یکی شهادت بدهد باقرار مدعی علیه بیک دینار و دیگری
شهادت بدهد باقرار او بدو دینار باین دو شهادت یک دینار
ثابت میشود و دینار دیگر بضمیمهٔ قسم مدعی با شاهد دوم ثابت خواهد
شد — و اگر بر اقرار دو شاهد شهادت بدهند بیک دینار و بشهادت
چهار شاهد دو دینار دیگر بشهادت دو شاهد ثابت میشود

۵۱۷ اگر یک شاهد شهادت بدهد که فلان جامه دزدیده که قیمت آن
یک دینار است و دیگری شهادت بدهد جامه که او دزدیده قیمت آن

دو دینار است یک دینار باین دو شاهد ثابت میشود و دینار دیگر بیمین
دوم و قسم مدعی ثابت خواهد شد — و اگر هر دو صورت دو شاهد شهادت
بدهند یکدینار بشهادت چهار نفر و دینار دیگر بشهادت دو نفر ثابت میشود .

٥١٨ اگر یکی از دو شاهد بفروش یا قذف یا قتل یا غصب در طرف صبح
شهادت بدهد و دیگری باینها در طرف شام شهادت بدهد حکم بر آن
شهادت نمیشود بجهت اینکه شهادت آنها بر دو کار است

٥١٩ اگر یکی از دو شاهد شهادت بدهد که فلان نزد او بعربی اقرار کرد و دیگری
شهادت بدهد که بفارسی اقرار کرد قبول میشود زیرا اینکه زبان گفتن شرط نیست

٥٢٠ اگر یکی از دو شاهد شهادت دهد که فلان نزد او اقرار کرد که روز پنجشنبه
قرض کرده یا فروخته یا آدمی کشته یا مالی غصب کرده است و دیگری شهادت
دهد که اقرار کرد در روز جمعه آن کار را کرده است حکم داده نمیشود مگر با قسم
مدعی با شاهد دیگری که یکی از آن دو شاهد ضمیمه بشود

٥٢١ اگر یکی از دو شاهد شهادت بدهد که فلان آن ملک را از زید غصب کرده
یا شهادت بدهد که او اقرار کرد بغصب آن ملک از زید و دیگری شهادت بدهد
که آن ملک ملک زید است شهادت کامل نخواهد بود

فصل هفتم

در برگشتن از شهادت — و در آن سه مطلب است

مطلب اول

در برگشتن از شهادت — در عقوبات

٥٢٢ اگر دو شاهد در عقوبات قبل از صدور حکم قاضی از شهادت برگردند از
صدور حکم ممانعت میشود و اگر شهود بزنا شهادت داده باشند حد قذف
بر آنها جاری میشود پس اگر بگویند در شهادت غلط کردیم اقرب این است که
حد از آنها ساقط میشود

٥٢٣ اگر شاهد تصریح در برگشتن نکرده بلکه همینقدر بحاکم بگوید در صدور
حکم توقف نما پس از آن بگوید حکم بده اقرب این است که حکم داده میشود
مادامیکه برای حاکم شبهه حاصل نشده باشد و یا اعادهٔ شهادت[1]
در اینصورت واجب محل اشکال است

٥٢٤ اگر شاهد بعد از صدور حکم برگردد اقرب آنست در آنچه راجع بحق الله است
استیفای حق نمیشود و در آنچه راجع بحق مردم است اشکال قوی است

---

[1] چون شهادت صحیح بعمل آمده محتاج بتجدید نیست و چون تردید حاصل شده
و احتمال شک برای قاضی میرود تجدید محتمل است

اما در مال استیفا میشود

۵۲۵ اگر دو شاهد راجع بزنائی که بطور اکراه شده بعد از حکم قاضی از شهادت خود برگردند و بگویند که حد هم ساقط میشود ولی در الحاق توابع زنا بحد اشکال است اقرب بعدم است پس مهر واجب و مصاهرت حرام میشود

۵۲۶ اگر شهود از شهادت لواط برگردند خواهر و مادر و دختر کسیکه با او لواط شده بر فاعل حرام میشود

۵۲۷ اگر شاهدها از شهادت مواقعت چهارپا برگردند خوردن گوشت آنحیوان اگر ماکول اللحم باشد حرام و فروختن حیوان غیر ماکول اللحم در شهر دیگر واجب میشود

۵۲۸ اگر شاهدها از شهادت ارتداد کسی بعد از صدور حکم حاکم برگردند ظاهر آنست که قتل مرتد ساقط و در اینمسئله هم عدم الحاق توابع باسقاط قتل است پس اگر مرتد فطری باشد مالش قسمت میشود و زنش عده وفات نگاه میدارد و اگر مرتد ملّی باشد مالش قسمت شده و زنش عده طلاق نگاه میدارد

۵۲۹ اگر دو شاهد قبل از عمل آمدن قصاص از شهادت برگردند قصاص بعمل نمیاید و اما بدیه منتقل خواهد یافت در آن اشکال است و اگر دیه را واجب

۱ منشاء اشکال شهادت بجای دمی است و چون قصاص ثابت نمیشود دیه ثابت میشود بجهت اصل براءة چون از شهادت رجوع کرده‌اند دیه از اصل ساقط میشود

بدانیم بشاهدها رجوع میشود

۵۳۰ اگر شهادت شاهدها موجب قتلی یا جراحتی بشود و بعد از عمل آمدن قتل و جراحت آنها از شهادت خود برگردند اگر بگویند که در این شهادت تعمّد کردیم آنها قصاص میشوند و اگر بگویند خطا کردیم بر آنها دیه وارد میاید و اگر بعضی بگویند تعمّد کردیم و بعضی بگویند خطا کردیم با ولی قصاص وارد میاید بعد از اینکه فاضل دیه او از جانبش رد شود و بدیگری بقدر نصیبش او دیه وارد میشود و اگر شاهد بگوید در دروغ تعمّد کردم و گمان نمیکردم که شهادتم قبول شود در اینصورت در قصاص اشکال است اقرب این است که شبیه عمد است و دیه مغلّظه بر او وارد میاید و همچنین است اگر کسیرا ناخوشی را بزند بتوهم اینکه او صحیح است و صحیح میتواند تحمل ضرب را بکند و او بمیرد اگرچه در آن اشکال است

۵۳۱ اگر متعمد در شهادت دروغ بیش از یکنفر باشد ولی دم میتواند همه را بکشد و فاضل دیه مقتول خود را بآنها رد کند که بالنسبه قسمت نمایند میتوانند

۱ برای اخذ دیه بواسطه اینکه آنها ماخوذ باقرار خود هستند ۲ دیه مغلّظه آن است که فوراً گرفته شود ۳ در اینجا اشکال این است که این قتل عمد است یا شبیه عمد

ملك نفر را بكشد و باقی بقدر جنايت خود بولی مقتول رد نمايند

اكر يكی از شهود زنا بعد از سنكسار شدن مشهود عليه بكويد كه من ٥٣٢
در شهادت تعمد كردم هر كاه باقی شهود هم او را تصديق كردند ولی
ميت ميتواند همه را بكشد و سه ديه بدهد كه ما بين آنها بالسويه قسمت
شود و ميتواند سه نفر را بكشد آنوقت دو ديه ولی ميدهد و ربع ديه
آنكه زنده مانده و اين مبلغ در ميان ورثه سه نفر بالسويه قسمت ميشود
و ولی ميتواند دو نفر را بكشد آنوقت ديه يكنفر را بان دو نفر ميدهد
و دو نفر ديكر هم كه زنده ميمانند نصف ديه بدهند و نفر مقتول ميدهند
و ميتواند يكنفر را بكشد آنوقت آن سه نفر كه زنده ميمانند سه ربع ديه
بورثه مقتول ميدهند

اكر ديكران او را تصديق ننمايند اقرار او فقط بر نفس خودش ممضی
خواهد بود قول[1] بر آنست كه ديكران سه ربع ديه را او را باو رد ميكنند و
اين حرف خوبی نيست اكر سایر شهود تصديق ننمايند كه او در شهادت دروغ
كفته نه اينكه شهادت دروغ بوده قتل با اختصاص يافته و از سایرين چيزی
كرفته نميشود

1. اين قول ابی علی است

٥٣٣ اكر شهود شهادت بدهند بچيزيكه موجب حد باشد نه كشتن و در موقع
آنشخص بميرد و شهود از شهادت خود بر كردند ضامن ديه خواهند بود
هيچكدام از آنها كشته نميشوند

٥٣٤ اكر بعد از آنكه ديه از عاقله كرفته شد شهود بر كردند عاقله براى استرداد
ديه رجوع ميكنند نه كسی كه جنايت كرده

٥٣ اكر ولی قصاص قصاص را بعمل آورده بعد از آن بر كردد خودش را بايد
قصاص كرد و شاهدها و ولی مثل شريك است اكر ولی را تصديق كرده باشد
از او هم قصاص ميشود اكر تصديق نكرده باشد نميشود

٥٣٦ اكر دو نفر بدزدی شهادت داده باشند و دست دزد بريده شود پس از آن
شاهدها بكويند كه خطا كرديم و دزد اين شخص است بايد از عهده غرامت
ديه دست او برآيند و شهادتشان هم برد ميشود قبول نميشود

٥٣٧ اكر شهود زنا را دو نفر تزكيه نمايند پس از آن فسق شهود يا كفر آنها
برآيد و نفر مخفی بوده اقرب اين است كه كسيكه ضامن ديه است واجب است كه
از بيت المال غرامت شود براى اينكه راجع بخطاء حاكم است و خطاء حاكم

[illegible]

1. يكيست كه ديه را كرفته است

از بیت المال غرامت میشود و هرگاه برائت مخفی نبوده ضمانت بر عهدهٔ
آنها وارد است و قصاص بر کسی وارد نمیشود و همچنین است اگر شهود
تزکیه از تزکیه برگردند خواه بگویند تعمد کردیم یا بگویند خطا کردیم
اگر فسق کسانیکه تزکیه کردند ظاهر شود ضمانت بر عهدهٔ حاکم است که
باید از بیت المال غرامت شود چونکه حاکم بقبول شهادت فاسق تفریط
حق کرده است همچنین حاکم ضامن است اگر بشهادت کسی که فسقش
یا کفرش ظاهر باشد تازیانه بزند

۵۳۸ اگر شاهد یا کسیکه تزکیهٔ شاهد را از شهادت خود برگردد ضمان
بر آنکه برگشته تعلق میگیرد نه بر دیگری و اگر هر دو برگردند اگر ولی[1]
مقتول بشاهد رجوع نماید میتواند او را[2] بقتل رساند و اگر از کسیکه
تزکیهٔ شاهد نموده مطالبهٔ حق نماید قصاص بر او وارد نمیاید بلکه دیه
وارد میاید در این حال ولی نمیتواند[3] میان هر دو را جمع نماید

۵۳۹ اگر دو نفر شهادت بدهند که فلان شخص زانی[4] محصن بوده و سنگسار

---

[1] در صورتیکه بشهادت آنها قتلی واقع شده باشد [2] برای قصاص [3] برای مطالبه حق خود از دیه گرفتن و کشتن [4] یعنی زنای او بواسطه چهار شاهد دیگر ثابت شده باشد

شود پس آن دو نفر از شهادت خود برگردند بر شهود زنا غرامتی وارد
نمیاید و آنها قصاص نمیشوند ولی از شهود احصان قصاص میشود و
در مقدار غرامت آنها نظر است و بعقیدهٔ بعضی سهم شهود زنا از آن دو نفر
غرامت مطالبه میشود و اگر شهود زنا از شهادت خود برگردند
چیزی بر دو شاهد احصان وارد نمیاید و اگر همه برگردند همگی ضامن
خواهند بود و در کیفیت ضمانت اشکال است چرا که احتمال دارد
که شاهدهای احصان ضامن نصف بوده و شهود زنا ضامن نصف
دیگر یا آنکه دیه بطور تساوی بر همهٔ آنها تقسیم شود اگر چهار نفر
بر زنا شهادت بدهند و دو نفر از آنها علاوه بمحصن بودن آن شهادت
بدهند پس بنا بر اول[1] دو شاهد احصان باید سه ربع از دیه را بدهند
و دو شاهد زنا یک ربع را و بنا بر دوم[2] دو شاهد احصان دو ثلث
از دیه و دو شاهد زنا یک ثلث را میدهند و احتمال دارد که همه
بطور مساوی ضامن باشند برای اینکه دو شاهد احصان اگرچه
جنایاتشان متعدد است ولی با آنها شریکند جنایتشان یکیست مساوی

---

[1] که شاهد احصان ضامن نصف باشد [2] که همه بالسویه باشند

هستند چنانکه اگر شخصی را یکنفر سه زخم بزند و دیگری یک زخم و از همه آن زخمها بمیرد

۵۴۰ اگر شهود احصان[1] بعد از مردن شخص زانی بتازیانه از شهادت خود برگردند ضمانتی بر آنها نخواهد بود

مطلب دوم

در آنچه بزن راجع است

۵۴۱ اگر دو نفر شهادت بطلاق بدهند و قبل از صدور حکم از شهادت خود برگردند شهادت باطل میشود و اگر بعد از حکم برگردند هرگاه برگشتن آنها بعد از دخول مرد بزن بوده است چیزی[2] را ضامن نخواهند بود و اگر قبل از دخول باشد نصف مهر[3] را ضامن خواهند بود بجهت اینکه مهر بواسطه ارتداد زن مثلا یا فسخ زن عقد را بواسطه عیبی که در مرد[4] بوده در معرض سقوط است و اگر یکی از دو نفر از شهادت خود برگردد

1 شخص زانی که زنا کرده باشد چون حد احصان تازیانه نیست و رجم است
2 یعنی چیزی از مرد در اینصورت فوت نشده که کسی ضامن باشد
3 مهر مسمی را برای شوهر 4 چونکه احتمال میرود که مهر از ذمه زوج بواسطه ارتداد زن یا فسخ او یا ابرای زن ساقط شود و فقط شهود شهادت بطلاق قبل از دخول بدهند این مهر ثابت میشود

ربع مهر بر او وارد میشود و احتمال دارد که مهر المثل واجب شود بجهت اینکه آنها دو نفر شوهر را از زنش محروم کرده اند و ضامن مهر المثل هستند بجهت اینکه مهر المثل قیمت تمتع[1] از زن است و این حرف مشکل میشود باینکه در بضع ضمان نیست چنانکه اگر زن شوهرش را بکشد یا خودش خود را بکشد یا بسبب شیر دادن نکاح زن حرام بشود پس اگر در اینجا مهر المثل را واجب بدانیم بعد از دخول هم واجب خواهد بود

۵۴ اگر دو شاهد بنکاح زنی شهادت دادند و حاکم هم حکم کرد پس آن شاهدها از شهادت خود برگشتند هرگاه مرد زن را قبل از مقاربت طلاق داد غرامتی بر آن دو شاهد وارد نمی آید بجهت اینکه چیزی از زن فوت نکرده اند و اگر مقاربت کرد و مهر المسمی[2] بقدر مهر المثل[3] یا بیشتر بوده یا بزن رسیده چیزی برای زن بر عهده دو شاهد نخواهد بود چونکه عوض آنچه را که شاهدها از زن فوت کرده اند دریافت نموده و اگر مهر المسمی کمتر از مهر المثل باشد تفاوت آن بر عهده

1 تمتع از زن 2 مهر المسمی است که در موقع عقد تعیین شود 3 مهر المثل آن مهری است که زن مطابق امثال خود مستحق است اگر تعیین نشده باشد

دو شاهد است و اگر مهر را نرسیده باشد دو شاهد ضامن مهر مثل
زن هستند زیرا که مهر عوض آنچه از او فوت کرده اند میباشد و این در
صورتی است که مرد مدعی نکاح باشد اما اگر زن مدعی باشد پس هر گاه
شوهر قبل از دخول طلاق بدهد یا بطور که بگوید اگر او زن مرا است دین
او مطلقه میباشد آن دو شاهد ضامن نصف مهر المسمی خواهند بود
و اگر بعد از دخول باشد اگر مهر المسمی زیاده از مهر المثل باشد دو
شاهد ما زاد او را برای مرد ضامن خواهند بود

۵۴۳ اگر دو شاهد بآزادی زوجه[۲] شهادت بدهند و حاکم هم حکم نماید و
نکاح فسخ بشود پس از آن شاهدها از شهادت خود برگردند بر آنهاست
که از عهده غرامت قیمت کنیز برای آقا و مهر المثل برای شوهر برآیند
اگر ضمانت برای بضع[۳] قرار بدهیم

۵۴۴ اگر دو شاهد برضاعیکه موجب حرمت زن بشوهر میشود شهادت بدهند
پس از آن برگردند بنا بر قول بضمان تمتع زن ضامن خواهند بود و الا ضامن نیستند

مطلب سوم

در مال

۱ برای مرد ۲ زنیکه کنیز باشد ۳ تمتع از زن

۵۴۵ اگر هر دو شاهد یا یکی از آنها قبل از صدور حکم از شهادت خود برگردند
صدور حکم جایز نیست و غرامتی هم وارد نمیاید و اگر بعد از صدور حکم
و پرداخت مال و تلف آن بضرر یان حکم شده است برگردند اجماع بر آنست که
حکم نقض نمیشود و شهود باید آنچه را بشهادت آنها تلف شده از غرامت برآیند
و اگر قبل از تلف و بعد از حکم و پرداخت برگردند یا بعد از حکم و قبل از
پرداخت برگردند صحیح این است که حکم نقض نشده و شهود باید از غرامت قیمت
چیزی که بضرر مشهود علیه[۱] شهادت داده اند برآیند

۵۴۶ اگر هر دو شاهد فاسق باشند و در حکم تفریط شده باشد پس از آن برگردند
غرامت چیزی بر آنها وارد نیست بجهت بطلان خود حکم

۵۴۷ اگر مشهود علیه رجوع شاهدها را تکذیب نماید غرامت ساقط میشود

۵۴۸ اگر دو شاهد بآزادی غلامی شهادت بدهند و حکم صادر شود بعد از
شهادت برگردند باید غرامت قیمت بنده را برای آقا بنمایند خواه بگویند
تعمد کردیم یا خطا کردیم
قیمتی که از آنها گرفته میشود قیمت معتبر است در موقع صدور حکم — و اگر

۱ کسی که بضرر او شهادت داده شده

بآنچه شهادت داده اند مثلی[1] باشد یعنی امثال داشته باشد بر شاهدها
لازم است که مثل آنرا بدهند

۵۴۹ اگر دو شاهد بکتابت[2] بنده شهادت دادند بعد برگشتند اگر بنده از ادای قسط
عجز پیدا کرده به بندگی برگردد چیزی بر دو شاهد نیست و اگر ادا کرده
آزاد شود جمیع قیمت بنده را دو شاهد ضامن هستند چون بسبب شهادت
آنها بنده از آقا فوت شده و آنچه آقا از کسب[3] بنده خود گرفته باشد او
حساب نمیشود و اگر آقا بخواهد از شاهدها غرامت بگیرد تا زکشف[4] حال
مابین قیمت عبد سالم و عبد مکاتب باید غرامت بدهند در اینصورت
غرامتی که آقا گرفته از او پس گرفته نمیشود هرگاه غلام برقیت برگردد
اگر دو شاهد بکتابت مطلقه غلام کسی و بام ولد بودن کنیزی شهادت
بدهند برگردند آنچه بواسطه شهادت اسباب نقص قیمت شده باید از
غرامت برآیند

۱ مثل گندم و جو وغیره ۲ کتابت آنست که بنده را بخودش با اقساط شهریه
بفروشند ۳ یعنی وقتی که بنده باشد آنچه کسب کند مال آقا است
زیرا علت برجوع که فعل مولی است زایل شده ۴ یعنی کشف حال اینکه
عبد قادر بر ادای مال الکتابه بوده یا عجز داشته باشد

مسائل چند

۵۵۰ **مسئله اول** اگر دو شاهد با هم از شهادت خود برگردند
بالسویه ضامن غرامت خواهند بود و اگر یکی برگردد ضامن نصف خواهد بود
- هرگاه دعوی بیک شاهد مرد و دو شاهد زن ثابت شده باشد
مرد نصف و هر زنی ربعی را ضامن خواهند بود
اگر دعوی بیک شاهد مرد و قسم ثابت شده باشد شاهد نصف غرامت را
ضامن خواهد بود
اگر ادا کننده قسم خود را تکذیب نماید اختصاص بضمانت خواهد داشت
خواه شاهد با او از شهادت خود برگردد خواه برنگردد

۵۵۱ **مسئله دوم** اگر در ادعائی زیادتر از آن حدی که حق بآن ثابت
میشود شهادت دادند مثل اینکه در مال و قصاص سه نفر و در زنا
شش نفر شهادت دادند و قبل از صدور حکم و اجرای آن آنچه زاید بر عده
لازم بوده از شهادت خود برگشتند مانع حکم و اجرای آن نمیشود و ضمانی هم
وارد نمیآورد ولی اگر زیادتی بعد از اجرای حکم برگردد بقدر سهم خود
ضامن خواهد بود پس اگر شاهد سومی در مال برگردد ضامن ثلث

خواهد بود واحتمال دارد که ضمان بر او نباشد مگر اینکه در صورت تعارض شهود دو طرف بواسطهٔ زیادتی عدد باعث ترجیح شده باشد

اگر در زنا شش نفر شهادت دادند و دو نفر بعد از قتل زناکار برگشتند بر آنها قصاص وارد نمیاید یا ثلث دیه وارد میشود و اگر یکی برگردد سدس دیه براو وارد میشود و بنا بر احتمال ثانی ضمانی بر آنها وارد نمیشود — و اگر سه نفر از شهادت برگردند بنا بر قول اول نصف دیه را ضامن خواهند بود و بنا بر احتمال ربع دیه را یا اسویه ضامن میشوند — و اگر چهار نفر برگردند بنا بر قول اول دو ثلث از دیه را ضامنند بنا بر احتمال نصف دیه را و اگر پنج نفر از شهادت برگردند پنج سدس از دیه را بنا بر قول اول ضامن بوده و بنا بر احتمال سه ربع را — و اگر هر شش نفر از شهادت برگردند بهر دو قول هر یک سدس دیه را باید دا نمایند

۵۵۲ مسئله سوم اگر در دعوای مالی حاکم بشهادت یک مرد و دو زن حکم داد و هر سه نفر از شهادت خود برگشتند پس بر مرد سدس غرامت و بر هر زنی نصف سدس غرامت وارد است — و احتمال دارد بر مرد نصف تمام واجب باشد برای اینکه او نصف شهود است و بر زنان نصف دیگر

اگر بعضی از زنان تنها برگردند یا مرد تنها برگردد بر آنکسیکه برگشته همان قدر غرامت وارد است که اگر همه برمیگشتند — این احتمال هم هست که از شهود زنا اگر زیادتر از دو نفر برگردند بر آنها چیزی وارد نمیاید

۵ مسئله چهارم اگر چهار نفر بچهارصد دینار شهادت دهند و یکی از آنها از شهادت صد دینار برگردد و دیگری از شهادت بدویست دینار برگرده دو سومی از سیصد دینار و چهارمی از تمام پس بر هر یک از آنچه برگشته بقسط خودش غرامت وارد است بر اولی بیست و پنج دینار بود و دومی پنجاه بر سومی هفتاد و پنج بر چهارمی یکصد دینار ادای غرامت لازم است چونکه هر یک بقدر ربع آنچه برگشته اند شهود علیه ضرر وارد آورده اند واحتمال دارد که شاهد سومی و چهارمی هر کدام بیش از پنجاه دینار ضامن نباشند چونکه دویست دیناری که از شهادت آن برگشته اند دو شاهد برای آن باقی میماند

۵ مسئله پنجم اگر بعد از قطع دست یا قتل که بشهادت دو شاهد واقع شود فسق آنها یا کفر آنها ظاهر بشود آنها ضامن نخواهند بود بلکه حاکم

---

۱ یعنی بطوریکه در قبل ذکر شد ۲ یعنی دویست دینار اول که شاهد اول و دوم برای آن باقیست

٥٥ **مسئله هفتم** اکر دو نفر شهادت بدهند و حاکم حکم نکرده
آنها بمیرند حاکم حکم خواهد داد و همچنین است اکر شهادت داده باشند
و بعد از مرکشان تزکیه بشوند

اکر دو نفر شهادت بدهند ولی قبل از صدور حکم فاسق شوند حکم
داده میشود برای اینکه عدالت شاهد وقت اقامهٔ شهادت معتبرات
امّا اکر در حق خدای تعالی باشد حکم نمیشود اقرب این است که در حدّ
قذف و قصاص حکم میشود ولی در بریدن دست دزدی حکم نمیشود

٥ **مسئله هشتم** اکر دو نفر شهادت بدهند برای کسیکه از او
ارث میبرند و آنشخص قبل از صدور حکم بمیرد و آنچه شهادت داده اند
یا بعضش با آنها منتقل شود بشهادت آنها برای خود آنها و شرکاء
آنها در میراث نمیبود حکم نمیشود

٥ **مسئله نهم** اکر ثابت شود که شهود زور[1] شهادت داده اند حکم
نقض میشود و مال بر میکردد و اکر بر کشتن آن متعذر باشد غرامت
بر عهدهٔ شهود است و اکر شهادت در باب قتل باشد قصاص بر شهود

---

1 بباطل

از بیت المال باید غرامت بدهد برای اینکه قاضی وکیل مسلمین است و
خطاء وکیل در حق موکل بر عهدهٔ خود او است خواه حاکم تولیت قطع و
قتل نموده باشد خواه ولی و غیر ولی را باستیفای آن امر داده باشد
اکر بعد از حکم حاکم و قبل از اذن حاکم ولی مباشر[1] بشود ضامن دیه خواهد
بود و همچنین است اکر پیش از حکم مباشرت نماید

اکر شهادت بمال باشد هرکاه عین باقی مانده باشد بصاحبش رد
میشود و اکر تلف شده باشد آنکسی که شهادت برای او داده شده
ضامن خواهد بود و اکر ندار باشد مهلت داده میشود و قولی بر این است
که قاضی ضامن است[2] و بمحکوم له وقتی دارا میشود رجوع میکند

٥٥٥ **مسئله ششم** اکر حاکم حکم کرد پس شهود بر جرح مطلقا[3] آگاه
شد حکم نقض نمیشود چون محتمل است علت جرح شاهد بعد از حکم حاصل
شده باشد و اکر ثابت شود که مقدم بوده است حکم نقض میشود و
اکر بعد از شهادت و پیش از حکم بوده[4] نقض نمیشود

---

1 مباشر قتل یا قطع دست بشود 2 و کفر یا فسق شهود ظاهر شود
3 باید قاضی بدهد و از محکوم له هر وقت دارا شد بکیرد 4 یعنی
موجب جرح

وارد میشود وحکم آنها حکم شهود است که اعتراف بعمد کرده باشند

- اگر ولیّ دم مباشرت بقصاص نماید و اعتراف بتزویر شهود کند

شهود ضامن نخواهند بود و قصاص بر او وارد است

٥٥٩ **مسئلهٔ دهم** اگر حاکم بخطای خود در حکم اعتراف نماید اگر

بعد از عزل او باشد از مال خود غرامت خواهد داد و اگر قبل از عزل

باشد هرگاه عین مال بجا باشد مسترد میشود بنا بر اشکال و اگر

نباشد از بیت المال ضمانت خواهد کرد - اگر حاکم بگوید که تعمد

کردم در خطای حکم ضمان بر خود او تعلق گرفته از خود او قصاص شده

یا از مال مخصوص او گرفته خواهد شد

٥٦٠ **مسئلهٔ یازدهم** اگر حکمی بشهادت فرع ثابت شود بعد

شاهد فرع از شهادت خود برگردد اگر شاهد اصل او را در رجوع از

شهادتش تکذیب نماید اقرب این است که ضمانی نخواهد بود و اگر او را

---

۱ بجهت اینکه اعتراف در حق غیر است در اینصورت عین بر نمیگردد و حاکم

باید از عهده برآید یا از بیت المال داده شود و از اینجا که حاکم نافذ

الحکم است و عین را مستحق للغیر میداند بر نمیگردد

۲ چون حکم بشهادت شاهد اصل در واقع ثابت شده و صحیح است

تصدیق نماید یا حال شاهد فرع بر شاهد اصل مجهول باشد شاهد

فرع ضامن خواهد بود

اگر دو نفر بودند و نفر شهادت بدهند بعد از شهادت خود برگردند هر یک

ضامن نصف غرامت خواهد بود و اگر تعمد کرده باشند از هر دو قصاص

میشود و هرگاه یکی از آنها برگردد بقدر سهم خود ضامن خواهد

بود - و هرگاه هر دو از شهادت یکی از دو شاهد اصل برگردند

احتمال دارد که مسئله آنها بمسئله رجوع دو شاهد اصل با یکی

از آنها ملحق شود - اگر یکی از آن دو از شهادت یکی از دو شاهد اصل برگردد و دیگری از شهادت شاهد اصل

دیگر برگردد ضامن جمیع خواهند بود - و اگر یکی از آن دو از شهادت

یکی از دو شاهد اصل برگردد احتمال دارد که ضامن نصف غرامت باشد

اگر بر هر شاهدی دو نفر شهادت بدهند و همه برگردند هر یک ربعی از

غرامت را ضامن خواهد بود و اگر اعتراف نمایند در شهادت قتل از

---

۱ چونکه با اعتراف ظلم واقع شده و ضامن خواهد بود و شاهد اصل با او در

رجوع مصدق بود کرده یعنی در اصل شهادت تکذیب کرده است یا او را عیناً شاهد

ضمان بر شاهد فرع وارد میشود ۲ در شهادت باطل در باب قتل ۳

یعنی هر چهار شاهد فرع ۴ و بعد برگردند

روی عمد از آنها قصاص میشود و اگر بعضی از آنها از شهادت برگردند
بهر یک ربع غرامت تعلق میگیرد

۵۶۱ **مسئله دوازدهم** اگر بعد از آنکه حاکم بشهادت شاهد فرع حکم
کرد شاهد اصل از شهادت خود برگردد هر دو شاهد اصل ضامن
خواهند بود و اگر یکی از دو شاهد اصل برگردد آنچه بشهادت او تلف
شده باشد ضامن خواهد بود ـ اگر دو شاهد اصل شهود فرع را
تکذیب نمایند یا تکذیب آنها اعتنا نمیشود و غرامتی هم بر آنها وارد نمیباشد
برای آنکه احتمال دارد شهود فرع دروغ گفته باشند

۵۶۲ **مسئله سیزدهم** اگر بعد از صدور حکم بشهادت دو شاهد هر دو
شاهد از شهادت خود برگردند و مدعی دو شاهد دیگر اقامه نماید در
ضمانت شاهدهای اول اشکال است و همچنین است اگر دو شاهد فرع بعد از
آنکه بشهادت آنها حکم داده شد از شهادت خود برگردند و شاهد اصل
حاضر شده شهادت بدهد در ضمانت شاهدهای فرع اشکال است

۱ بعد از صدور حکم و بعد از اجرای حکم ۲ از اینجا که دو شاهد اعتراف باتلاف مال
کرده اند در صورت نقض نشدن حکم پس ضامن هستند و از اینجا که دو شاهد
دیگر قائم مقام آنها شده اند ضمانی وارد نمیباید ۳ مثل سابق است.

۵۶۳ **مسئله چهاردهم** اگر حاکمی بشهادت دو نفر شاهد حکمی داد
و بعد معزول شد و آن دو شاهد تکذیب کردند که نزد آن حاکم شهادت
نداده اند اقرب این است که آن دو شاهد ضامن نیستند و در ضمانت
حاکم در اینصورت اشکال است و اگر حاکم معزول دو شاهد را فاسق نماید
بر اینکه آنها نزد او شهادت داده اند اقرب این است که آنها ضامن خواهند شد

۵۶۴ **مسئله پانزدهم** اگر قاضی بشهادت دو نفر بر بیعی حکم داد پس از
آن شهادت داد که یکی از آن دو شاهد شریک مشتری بوده حکم قاضی
نقض نمیشود و این شهادت هم قبول نمیشود

۵۶۵ **مسئله شانزدهم** اگر دو نفر بولایت شهادت دادند مثل وصی
برای کسی یا وکالت بعد برگشتند اگر اجرت خود را وصی یا وکیل از موکل
وارث گرفته باشند یا وکیل یا وصی مستحق اجرت شده باشند ولی
نگرفته باشند شاهدها ضامن خواهند بود و اگر وکیل یا وصی متبرع بوده
اجرت را از موکل و وارث مطالبه نمایند در آن اشکال است و اگر وا...

۱ چون دعاوی حاکم بر دو شاهد مسموع نیست ضامن خواهد بود و از طرف
دیگر اصل برائت ذمه حاکم است ۲ برای اینکه موجب ضرر حکام نشود ضامن
نخواهد بود ۳ قاضی بعد از عزل خود ۴ این شهادت قاضی (۵ در صفحه بعد)

بدانیم موکل و وارث هم بشاهدها برای غرامت آن مراجعه مینمایند

۴۶۶ **مسئلهٔ هفدهم** اگر دو نفر بمنفعت ملکی شهادت دادند

مثل اجاره و برگشتند ضامن خواهند بود همانطوریکه ضامن اعیان

میشدند پس اگر مدعی موجر باشد شاهدها برای مستاجر تفاوت بین

اجرة المثل و اجرة المسمی را ضامن میشوند و اگر مدعی مستاجر باشد

برای موجر ضامن تفاوت خواهند بود و اگر استیفای اجرت متعدد

باشد ضامن خواهند بود و همچنین اگر به بیع شهادت دادند و

استیفاء قیمت متعدد شد هرگاه ثمن کمتر از قیمت باشد تفاوت را

برای مالک ضامن خواهند بود

۴۶۷ **مسئلهٔ هجدهم** اگر دو شاهدِ تعریف بعد از حکم از شهادت

خود برگردند اینجه دو شاهد اصل شهادت داده اند باید از عهدهٔ غرامت

برآیند و در اینکه ضامن همهٔ خسارت یا نصف آنها باشند نظر است

(۱ راجع بصفحهٔ قبل) اشکال ناشی از ظهور بطلان وصیت و وکالت است اشتراط ضمان بر شاهدین و از اینکه حکم برجوع نقض نمیشود و آنها برای موکل و وصی کاذبی کرده اند که مستحق اجرت آنها میباشند نه از شاهدها ۲ شاهد تعریف نشنکه شهادت بعدالت شاهد دیگر بدهد ۳ وجه نظر از اینجا که تفریط مال بدو امر که شهادت شاهد و تعریف معرفین باشد حاصل شده نصف ضامن هستند و اما بجائیکه شهادت اصل بشهادت معرف ثابت شد تمامًا ضامن همهٔ خسارت هستند

و اگر انکار تعریف کردند ضامن نمیباشند

۴۶ **مسئلهٔ نوزدهم** اگر دو شاهد شهادت دهند که فلان شخص بندهٔ

خود را آزاد کرد و قیمت او دویست دینار بود و دیگری یکصد دینار را

ضامن شد و حاکم حکم داد بعد از شهادت خود برگشتند آقای بنده و

ضامن هرکدامی یکصد دینار از آنها مطالبه خواهد کرد

۴۶۹ **مسئلهٔ بیستم** اگر دو شاهد بنکاح زنی بر صداق معینی شهادت

دادند و دو شاهد دیگر هم بمقاربت شوهر با آن زن شهادت دادند و بعد از

حکم حاکم همگی از شهادت خود برگشتند احتمال دارد که ضمانت همهٔ صداق

بر عهدهٔ دو شاهد نکاح واجب باشد برای اینکه آنها شوهر را بصداق ملزم

کرده اند و احتمال دارد که نصف و نصف بر دو شاهد نکاح و نصف بر دو شاهد مقاربت واجب شود

برای اینکه دو شاهد نکاح صداق را واجب کردند و دو شاهد مقاربت

آنرا مقرر داشتند پس صداق بچهار قسمت میشود و در این هنگام اگر

دو نفر شهادت بطلاق بدهند پس برگردند چیزی بر آنها لازم نمیباشد

زیرا چیزی از آن مرد تلف نکرده اند که بتوانند ادعا نماید و چیزی هم که

واجب بر او نبوده واجب نکرده اند

۴۲۰ **مسئلهٔ بیست و یکم** اگر شاهد پیش حاکم در شهادت خود کم و زیاد
کند پیش از آنکه حاکم حکم داده باشد احتمال دارد که شهادت او رد شود
اما شهادت اولش بواسطهٔ رجوع از آن و شهادت دومش بعلت عدم ثبات
مثل اینکه شهادت بدهد بصد دینار بعد از آن بگوید صد دینار نبود
صد و پنجاه بود یا هفتاد دینار بود و همچنین اگر شهادت بصد دینار
قرض کسی بدهد بعد بگوید که پنجاه دینار را اداء کرده است احتمال دارد
که رد شود اما اگر بگوید که صد دینار باو قرض داده بعد بگوید پنجاه
دینار را اداء کرده شهادت او در این مسئلهٔ دومی قطعاً قبول میشود

۴۲۱ **مسئلهٔ بیست و دوم** اگر دو شاهد نزد مجتهد شهادت دادند
و مدعی قسم خورد بعد برگشتند در الزام آنها بجمیع غرامت نظر است[1]

۴۲۲ **مسئلهٔ بیست و سوم** اگر دو شاهد از تاریخ بیعی برگردند با
که شهادت داده باشند که بیع یکسال قبل واقع شده[2] بعد از آن بگویند
بلکه یکماه است واقع شده احتمال دارد که شهود ضامن عین باشند برای اینکه

---

1 تردد از اینجا است که قسم مدعی علت در تمامیت حکم دارد یا حکم بشهادت
تنها تمام میشود یا قسم برای احتیاط است 2 بعد از آنکه حکم صادر
و بجمیع بتصرف داده شد

بیع سابق غیر از بیع لاحق است و قول آنها در دومی قبول نمیشود از
بیع اولی هم برگشته‌اند در اینصورت اجرت را از زمان شهادت اول تا
شهادت دوم ضامن خواهند بود و احتمال دارد که تنها ضامن منافع
باشند برای اینکه برگشتن از شهادت بتاریخ برگشتن از اصل معامله
نیست بنابراین احتمال اگر[1] دو نفر شهادت بدهند که مثلاً از فروشنده
دیگری دو ماه است خریده شده[2] برای خریدار عین آن مال را قطعاً ضامن
خواهند بود و برای فروشنده منافع را از تاریخ اول تا تاریخ خرید
دوم ضامن خواهند بود و برای خریدار دوم منافع را از تاریخ خرید
تا تاریخی که از شهادت خود برگشته‌اند ضامن خواهند بود پس اگر دو
شاهد آخر برگردند هرگاه بگوئیم که دو شاهد اول[3] ضامن عین خواهند
بود بنابر تقدیری که شهادت دوم نباشد شاهدهای اول برای خریدار
دوم ضامن بوده و شاهدهای دیگر برای فروشنده ضامن خواهند
بود و اگر بگوئیم که ضمانی نخواهد بود شاهدهای اول برای خریدار دوم

---

1 شاهد دیگر 2 غرض در تاریخی مقدم بر تاریخ دوم که شهود دیگر
بر آن شهادت داده بودند 3 برای فروشنده

ضامن بوده و شاهدهای اخیر برای شاهدهای اول ضامن خواهند
بود و همچنین است حکم باقی عقود[1] - اما در اقرار مشکل خواهد بود بواسطه
آنکه ممکن است گفته شود که تغایر تاریخ اتحاد در معامله بوده لهذا اگر یکی
از دو شاهد شهادت بدهد باقرار کسیکه در یکسال قبل واقع شده و
دیگری شهادت بدهد که در دو سال قبل واقع شده اقرار ثابت میشود
اما اگر یکی از آنها شهادت بدهد که فلان بیع در یکسال قبل واقع
شده و دیگری شهادت بدهد که آن بیع دو سال قبل واقع شده بیع ثابت
نمیشود زیرا در اولی اتحاد در اقرار است ولی در دومی چنین نیست پس
اگر از تاریخ اقرار بعین برگردند فقط منافع را ضامن خواهند بود نه عین را
اگر چه احتمال ضمانت عین هم میرود باقی بحث مسئله مثل مسئله اولی است

۴۲۳ **مسئله بیست و چهارم** تعزیر و شاهد زور واجب است
تا اینکه دربارهٔ غیر آنها از آن حرکت ممنوع بشوند مشهور نمودن آنها[2]
در میان قبیله و محله خود واجب است اگر توبه کردند و صلاح عمل از آنها

1 مثل وقف و صلح و هبه معوضه 2 آنها را اگر بدانند و بمردم بگویند که این
شخص شهادت بباطل داده

ظاهر شد شهادت آنها قبول میشود ولی بعد از اطمینان و تحقیق کامل از اصلاح آنها
- کسیکه در شهادتش غلط کرده باشد تادیب نمیشود و همچنین کسیکه
بواسطه معارضه شاهد دیگر یا بواسطه فسق شهادتش رد شده باشد

۴۲۴ **مسئله بیست و پنجم** در اینکه ترک شهادت با ضعف مباشرت
ضمان میاورد[1] محل اشکال است مثل اینکه اگر دو نفر بدانند که ملکی را
مورث زید فروخته و وارث نداند بعمرو و مفروش شد و رجوع بمشتری هم[2]
برای زید متعذر باشد

بفضل و عون خداوند تعالی کتاب تجارت و قضا و شهادات
قواعد الاحکام که ترجمه آن در طهران شروع شده بود در روز چهارشنبه
[illegible] صفر المظفر فی سنه ۱۳۳۸ هجری در کاشان [illegible]
باختتام رسید
والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین المعصومین و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم
کتبه العبد [illegible]

1 گمان شهادت سبب برای تلف مال میشود ضامن است و از آنجائیکه نه تلف کرده
و نه کاری که متلف باشد پس ضامن نیست
2 چون از مورث خریده و او مرده است

کتاب تجارت

فهرست ابواب و فصول

	صفحه
مقصد اول در مقدمات	۶
فصل اول — در اقسام تجارت	۶
قسم اول	۷
قسم دوم	۸
قسم سوم	۱۰
قسم چهارم	۱۱
قسم پنجم	۱۵
خاتمه — شامل احکام چند	۱۶
فصل دوم — در آداب تجارت	۲۱
مقصد دوم در بیع	۲۵
فصل اول — در صیغه	۲۵
فصل دوم — در طرفین عقد	۲۷
فصل سوم — در عوض	۳۲

	صفحه
مقصد سوم در اقسام بیع	۴۹
فصل اول — در بیع حیوان	۴۹
مطلب اول — در انسان	۴۹
مطلب دوم — در احکام	۵۳
فصل دوم — در فروش میوه	۵۵
مطلب اول — در انواع میوه	۵۵
مطلب دوم — در احکام	۵۷
فروع	۶۲
فصل سوم — در صرف	۶۴
فروع	۶۷
مقصد چهارم در انواع بیع	۷۲
فصل اول	۷۳
مطلب اول — در نقد و نسیه	۷۳

	صفحه
مطلب دوم — در سلف	۷۵
بحث اول — شرایط آن	۷۵
شرط اول — در عقد	۷۵
شرط دوم — شناختن وصف آن	۷۶
شرط سوم — در کیل و وزن	۸۳
شرط چهارم — در گرفتن قیمت پیش از مجلس	۸۵
شرط پنجم — قرض بودن سلم	۸۷
شرط ششم — مضبوط بودن مدت	۸۷
شرط هفتم — در چیزی که فروخته میشود	۸۹
بحث دوم — در احکام سلم	۹۰
فروع	۹۳
فصل دوم — در مرابحه و توابع آن	۹۷
فروع	۱۰۱
فصل سوم — در ربا	۱۰۳
مطلب اول — در محل ربا	۱۰۳

	صفحه
شرط اول — هم جنس بودن	۱۰۳
شرط دوم — در کیل و وزن	۱۰۶
فروع	۱۰۷
مطلب دوم — در احکام	۱۰۸
مقصد پنجم در لزوم بیع	۱۱۰
فصل اول — در خیار	۱۱۱
مطلب اول — در اقسام خیار	۱۱۱
مطلب دوم — در احکام	۱۱۸
فروع	۱۲۱
فصل دوم — در عیب	۱۲۲
مطلب اول — در حقیقت عیب	۱۲۳
مطلب دوم — در احکام	۱۲۴
مطلب سوم — در تدلیس	۱۲۸
مطلب چهارم — در لواحق	۱۳۰
مقصد ششم در احکام عقد	

	صفحه
فصل اول - در آنچه در مبیع مندرج است	۱۳۴
فروع	۱۴۰
فصل دوم - در تسلیم	۱۴۴
مطلب اول - در حقیقت تسلیم	۱۴۳
مطلب دوم - در حکم قبض و وجوب آن	۱۴۶
فروع	۱۵۴

	صفحه
فصل سوم - در شروط	۱۵۴
فروع	۱۵۴
فصل چهارم - در اختلاف	۱۵۹
فروع	۱۶۳
خاتمه	۱۶۵

کتاب قضا و شهادات

مقصد اول در تولیه و عزل	۲
فصل اول - در تولیه قضاء	۲
فصل دوم - در صفات قاضی	۷
خاتمه	۱۰
فصل سوم - در عزل قاضی	۱۲
مقصد دوم در چگونگی حکم	۱۶
فصل اول - در آداب حکم	۱۶
فصل دوم - در تسویه	۲۲

فصل سوم - در مستند قضا	۲۶
فصل چهارم - در تزکیه شهود	۲۸
فصل پنجم - در نقض حکم	۳۳
تتمه	۳۶
فصل ششم - در اعداء	۳۷
مقصد سوم در دعوی و جواب دعوی	۴۰
فصل اول - در تعریف مدعی	۴۰
فصل دوم - در آنچه بدعوی مترتب میشود	۴۵

	صفحه
قسم اول - در قسم دادن	۴۵
قسم دوم	۴۷
قسم سوم	۵۰
فصل سوم - در کیفیت شنیدن [illegible]	
مقصد چهارم در قسم دادن	
فصل اول	
فصل دوم - در اداء کننده قسم	۵۷
فصل سوم - آنچه برای آن قسم میخورند	۶۲
فصل چهارم - در حکم قسم	۶۵
فصل پنجم - در قسم با شاهد	۶۸
فروع	۷۲
فصل ششم - در نکول	۷۷
مقصد پنجم در حکومت غائب	۷۹
فصل اول - در مدعی	۷۹
فصل دوم - در مدعی علیه و مدعی به	۸۱

	صفحه
فصل سوم - در نوشتن قاضی حکم بقاضی دیگر	۸۴
مقصد ششم در قسمت	۹۰
فصل اول - در حقیقت قسمت	۹۰
فصل دوم - در قسمت کننده	۹۳
فصل سوم - در متعلقات قسمت	۹۴
فصل چهارم - در کیفیت قسمت	۹۸
مقصد هفتم	
متعلق بدعاوی که معارض هستند	۱۰۹
فصل اول - دعوای املاک	۱۱۵
مسائل چند	۱۱۷
فصل دوم - در عقود	۱۳۴
فصل سوم - در موت	۱۴۰
فصل چهارم - در نسب	۱۴۵
مقصد هشتم	
در باقی مباحث دعوی	۱۴۹

	صفحه
مبحث اول – در اینکه متعلق بدعوی کیست	۱۴۹
مبحث دوم – در اینکه بجواب تعلق دارد	۱۵۲
مبحث سوم – در اینکه تعارض شاهدها تعلق دارد	۱۵۷
مبحث چهارم – در اسباب ترجیح	۱۶۱
مقصد نهم	
در شهادت	۱۷۳
فصل اول – در صفات شاهد	۱۷۳
فصل دوم – در عدد شهود	۱۸۴
فصل سوم – در مستند علم شاهد	۱۸۸
فصل چهارم – در تحمل شهادت و اداء آن	۱۹۳
فصل پنجم – در شهادت بر شهادت	۱۹۶
مطلب اول – در محل شهادت	۱۹۶
مطلب دوم – در کیفیت تحمل شهادت	۱۹۷
مطلب سوم – در عدد	۱۹۹
مطلب چهارم – شرط شهادت فرع	۲۰۱
مطلب پنجم – در عوارض	۲۰۲
فصل ششم – در اختلاف شاهدها	۲۰۳
فصل هفتم – در برگشتن از شهادت	۲۰۷
مطلب اول – در عقوبات	۲۰۷
مطلب دوم – در اینکه بزن راجع است	۲۱۴
مطلب سوم – در مال	۲۱۶
مسائل چند	۲۱۹

کتاب تجارت

فهرست مطالب و مسئله تجارت

مقصد اول

فصل اول در اقسام تجارت

	صفحه	ماده
احکام پنجگانه تجارت	۶	۱
واجب		۲
مستحب		۳
مباح		۴
مکروه		۵
حرام	۷	۶
قسم اول		
	″	۷
روغن نجس	۸	۷
آب نجس	″	۸
بول حیوان	″	۹
سگ شکاری وغیره	″	۱۰
اکتساب با عیان نجس		۱۱
اکتساب بحیوانات موذیه		۱۲
قسم دوم		
		۱۳
فروش سلاح بدشمنان دین	۹	۱۴
اجاره کشتی و مرکب برای عمل حرام		۱۵
فروش انگور برای شراب و چوب برای بت		۱۶

	صفحه	ماده
		۱۷
		۱۸
اجاره ذمی خانه را برای فروش شراب		۱۹
اجاره ذمی خانه را برای فروش شراب		۲۰
اجاره چوبون برای حمل شراب		۲۱
فروش اسلحه حفظ		۲۲
قسم سوم		
حشرات	۱۰	۲۳
دوندکان		
موخ		
فروش دوندکان		۲۴
فروش اینها برای شکار صاحب دارد		۲۵
کرم ابریشم		۲۶
زنبور عسل	۱۱	۲۷
فروش آب و خاک و سنگ و غیره		۲۸
تریاق		۲۹
فروش زهر		۳۰
فروش شیر زنان		۳۱

	صفحه	ماده
فروش خانه برای راه		۳۲
قسم چهارم		
عمل صورت سایه دار		۳۳
غنا		۳۳
اجرت مغنیه در عروسی		۳۴
اجرت نوحه گری	۱۲	۳۵
قمار		۳۶
امتحان بچیزی		۳۷
تدلیس ماشطه		۳۸
کمک ظالم		۳۹
حفظ کتاب ضلال		۴۰
نسخه برداشتن از توریة و انجیل		۴۱
هجو مؤمنین		۴۲
تغزل بزن مؤمنه	۱۳	۴۳
سحر		۴۴
		۴۵
کهانت		۴۶
اخبار بنجوم		۴۷
شعبده		۴۸
قیافه	۱۴	۴۹

	صفحه	ماده
فروش قرآن		۵۰
		۵۱
اجرت کاتب قرآن		۵۲
دزدی و خیانت		۵۳
		۵۴
		۵۵
		۵۶
طواف در لباس و محمول غصبی	۱۵	۵۷
کم دادن و زیاد گرفتن		۵۸
رشوه		۵۹
قسم پنجم		
آنچه بر انسان واجب است		۶۰
اجرت بر مستحبات غسل و غیره		۶۱
اجرت اذان		۶۲
اجرت قضاوت		۶۳
اجرت عقد نکاح		۶۴
اجرت امامت و شهادت		۶۵
خاتمه در احکام چند	۱۶	۶۶
تلقی رکبان		۶۷
نجش	۱۶	۶۷

	صفحه	ماده
احتکار	۱۷	۶۸
نثار در عروسیها		۶۹
یکی مالی بدهد که بقبیله قسمت نماید		۷۰
ولایت از طرف عادل	۱۸	۷۱
ولایت از طرف ظالم		۷۲
جایزه و انعام ظالم		۷۳
مقاسمه خراج و زکوة		۷۴
اگر حلالی بحرام مخلوط شود	۱۹	۷۵
در اجیر خاص		۷۶
حق المارّه		۷۷
قیمت کفن و آب غسل و بدل	۲۰	۷۸
برداشتن پدر از مال پسر بالغ		۷۹
ولایت پدر در پسر صغیر		۸۰
برداشتن پدر فقیر از مال پسر دارا		۸۱
برداشتن پسر از مال پدر		۸۲
برداشتن مادر از مال پسر بالغ کبیر		۸۳
قرض مادر از اولاد صغیر		۸۴
برداشتن زن از مال شوهر		۸۵
		۸۶
برداشتن دختر و شوهر و غیره نان خورشی	۲۱	۸۷

	صفحه	ماده
برداشتن شوهر از مال زن	۲۱	۸۸
زن مالی بشوهر بدهد که منتفع شود		۸۹
فصل دوم در آداب تجارت		
مستحبات تجارت		۹۰
مکروهات تجارت	۲۲	۹۰
معامله ایکه پیغمبر اکرم ص نهی فرموده اند	۲۳	۹۱
مقصد دوم		
صیغه بیع	۲۵	۹۲
اینکه بیع بزبان منعقد نمیشود		۹۳
طرز صیغه		۹۴
بیع معاطاة	۲۶	۹۵
شرایط صیغه		۹۶
		۹۷
		۹۸
		۹۹
		۱۰۰
خرید با عقد فاسد	۲۷	۱۰۱
فصل سوم در طرفین عقد		
شرایط متعاقدان		۱۰۲
عقد اطفال مست و غیره		۱۰۳
عدم شرط اسلام بایع و مشتری	۲۸	۱۰۴

	صفحه	ماده		صفحه	ماده
شرط اسلام مشتری	۲۸	۱۰۵	اقرار مشتری برا شاعرث	۳۴	۱۲۷
بندهٔ ذمی اکر مسلمان شود		۱۰۶			۱۲۸
	۲۹	۱۰۷	فروش چیزیکه مسلمان مالک نشود ممنوع		۱۲۹
		۱۰۸	در میوه کدبان زکوة تعلق کرفته		۱۳۰
		۱۰۹	در کوسفندیکه زکوة تعلق کرفته	۳۵	۱۳۱
		۱۱۱	در ولایت ولی و ولایت نسب و ولا		۱۳۲
		۱۱۲			۱۳۳
	۳۰	۱۱۳	ولایت حاکم و امین حاکم		۱۳۴
در خرید و فروش بنده		۱۱۴	تصرف وصی بعد از مرگ موصی		۱۳۵
شرط فروشنده		۱۱۶	قبض وصی از مال موصی علیه		۱۳۶
وجود اجازه دهنده در موقع عقد	۳۱	۱۱۷	تصرف وکیل		۱۳۷
فروش مال طفل		۱۱۸		۳۶	۱۳۸
وقت انعقاد		۱۱۹	تولی وصی عقد را		۱۳۹
فروش مال بد بر بیع فضولی		۱۲۰	فروش ولی		۱۴۰
سکوت حضور در اجازه عقد		۱۲۱	در فروش دو نفر وکیل		۱۴۱
هرگاه عقدی فسخ شود	۳۲	۱۲۲			۱۴۲
اکر مشتری جاهل غصب باشد		۱۲۳	فصل سوم در عوض		
اکر مال در دست خریدار تلف شود		۱۲۴	شرایط آنچه بر آن عقد واقع شود	۳۷	۱۴۳
اکر کسی ملک خود بکری اصفقد بفروشد	۳۳	۱۲۵	دیدن مکیل و موزون و معدود	۳۸	۱۴۴
		۱۲۶	اعتبار کیل مجهول		۱۴۵

	صفحه	ماده		صفحه	ماده
اکر وزن غیره متعدد باشد	۳۸	۱۴۶	اکر کوسفندی را از کله بفروشد	۴۴	۱۶۶
دیدن زمین و پارچه		۱۴۷	اکر ماهی را بفروشد		۱۶۷
اکر یکی از خریدار و فروشنده کیل و غیره را نشناسد	۳۹	۱۴۸	اکر نوعی از زمین یا جامه را بفروشد		۱۶۸
اکر مراد از مبیع طعم و بو باشد		۱۴۹	خرید جزء معلوم النسبه		۱۶۹
معامله کور و بینا		۱۵۰	فروش صاعی از خرمنی		۱۷۰
اکر آزمایش مبیع سبب فساد آن شود		۱۵۱	ایهام راه	۴۳	۱۷۱
معامله مشک	۴۰	۱۵۲	اکر زمینی را با حقوقش بفروشد		۱۷۲
فروش اشیاء مباحه		۱۵۳	اکر مالی بحکم خریدار یا فروشنده یا شخص ثالثی فروخته شود	۴۴	۱۷۳
فروش اراضی خراجیه		۱۵۴	کفایت دیدن مال از توصیف		۱۷۴
فروش خانهای مکه		۱۵۵	فروش ماهی در نی زار	۴۵	۱۷۵
در بیرون آمدن آب چاه		۱۵۶	فروش شیر در پستان		۱۷۶
کسیکه نهری بکند آب ببندارد		۱۵۷	فروش پوست و پشم در بدن کوسفند		۱۷۷
در ظهور معدن		۱۵۸	فروش بچه در شکم کوسفندان		۱۷۸
تمامیت ملک		۱۵۹	فروش لشه		۱۷۹
فروش کنیزیکه از آقا بچه دارد	۴۱	۱۶۰	فروش هر مجهولی		۱۸۰
بیع رهن		۱۶۱	اکر مجهولی بمعلومی ضمیمه شود		۱۸۱
فروش بنده کریخته با ضمیمه		۱۶۲	دیدن بعضی از مبیع	۴۶	۱۸۲
اکر مال غصبی با صاحبان بفروشد		۱۶۳	دیدن ظاهر خرمن خربزه و غیره		۱۸۳
اکر مشتری چیزی بخرد که تسلیم بعد از زمانی ممکن باشد		۱۶۴	اکر کندمی بفروشد و نمونه را بنماید		۱۸۴
اکر چیزی بفروشد و از تسلیم عاجز باشد	۴۲	۱۶۵	اکر مال دیده نشده را بفروشد		۱۸۵

	صفحه	ماده
عدم احتیاج بدیدن یا وجود ذکر وصف	۴۷	۱۸۶
اگر مالی برای بایع و مشتری وصف شود		۱۸۷
اگر بعضی از متاع را دید وصف باقی را		۱۸۸
کسر ظرف		۱۸۹
اگر یکبها آنکه درهم بفروشد	۴۸	۱۹۰
اگر بهای یک درهم از قرار بیست درهم یک دینار بفروشد		۱۹۱
اگر مالی را بضعف بها بفروشد		۱۹۲
اگر خمی تا بفروشد		۱۹۳
فصل اول در بیع حیوان		
مطلب اول در انسان		
انسان بواسطه کفر اصلی	۴۹	۱۹۴
عیوبات ذریه مملوک		۱۹۵
طفل دار الحرب		۱۹۶
طفل دار الاسلام		۱۹۷
طفل بادو حربی که در دار مسلم باشد		۱۹۸
اگر کسی اقرار برقیت کرد		۱۹۹
مالک شدن زن مرد منسوبین را	۵۰	۲۰۰
مالک شدن زن		۲۰۱
رضاع		۲۰
مالکیت نزدیکان		۲۰

	صفحه	ماده
مالک شدن زن و شوهر دیگری را	۵۰	۲۰۴
مطلب دوم در احکام		
معامله بعضی از حیوان	۵۱	۲۰۵
		۲۰۶
		۲۰۷
		۲۰۸
		۲۰۹
		۲۱۰
شریکی که بدیگری بگوید فایده برای هر دو و خسران برای تو باشد	۵۲	۲۱۱
عیب حیوان بعد از قبض و قبل از قبض		۲۱۲
تلف حیوان در خیار بعد از قبض		۲۱۳
رد حیوان بواسطه عیب سابق		۲۱۴
حمل حیوان		۲۱۵
اگر بگوید حیوانی را با خانه شراکت من بخر	۵۳	۲۱۶
مالکیت بنده		۲۱۷
اگر بنده بگوید مرا بخر	۵۴	۲۱۸
اگر کنیز را بفروشید		۲۱۹
وطی کنیز حامل		۲۲۰
وطی زن متولد از زنا	۵۵	۲۲۱
دیدن زن مملوک قیمت خود را		۲۲۲
جدا کردن بچه از مادر		۲۲۳
کسیکه بنده میخرد		۲۲۴

	صفحه	ماده
فصل دوم در بیع ثمر و میوه		
فروش میوه نخل	۵۵	۲۲۵
در صحت بیع میوه	۵۶	۲۲۶
فروش میوه سایر درختها		۲۲۷
فروش سبزی آلات		۲۲۸
فروش زراعت	۵۷	۲۲۹
حاصل اگر بعد از بریدن ریشه داشته باشد		۲۳۰
فروش زراعت بشرط قصیل		۲۳۱
بتکلیف فروشنده و خریدار میوه	۵۸	۲۳۲
اگر درختی بفروشد با استثنای میوه		۲۳۳
آبیاری درخت میوه		۲۳۴
		۲۳۵
اگر میوه را پیش از رسیدن قطع نماید	۵۹	۲۳۶
فروش میوه ظاهر با غیر آن		۲۳۷
استثنای میوه یک درخت		۲۳۸
استثنای حصه از میوه مشاعا		۲۳۹
اگر میوه بعد از تحویل بمشتری فاسد شود	۶۰	۲۴۰
اگر بعضی میوه قبل از قبض تلف شود		۲۴۱
اگر اجنبی میوه را تلف نماید		۲۴۲
تلف مشتری		۲۴۳
آبیاری میوه		۲۴۴

	صفحه	ماده
اگر از بی آبی میوه تلف شود	۶۰	۲۴۵
فروش میوه و زراعت بنقد و جنس	۶۱	۲۴۶
عرایا		۲۴۷
		۲۴۸
	۶۲	۲۴۹
		۲۵۰
		۲۵۱
		۲۵۲
فروش خرمنی بخرمن دیگر		۲۵۳
قبول شریکی حصه رفیق خود را	۶۳	۲۵۴
فروش مشتری میوه را بزیادتر یا کمتر		۲۵۵
اگر سبزی بچینی متجدد ممزوج شود		۲۵۶
عوض عریه		۲۵۷
فروش آنچه مستورات		۲۵۸
آنچه بعد از بریدن زراعت سبز شود		۲۵۹
از خرمن اگر دانه بیفتد	۶۴	۲۶۰
فصل سوم در صرف		
صرف و شرایط آن		۲۶۱
		۲۶۲
		۲۶۳
		۲۶۴
		۲۶۵

عنوان	صفحه	ماده
اکر زمانی بنا باشد که طلب داده بدراهم مبدل شود	۶۵	۲۶۶
خوبی وبدی نقود		۲۶۷
زیادتی با اختلاف جنس		۲۶۸
طلا ونقره مغشوش		۲۶۹
خاک معدن طلا ونقره	۶۶	۲۷۰
اعتبار طلای روی ونقره قلع		۲۷۱
آنچه از طلا ونقره زرگری شود		۲۷۲
خاک زرگری		۲۷۳
چیزیکه بیکی از طلا ونقره مزین شود		۲۷۴
تشخیص قیمت		۲۷۵
ظهور عیب در ثمن یا مثمن		۲۷۶
کم وزیاد نرخ	۶۹	۲۷۷
اکر یکی از دو نقد تلف شود		۲۷۸
اکر در وزن نقصانی شود		۲۷۹
اکر دو نفر بذمه هم پول طلا ونقره داشته باشند تبدیل نمایند	۷۰	۲۸۰
اکر بابت دیناری درهم بخرد	۷۱	۲۸۱
خرید ودیعه	۷۲	۲۸۲
معامله درهم بدرهم باشرط ساختن انکشتر	۷۳	۲۸۳

مقصد چهارم انواع بیع

فصل اول

عنوان	صفحه	ماده
نقد	۷۳	۲۸۴
کالی بکالی		۲۸۵
نسیه		۲۸۶
سلف		۲۸۷

مطلب اول

نقد ونسیه

عنوان	صفحه	ماده
اقتضای عقد		۲۸۸
شرط مدت		۲۸۹
تعیین وقت مجهول		۲۹۰
فروش چیز واحدی به دو قیمت		۲۹۱
فروش مالی بنسیه	۷۴	۲۹۲
		۲۹۳
		۲۹۴
عدم پرداخت قیمت در مدت معینی		۲۹۵
		۲۹۶

مطلب دوم

در سلف

شرایط آن

اول

عقد

عنوان	صفحه	ماده
در انچه در عقد لابد است	۷۵	۲۹۷
دوم شناختن صنف آن		۲۹۸
وجود لفظیکه دلالت بر حقیقت داشته باشد	۷۶	۲۹۹
	۷۷	۳۰۰
در جواهر ومرواریدهای کوچک		۳۰۱
آنچه ضبط اوصافش ممکن باشد		۳۰۲
در دو جنس مختلف	۷۸	۳۰۳
در چیزهائیکه اجزاء مقصود آنها مخلوط هستند		۳۰۴
در انچه ضبط اوصافش ممکن نباشد	۷۹	۳۰۵
در حیوان		۳۰۶
هرچه بدرجه کثرت قرار داده میشود		۳۰۷
در سن غلام		۳۰۸
اکر در سن نوع مختلف شود	۸۰	۳۰۹
در شتر		۳۱۰
در اسب		۳۱۱
در پرنده‌ها		۳۱۲
قاطر والاغ		۳۱۳
در خرما		۳۱۴
در کندم وحبوبات		۳۱۵

عنوان	صفحه	ماده
در عسل	۸۱	۳۱۶
در روغن		۳۱۷
در سرشیر وشیر		۳۱۸
در جامه		۳۱۹
اکر جنسی بدانه شرط نماید		۳۲۰
در پشم	۸۲	۳۲۱
در ارزیز واهن		۳۲۲
در ظروف		۳۲۳
در دواها وعقاقیر	۸۳	۳۲۴

شرط سوم

در کیل ووزن

عنوان	صفحه	ماده
در انچه قابل کیل ووزن است		۳۲۵
انچه بکیل درمیابد وزنا		۳۲۶
در کیل عمومیت شرط است	۸۴	۳۲۷
فروش نی وهیزم واب		۳۲۸
شرط قیمت		۳۲۹
اقسام سلف		۳۳۰

شرط چهارم

در کرفتن قیمت در مجلس

عنوان	صفحه	ماده
کرفتن قیمت	۸۵	۳۳۱

	صفحه	ماده		صفحه	ماده
قیمت را اگر بخدمت بنده قرار دهند	۸۵	۳۳۲	وجود مال سلفی در سر عقد	۸۹	۳۴۹
					۳۵۰
تعیین شرط ثبت		۳۳۳			
			اگر تحصیل آن محتاج بزحمت باشد		۳۵۱
در عیب قیمت		۳۳۴			
اگر قیمت را حواله بدهد	۸۶	۳۳۵	اگر بعد از سلم مال نایاب شود	۹۰	۳۵۲
اگر قیمت را از بابت حق ذمه قرار بدهد		۳۳۶	اگر بعضی را مشتری بگیرد		۳۵۳
اگر نصف قیمت فوری و نصف دیگر بعد باشد		۳۳۷	اگر عجز فروشنده واضح شود		۳۵۴
شرط پنجم			**بحث دوم**		
			احکام سلم		
آنچه بسلم فروخته میشود باید قرض باشد	۸۷	۳۳۸			
			ذکر محل تسلیم		۳۵۵
شرط ششم					
		۳۳۹	اگر محل را شرط نمایند		۳۵۶
در تعیین مدت					
		۳۴۰	اگر قید محل ننمایند	۹۱	۳۵۷
		۳۴۱	اگر طرفین در صحرا باشند		۳۵۸
	۸۸	۳۴۲	فروش مال بطور وصف		۳۵۹
		۳۴۳			۳۶۰
		۳۴۴			۳۶۱
		۳۴۵	خرید گندم		۳۶۲
		۳۴۶			۳۶۳
	۸۹	۳۴۷	خرید خرما		۳۶۴
		۳۴۸	حد نقص کیل و وزن	۹۲	۳۶۵
					۳۶۶
			اندازه کیل		
شرط هفتم					

	صفحه	ماده		صفحه	ماده
فروش سلف	۹۲	۳۶۷	اگر فروشنده در قیمت عیب بیابد	۹۶	۳۸۶
شرط در مال سلفی		۳۶۸	اگر مستحقاً للغیر درآید		۳۸۷
خرید گوسفند با پشم بز		۳۶۹	اگر دو چیز را بیک صفقه بیک قیمت بفروشد		۳۸۸
شرط در جامه و خرما		۳۷۰	شرط رهن یا ضمانت		۳۸۹
فروع			اگر مال سلم را مصالحه کرد	۹۷	۳۹۰
تسلیم متاع موصوف	۹۳	۳۷۱	**فصل دوم**		
اختلاف در آنچه باید تسلیم شود		۳۷۲	**در مرابحه**		
اختلاف در شرط وعده		۳۷۳	تعریف مرابحه		۳۹۱
اختلاف در زیادتی		۳۷۴			۳۹۲
اختلاف در زمان		۳۷۵			۳۹۳
اختلاف در ادای مال		۳۷۶	اگر جهت نسبت سود بمال		۳۹۴
اختلاف در گرفتن قیمت	۹۴	۳۷۷	اگر فروشنده در مال عملی نکرده باشد	۹۸	۳۹۵
اختلاف بعد از اتفاق		۳۷۸	اگر بگوید با آنچه برای من تمام شده بتو فروختم		۳۹۶
اگر بگوید قیمت را گرفته بتو رد کردم		۳۷۹	اگر ارش عیب را بگیرد	۹۹	۳۹۷
وجوب قبول خریدار		۳۸۰	قیمت نمای تازه		۳۹۸
اگر فروشنده بیشتر بدهد		۳۸۱	حفظ امانت		۳۹۹
اگر فروشنده غیر جنس بدهد	۹۵	۳۸۲	اگر از فروشنده قیمتی اسقاط شده باشد		۴۰۰
اگر قبل از وعده جنس بدهد		۳۸۳	خرید هر جزء با تقسیم قیمت با جزاء		۴۰۱
اگر نصرانی شراب پیش فروش کند		۳۸۴	اگر قیمت مالی را بدلال بگوید	۱۰۰	۴۰۲
برائت ذمه فروشنده	۹۶	۳۸۵	**در تولیه**		

	صفحه	ماده
تولیه	۱۰۰	۴۰۳
		۴۰۴
در مواضعه		
مواضعه	۱۰۱	۴۰۵
فروع		
فروش متاع بعد از گرفتن		۴۰۶
شرط خرید در حال فروش		۴۰۷
فروش متاع بشاگرد وخرید از او		۴۰۸
اگر دروغ فروشنده ظاهر شود		۴۰۹
اگر جامه را بخرد و بفروشد	۱۰۲	۴۱۰
هرگاه دو نفر جامه بخرند		۴۱۱
اگر دو نفر متاعی را هر کدام نصف بخرد		۴۱۲
اگر متاعی را تولیه بفروشد	۱۰۳	۴۱۳
فصل سوم در ربا		
مطلب اول در محل ربا		
شرط اول همجنس بودن		
اگر ثمن و مثمن مختلف باشند		۴۱۴
داد و ستد پیش از تفرق	۱۰۴	۴۱۵
فروش دو جنس بیکدیگر بطور نسیه		۴۱۶
ربا در غیر بیع		۴۱۷

	صفحه	ماده
ضابط اتفاق جنس	۱۰۴	۴۱۸
		۴۱۹
		۴۲۰
		۴۲۱
	۱۰۵	۴۲۲
آنچه از طلا و نقره میسازند		۴۲۳
در گوشتها		۴۲۴
در شیر و روغن و سرکه		۴۲۵
روغن	۱۰۶	۴۲۶
خوب و بد یک متاع		۴۲۷
طلا و مسکوکات		۴۲۸
شرط دوم		
در کیل و وزن		
ربا در مکیل و موزون		۴۲۹
دو چیز که کیل و وزن استعمال نشود		۴۳۰
نقد بر کیل و وزن		۴۳۱
ربا در آب و خاک	۱۰۷	۴۳۲
مراد از جنس		۴۳۳
فروع		
اگر متاع بواسطه صنعت از وزن بیرون شود		۴۳۴

	صفحه	ماده
فروش چیزی که بوزن در نمی‌آید	۱۰۷	۴۳۵
اگر عوض و معوض در حکم یکجنس باشند		۴۳۶
فروش نان بنان		۴۳۷
سرکه بسرکه	۱۰۸	۴۳۸
مطلب دوم		
در احکام		
آنچه دو حالت داشته باشد		۴۳۹
اگر یکی از دو عوض شامل دو جنس ربوی باشد		۴۴۰
اگر یکی از دو عوض مشتمل دیگری باشد	۱۰۹	۴۴۱
فروش گوشت بحیوان		۴۴۲
فروش مرغ تخم دار		۴۴۳
فروش میش شیر دار		۴۴۴
فروش کیل گندم بمثلش		۴۴۵
معاوضه دو چیز مختلف الجنس		۴۴۶
مواضعه که ربا نیست و هست	۱۱۰	۴۴۷
		۴۴۸
قسمت		۴۴۹
آنچه بر گیرنده ربا واجب است		۴۵۰
مقصد پنجم		
در لزوم بیع		

	صفحه	ماده
لزوم بیع	۱۱۱	۴۵۱
فصل اول		
در خیار		
مطلب اول در اقسام خیار		
خیار مجلس		۴۵۲
		۴۵۳
	۱۱۲	۴۵۴
		۴۵۵
		۴۵۶
اگر یکی از طرفین معامله فوت شود		۴۵۷
اگر یکی از طرفین را از اختیار منع نمایند	۱۱۳	۴۵۸
اگر یکی از طرفین دیوانه شود		۴۵۹
اگر طرفین متفقا بپا خیزند		۴۶۰
خیار حیوان	۱۱۴	۴۶۱
		۴۶۲
خیار شرط		۴۶۳
	۱۱۵	۴۶۴
		۴۶۵
اختلاف مدت		۴۶۶
مشتری باید وقتی قیمت را میگیرد عوض بدهد		۴۶۷

	صفحه	ماده		صفحه	ماده
فسخ معامله	۱۱۵	۴۶۸	خیار شرط در عقود	۱۱۹	۴۸۶
اگر خیار شرط مبهم بماند		۴۶۹	انواع خیار عیان ودشه		۴۸۷
شرط خیار در آزادی جنیا	۱۱۶	۴۷۰	اگر هدف رد بواشر رفع شود		۴۸۸
خیار در مترافی		۴۷۱	اگر مشتری معامله را فسخ نماید	۱۲۰	۴۸۹
خیار غبن		۴۷۲	اگر مبیع قبل از کرفتن تلف شود		۴۹۰
		۴۷۳	فسخ معامله کنیز		۴۹۱
		۴۷۴	صحت عقود		۴۹۲
خیار تاخیر ثمن	۱۱۷	۴۷۵	تصرفات خریدار در موضع خیار		۴۹۳
		۴۷۶	اگر خریدار در مدت خیار مبیع را بفروشد	۱۲۱	۴۹۴
		۴۷۷	فروع		
		۴۷۸	خیار بتلف مال		۴۹۵
		۴۷۹	اگر ثمن قیمت در مدت خیار		۴۹۶
	۱۱۸	۴۸۰	فروش بوصف		۴۹۷
خیار رویت		۴۸۱	اگر خیار برای اجنبی شرط شود	۱۲۲	۴۹۸
		۴۸۲	شرط خیار در ملک بعد از مدت معین		۴۹۹
		۴۸۳	اگر مشتری بخیار فسخ معامله کند		۵۰۰
		۴۸۴	فصل دوم		
		۴۸۵	در عیب		
مطلب دوم			مطلب اول		
در احکام			خفیف عیب	۱۲۳	۵۰۱
				۱۲۴	۵۰۲

	صفحه	ماده		صفحه	ماده
مطلب دوم در احکام			در بنده لبیس	۱۲۸	۵۲۱
آنچه از صفات مشتری شرط نماید	۱۲۴	۵۰۳	نقص بد پیش		۵۲۲
		۵۰۴	اگر وصف مبیع زایل شود	۱۲۹	۵۲۳
اگر در کنیز شرط نماید	۱۲۵	۵۰۵	رد مبیع با تفرق		۵۲۴
اگر در حیوان شرط نماید		۵۰۶	نقص بد در کاو و شتر		۵۲۵
		۵۰۷	اگر شیر در پستان میش جمع شود		۵۲۶
		۵۰۸	امتحان نقص بد		۵۲۷
الحاق عقد		۵۰۹	اگر مشتری نقص بد را بداند		۵۲۸
اگر فروشنده از عیوب تبری نماید	۱۲۶	۵۱۰	اگر مشتری بنقص بد آگاه شد		۵۲۹
اگر مشتری عملی در مال معیوب نماید		۵۱۱	اگر مشتری بنقص بد راضی شد	۱۳۰	۵۳۰
آگاهی مشتری بعیب		۵۱۲	شرط زیادتی شیر در مادیان و ماچه الغ		۵۳۱
اگر دو چیز را صفقة خرید		۵۱۳	اگر میش بجور اکه اطرافش پر شود		۵۳۲
اگر دو مشتری صفقة مالی بخرند	۱۲۷	۵۱۴	اگر میش نقص بد شده بمیرد		۵۳۳
اگر بدو نفر بفروشد		۵۱۵	مطلب چهارم		
اگر از دو نفر بخرد		۵۱۶	در لواحق		
وصف ارش		۵۱۷	اگر ادعا نماید که از عیب تبری کرده		۵۳۴
اگر حیوانی نزد مشتری آبستن شود		۵۱۸	در فوریت خیار عیب	۱۳۱	۵۳۵
اگر بنده را بکسی بفروشد	۱۲۸	۵۱۹	در فسخ معامله		۵۳۶
اگر زن خود را بخرد		۵۲۰	اگر عیب قبل از قبض حادث شود		۵۳۷
مطلب سوم			اگر در باقیمانده مال عیبی حادث شد		۵۳۸

	صفحه	ماده		صفحه	ماده
اکر عیب قدیم حادث شود	۱۳۱	۵۳۹	سوم		
اکر مبیع زیاد شود	۱۳۲	۵۴۰	درخانه	۱۳۶	۵۵۳
اکر وکیل چیز معیوبی بفروشد		۵۴۱			۵۵۴
اکر کنیز را بشرط بکارت بخرد		۵۴۲		۱۳۷	۵۵۵
اکر مالی را بواسطهٔ عیب رد کرد	۱۳۳	۵۴۳			۵۵۶
اکر مال را بواسطهٔ خیار رد کرد		۵۴۴			۵۵۷
اکر ذبوحه بمسای خود فروخته شود		۵۴۵			۵۵۸
مقصد ششم			در الواح دکاکین		۵۵۹
در احکام عقد			راه خانه		۵۶۰
فصل اول			چهارم		
در آنچه در مبیع مندرج است			در قریه و دهکده	۱۳۸	۵۶۱
اول در زمین					۵۶۲
آنچه در زمین مندرج است	۱۳۴	۵۴۶			۵۶۳
در سنك زمین	۱۳۵	۵۴۷	پنجم		
	۱۳۶	۵۴۸	در درخت		۵۶۴
دوم					۵۶۵
در بستان و باغ		۵۴۹			۵۶۶
		۵۵۰		۱۳۹	۵۶۷
		۵۵۱			۵۶۸
راه و شرب		۵۵۲	میوهٔ مؤبره		۵۶۹

	صفحه	ماده		صفحه	ماده
اکر کسی میوه بخرد	۱۳۹	۵۷۰	مطلب اول		
اکر میوه مؤبر نباشد		۵۷۱	در حقیقت تسلیم	۱۴۴	۵۸۶
فروع			در قبض مال	۱۴۵	۵۸۷
اکر میوه بعد از فروش درخت ظاهر شود	۱۴۰	۵۷۲	در شرط تسلیم		۵۸۸
اکر مقصود کل باشد		۵۷۳	قبض مبیع		۵۸۹
وصف تأبیر		۵۷۴	اجرت کیل و وزن	۱۴۶	۵۹۰
اکر بعضی خرما را تأبیر کرده باشد		۵۷۵	در دلال		۵۹۱
شاخهٔ خشک درخت	۱۴۱	۵۷۶			۵۹۲
اکر عوض در کمی بدرخت برای فائدهٔ میوه باشد		۵۷۷	مطلب دوم		
در میوهٔ درخت خرما		۵۷۸	در حکم قبض		۵۹۳
اکر زمینی را بفروشد و در آن زراعت باشد	۱۴۲	۵۷۹		۱۴۷	۵۹۴
در ریشه‌های مضر		۵۸۰			۵۹۵
اکر برای زراعت تهیه باشد		۵۸۱			۵۹۶
در معادن	۱۴۳	۵۸۲			۵۹۷
چاه و چشمه		۵۸۳	فروش آنچه در دست دایه و بعد ودیعه است		۵۹۸
اکر یک درخت خرما را استثنا نماید		۵۸۴	اکر آنچه میراث حصه بفروشد	۱۴۸	۵۹۹
ششم			اکر یکی از طرفین آنچه قبض کرده فروخت و حق دیگری تلف شد		۶۰۰
در بنا	۱۴۴	۵۸۵	اقتضای اطلاق معامله		۶۰۱
فصل دوم			شرط سکنای خانه و سواری حیوان		۶۰۲
در تسلیم			اکر آنچه فروخته پیش از قبض خریدار تلف شود	۱۴۹	۶۰۳

	صفحه	ماده
تلف خریدار مبیع را	۱۴۹	۶۰۴
اگر هبه بابت اجنبی معیوب شود		۶۰۵
اگر عیب بواسطه آفت باشد		۶۰۶
هرگاه اگر بعضی از آن تلف شود		۶۰۷
اگر سقف خانه خراب شود	۱۵۰	۶۰۸
اگر آنچه خرید زیاد تر داد		۶۰۹
اگر ادعا کند که مال نقصان دارد		۶۱۰
اگر گندم جو در عراق سلما فروشد		۶۱۱
فروع		
اگر قبل از قبض و بعد از عقد نماء حاصل شود	۱۵۱	۶۱۲
اگر مبیع پیش از قبض بغیر آن مخلوط شود		۶۱۳
اگر مبیع پیش از دریافت غصب شود		۶۱۴
فصل سوم		
در شرط	۱۵۲	۶۱۵
اقسام شرط		۶۱۶
ضابط شرط	۱۵۳	۶۱۷
شرط جایز		۶۱۸
	۱۵۴	۶۱۹
		۶۲۰
شرط خسارت با فروشنده		۶۲۱

	صفحه	ماده
فروع		
شرط مدتیکه طرفین قبل از آن معلوم شوند	۱۵۴	۶۲۲
شرط مدت مجهول		۶۲۳
شرط رهن		۶۲۴
شرط تعیین کفیل		۶۲۵
شرط شهود	۱۵۵	۶۲۶
اگر رهینه غیر مبیع باشد		۶۲۷
اگر در شرط رهن و کفیل اخلال نماید		۶۲۸
اگر شاهدین از تحمل شهادت امتناع نمایند		۶۲۹
اگر رهینه تلف شود		۶۳۰
اگر حمل چهارپا را شرط کند		۶۳۱
اگر مبیع متساوی الاجزاء را بفروشد	۱۵۶	۶۳۲
اگر مبیع مختلف الاجزا باشد و کم بیاید		۶۳۳
اگر زمینی که فروخته کم بیاید		۶۳۴
اگر مبیع زیاد بیاید		۶۳۵
اگر ده ذرع از زمین بفروشد	۱۵۷	۶۳۶
اگر بگوید نصیب خود را از این خانه فروختم		۶۳۷
شرط مقتضی جهالت عوضین		۶۳۸
اگر آنچه فاسداً خریده بغیر فروشد	۱۵۸	۶۳۹
		۶۵۰

	صفحه	ماده
جمع شدن دو چیز و زیاد تر در یک عقد	۱۵۹	۶۴۱
فروش روغن با ظرفش		۶۴۲
فصل چهارم		
اقتضای اطلاق عقد		۶۴۳
اگر در نقد و وصف آنچه تعیین کرده اند اختلاف نمایند	۱۶۰	۶۴۴
اگر در تأجیل ثمن و تعجیل آن اختلاف نمایند	۱۶۲	۶۴۵
فروع		
اگر در قیمت مال تلف شده اختلاف نمایند	۱۶۳	۶۴۶
اگر مبیع را اقاله کرده اند		۶۴۷
اگر بگوید من وقت فروش کودک بودم	۱۶۴	۶۴۸
اگر بگوید این مال را بمن هبه کردی		۶۴۹
اگر بگوید بنده که قیمت آن و عده داشت بمن رد کردی		۶۵۰
خاتمه	۱۶۵	۶۵۱
در اقاله	۱۶۵	۶۵۲
		۶۵۳
		۶۵۴
کتاب قضاء و شهادات		
مقصد اول در ترتیب و عزل		
فصل اول در ترتیب قضا		
تولیه		۱

	صفحه	ماده
اگر مجتهد اجنبی بحکم بعضی از رعیت راضی شوند	۲	۲
تفاوت فقیه در غیبت امام	۳	۳
اگر قضاة متعدد باشند		۴
اگر یکی از قضاة افضل باشد		۵
اگر یکی افضل و دیگری زاهدتر باشد		۶
عدول بمفضول در حضور امام		۷
کسیکه شرایط بر خود اعتماد داشته باشد		۸
مأموریت قضاة	۴	۹
اگر اشخاص جامع الشرایط متعدد باشند		۱۰
اگر جامع الشرایط یکی باشد		۱۱
در بذل مال برای تولیت قضاء		۱۲
ولایت از طرف ظالم		۱۳
اگر کسی متعین برای قضاوت باشد	۵	۱۴
لزوم قرار خلیفه		۱۵
ثبوت ولایت قاضی		۱۶
حکم قاضی تحکیم		۱۷
در تولیت قاضی	۶	۱۸
الفاظیکه قضاوت بآنها منعقد میشود		۱۹ ۲۰
فصل دوم		
در صفات قاضی		

	صحیفه	ماده
شرط قاضی	۷	۲۱
		۲۲
		۲۳
اگر بر قاضی فراموشی غلبه نماید		۲۴
در عالم بودن قاضی بنوشتن و بنای او	۸	۲۵
اگر شرایط متعذر باشد		۲۶
تعدد قضاة در یک شهر		۲۷
اگر چند قاضی در یک شهر مستقل باشند		۲۸
اگر مصلحت تولیت کسیرا اقتضا نماید		۲۹
کسیکه شهادتش قبول نمیشود		۳۰
حاکم بودن یکی از متنازعین	۹	۳۱
اگر متعین برای قضاوت نباشد		۳۲
گرفتن روزی برای قاضی متعین		۳۳
گرفتن حق الجعاله از متحاکمین		۳۴
اجرت شاهد		۳۵
روزی گرفتن از بیت المال برای بعضی اشخاص	۱۰	۳۶
خاتمه		
شرایط اجتهاد		۳۷
	۱۲	۳۸
		۳۹

	صحیفه	ماده
در تجزی اجتهاد	۱۲	۴۰
فصل سوم در عزل قاضی		
امر اول		۴۱
امر دوم	۱۳	۴۲
		۴۳
		۴۴
	۱۴	۴۵
		۴۶
اگر قاضی بعد از عزل بگوید که چنان حکم کرده ام		۴۷
اگر قاضی بحکمی با شهادت عادلی شهادت دهد		۴۸
اگر کسی بر قاضی معزول ادعای رشوه نماید		۴۹
اگر کسی بگوید مالی که از من بشهادت فاسق گرفته شده	۱۵	۵۰
اگر بگوید قاضی بشهادت فاسق بر من حکم کرده		۵۱
اگر نایب قاضی معزول بگوید مال را در مقابل اجرت گرفته ام		۵۲
اگر بعد از شنیدن شاهد و دادن حکم قاضی معزول شود	۱۶	۵۳
مقصد دوم		
در چگونگی حکم		
فصل اول		
در آداب حکم		۵۴
	۱۷	۵۵

	صحیفه	ماده
	۱۷	۵۶
		۵۷
		۵۸
	۱۸	۵۹
در آزادی محبوس		۶۰
اگر محبوس بگوید من خصمی ندارم		۶۱
نظر در اوصیا و اموال اطفال	۱۹	۶۲
نظر در امنای حاکم		۶۳
نظر در جوائز و مالهای گم شده	۲۰	۶۴
حضور علماء در وقت صدور حکم		۶۵
اگر مالی بخطای قاضی تلف شود		۶۶
در مفتی و مترجم و غیره	۲۱	۶۷
شرایط مفتی		۶۸
شرایط مترجم		۶۹
اگر در قاضی کری باشد		۷۰
اگر در مجلس قاضی بی ادبی کنند		۷۱
اگر دروغ شاهد ظاهر شود		۷۲
آنچه برای قاضی مکروه است	۲۲	۷۳
فصل دوم		
در تسویه بین مدعی و مدعی علیه		۷۴

	صحیفه	ماده
اگر یکی از دو خصم ادعا نماید	۲۳	۷۵
خطاب قاضی بیکی از دو خصم		۷۶
اگر یکی از دو خصم اظهار ادعا کرد		۷۷
اگر مدعیها زیاد باشند		۷۸
اگر یکی از متخاصمین سبقت ببیان کرد	۲۴	۷۹
اگر دو نفر یکدفعه مبادرت نمایند		۸۰
در مهمانی قاضی		۸۱
در عیادت کردن قاضی و حضور جنازه		۸۲
		۸۳
در رشوه		۸۴
	۲۵	۸۴
در تلقین قاضی بیکی از دو خصم		۸۵
اگر مدعی علیه دعوی مدعی را قطع کند		۸۶
اگر حکم قضیه واضح باشد		۸۷
در شفاعت قاضی		۸۸
در نشستن و ایستادن خصمین		۸۹
فصل سوم		
در مستند قضاء	۲۶	۹۰
		۹۱
اگر قاضی دعوی را نداند		۹۲
اگر قاضی فسق یا دروغ شاهد را بداند		۹۳
اگر بظاهر شاهد حکم نماید	۲۷	۹۴
اگر بدکاره در پنهانی اقرار نماید		۹۵

	صفحه	فائده
در اعتماد قاضی بخط خود	۲۷	۹۶
اگر دو نفر شهادت دهند که قاضی حکم داده		۹۷
حکم قاضی دیگر بحکم قاضی اول	۲۸	۹۸
اگر کسی ادعا نماید که قاضی حکم کرده		۹۹
اگر قاضی بخواهد احتیاط نماید		۱۰۰
فصل چهارم		
در تزکیه شهود		۱۰۱
ا	۲۹	۱۰۲
صفت شاهد تزکیه		۱۰۳
جرح شاهد		۱۰۴
حکم قاضی بعد از آنکه فاسق شود	۳۰	۱۰۵
اگر مدعی بعد از شاهد جرح عزیم را بخواهد		۱۰۶
سؤال از تزکیه شاهد	۳۱	۱۰۷
در جرح و تعدیل		۱۰۸
		۱۰۹
		۱۱۰
اگر عدالت شاهد ثابت باشد	۳۲	۱۱۱
اگر بعد از تزکیه شاهد حاکم شک نماید		۱۱۲
ثبوت جرح و تعدیل		۱۱۳
		۱۱۴

	صفحه	فائده
اگر خصم بشهادت فاسق راضی شود	۳۲	۱۱۵
اگر خصم بعد از آنکه شاهد اعتراف کند		۱۱۶
اگر مدعی علیه اقامه شاهد نماید که شهادت شهود رد شده	۳۳	۱۱۷
فصل پنجم		
در نقض حکم		۱۱۸
		۱۱۹
اگر اجتهاد قاضی قبل از دادن حکم تغییر کند	۳۴	۱۲۰
تتبع قاضی قضایای سابقین را		۱۲۱
اگر قاضی سابق حکمی علیه کسی نموده که نزد او خطا و نزد قاضی تازه صواب باشد		۱۲۲
اگر محکوم علیه تصور نماید که حاکم بنا حق براو بنا حق حکم کرده	۳۵	۱۲۳
تغییر حجر از صفت خود بحکم حاکم		۱۲۴
اگر کسیکه حکم برای او صادر شد بطلان آنرا بداند		۱۲۵
اگر نکاح زنی را شاهد فاسد نماید		۱۲۶
اگر دو شاهد که باطنا فاسق باشند در طلاق شهادت دهند	۳۶	۱۲۷
تتمه		
صورت حکمی که نقض نشود		۱۲۸
اجر حکم میت	۳۷	۱۲۹
در ترتیب قضایای هفتگی		۱۳۰

	صفحه	فائده
فصل ششم		
اگر ادعا کرد بر علیه کسی ادعا نخواهد	۳۷	۱۳۱
تعیین وکیل از جانب مدعی علیه	۳۸	۱۳۲
ادعای بر زنی		۱۳۳
کسیکه از حضور و وکیل امتناع نماید		۱۳۴
اگر مدعی علیه پنهان شد	۳۹	۱۳۵
اگر کسی بر قاضی معزول ادعا نماید		۱۳۶
اگر کسی بر دو شاهد ادعا نماید	۱۳۷	۱۳۷
اگر کسی بر قاضی ادعا داشته باشد	۴۰	۱۳۸
مقصد سوم		
در دعوی و جواب دعوای		
فصل اول		
تعریف مدعی		
اگر زن و شوهر قبل از مقاربت مسلمان شوند	۴۱	۱۴۰
کسیکه نزدش ودیعه باشد		۱۴۱
شرط مدعی		۱۴۲
دعوی بچه و دیوانه و غیره		۱۴۳
شرط دعوی	۴۲	۱۴۴
اگر فسق قاضی یا شاهد را ادعا کند		۱۴۵
اگر منکر بخواهد مدعی را قسم بدهد	۴۳	۱۴۶

	صفحه	فائده
اگر یکی از متخاصمین اقرار خصم را ادعا کند		۱۴۷
شنیدن دعوی نکاح		۱۴۸
		۱۴۹
اگر ادعا نماید که این دختر کنیز من است		۱۵۰
دعوای مجهول	۴۴	۱۵۱
شرط جزم دعوی		۱۵۲
علم بمقدار	۴۵	۱۵۳
فصل دوم		
در جواب		۱۵۴
		۱۵۵
اگر خصم اقرار کند	۴۶	۱۵۶
اگر مدعی نوشتن حکم را خواهش نماید		۱۵۷
اگر مدعی قرار دو شاهد یا اقرار خصم را خواهش نماید		۱۵۸
قیمت کاغذ حکم		۱۵۹
اگر خصم ادعای اعسار نماید		۱۶۰
اگر خصم انکار نماید	۴۷	۱۶۱
اگر منکر قسم بخورد	۴۸	۱۶۲
اگر منکر قسم را بمدعی رد کند	۴۹	۱۶۳
اگر مدعی از منکر قسم را اسقاط نماید		۱۶۴
اگر منکر نکول نماید		۱۶۵
	۵۰	۱۶۶

	صفحه	ماده		صفحه	ماده
اگر منکر سکوت نماید	۵۰	۱۶۷	فصل اول		
فصل سوم			قسمی که موجب برائت ذمت است	۵۵	۱۸۴
					۱۸۵
در کیفیت شنیدن شاهد		۱۶۸	قسم مجوس		
	۵۱	۱۶۹	قسم بغیر اسم خدا		۱۸۶
اگر قاضی در شهادت شهود شک پیدا کند	۵۲	۱۷۰	قسم خوردن ذمی		۱۸۷
اگر شهادت با اصل دعوی وفا نکند		۱۷۱	قسم برای مدعی		۱۸۸
		۱۷۲	آنچه قبل از قسم مستحب است	۵۶	۱۸۹
اگر مدعی بگوید که شاهد دارم لیکن نمیخواهم احضار کنم		۱۷۳	آنچه در قسم کفایت میکند		۱۹۰
اگر مدعی راضی نشد بقسم مدعی علیه قسم بدهم		۱۷۴	سختی در قسم		۱۹۱
اگر مدعی یک شاهد اقامه کرد و قسم خورد	۵۳	۱۷۵	سختی بر کافر		۱۹۲
اگر مدعی دو شاهد عادل اقامه کرد		۱۷۶	اگر کسی از سختی امتناع کند		۱۹۳
اگر مدعی اجر بعاریه یا غصب شاهد اقامه نماید		۱۷۷	اگر بنده ادعای آزادی کند		۱۹۴
در دادن حق ثابت مدعی از مال غائب		۱۷۸	آنچه سبب شاهد قسم ثابت نمیشود	۵۷	۱۹۵
اگر ادعا کند وصیتی برای او شده		۱۷۹	قسم گنگ		۱۹۶
اگر مدعی یک شاهد اقامه کند	۵۴	۱۸۰	محل قسم		۱۹۷
اگر مدعی بگوید که شاهد غایب دارم		۱۸۱	شرط قسم		۱۹۸
اگر شهود از اهل بصیرت باشند		۱۸۲	فصل دوم		
مداخله حاکم در بیانات شاهد		۱۸۳	در دادکننده قسم		
مقصد چهارم			شرط صحت قسم		۱۹۹
در قسم دادن			قسم کودک	۵۸	۲۰۰

	صفحه	ماده		صفحه	ماده
قسمی که اعتبار ندارد	۵۸	۲۰۱		۶۲	۲۱۹
قسم شخص کامل		۲۰۲		۶۳	۲۲۰
قسم در حق الله و قسم قاضی و شاهد		۲۰۳			۲۲۱
قسم وصی و قیم		۲۰۴			۲۲۲
کسیکه انکار وکالت نماید		۲۰۵			۲۲۳
اقامه شاهد وکیل	۵۹	۲۰۶	دعوی که قابل قسم است	۶۴	۲۲۴
در منکر و مدعی		۲۰۷	بر حقی که به منکر میشود		۲۲۵
اگر منکر قسم را رد کند		۲۰۸	توجه قسم بوارث		۲۲۶
قسم در ادعای خون		۲۰۹	در نیت قسم		۲۲۷
دعوی در حد الهی		۲۱۰	قسم بر نفی اعتقاد		۲۲۸
قسم قذف شده		۲۱۱	فصل چهارم		
قسم منکر دزدی	۶۰	۲۱۲	حکم قسم	۶۵	۲۲۹
قسم کسیکه بذل نصاب را ادعا کند		۲۱۳			۲۳۰
اگر بعد از اقامه شاهد بقسم منکر قناعت کند		۲۱۴	اگر مدعی تکذیب شهود نماید		۲۳۱
اگر شهادت دهد بطلب میت		۲۱۵	اگر مدعی منکر قسم خوردن باشد	۶۶	۲۳۲
اگر تمام زرکه بقرض برود	۶۱	۲۱۶	اگر مدعی بگیرد فقط مال از خصم قادر باشد		۲۳۳
اگر وارث شاهد اقامه نماید بر دین طلب مورث		۲۱۷	اگر مفروض خاص پرداخت باشد		۲۳۴
فصل سوم			اگر کسی چیز بلا منازع را ادعا نماید	۶۷	۲۳۵
واجب آنچه قسم میخورند			اگر کشتی بشکند	۶۸	۲۳۶
قسم و قسم نفی العلم	۶۲	۲۱۸	اگر وارثی بر نفی علم قسم بخورد		۲۳۷

	صفحه	ماده
فصل پنجم		
در قسم با شاهد		
آنچه با یک شاهد و قسم ثابت میشود	۶۸	۲۳۸
آنچه بیک قسم و شاهد ثابت نمیشود	۶۹	۲۳۹
در فرق مدعی		۲۴۰
شرط شهادت شاهد		۲۴۱
اتمام حکم		۲۴۲
ادعای چند نفر با یک شاهد	۷۰	۲۴۳
قسم اولاد بعد از مرگ نکول کننده		۲۴۴
اگر نا کل وارث قسم خورنده باشد		۲۴۵
قسم بر چیز یکه نمیشناسد		۲۴۶
قسم بر ثبوت مال برای دیگری	۷۱	۲۴۷
اگر طلبکار حصۀ ادعای برای او نماید		۲۴۸
قسم ورثه برای اثبات مال مورث		۲۴۹
کوفتن ولی نصیب مولی علیه را	۷۲	۲۵۰
فروع		
اگر بعضی ورثه وقفی ادعا نمایند		۲۵۱
اگر وقف ترتیبی ادعا کنند	۷۳	۲۵۲
اگر سه پسر ادعای وقفیت ملک با بطون نمایند		۲۵۳
اگر بطن اول وقف ترتیبی ادعا نماید	۷۵	۲۵۴
	۷۵	۲۵۵
اگر کسی آزادی بنده را ادعا نماید	۷۶	۲۵۶
قسم در دعوی قتل خطا و شبه خطا		۲۵۷
فصل ششم		
در نکول	۷۷	۲۵۸
اگر مدعی از قسم با شاهد نکول کند	۷۸	۲۵۹
اگر قاضی مال میتی در نزد کسی ادعا		
نماید و انکر نکول کند		۲۶۰
اگر گیرنده سند باقرار دو گواه دهنده		
ادعا نماید		۲۶۱
مقصد پنجم		
در حکومت بر غائب		
فصل اول		
در مدعی		
ادعای مدعی بر غائب	۷۹	۲۶۲
قسم وکیل مدعی بر غائب	۸۰	۲۶۳
دریافت ولی طفل و مجنون مال را		۲۶۴
آنچه از مدعی علیه قبول نمیکنند		۲۶۵
دادن سند مدعی		۲۶۶
فصل دوم		
در مدعی علیه و مدعی به		
حکم بر غائب	۸۱	۲۶۷
شرط شنیدن شاهد		۲۶۸
احضار مدعی علیه غائب از شهر		۲۶۹
در آنچه بر غائب حکم میشود	۸۲	۲۷۰
نظر قاضی در مال یتیم		۲۷۱
تعریف مدعی به		۲۷۲
اگر منکر انکار بنده موصوف را نماید	۸۳	۲۷۳
قسم منکر در نظر بینه با یک شاهد مدعی		۲۷۴
فصل سیم		
نوشتن قاضی بقاضی دیگر		
اعتبار بنوشته	۸۴	۲۷۵
		۲۷۶
اگر بر حکم خود شاهد بگیرد		۲۷۷
اگر دعوی بر غائب باشد	۸۶	۲۷۸
شهادت دو شاهد ابتداء		۲۷۹
در مضبوط داشتن شهادت		۲۸۰
در شهادت نزد کسیکه مکتوب یا نوشته شده	۸۷	۲۸۱
و غیر او اگر حال قاضی تغییر کند		۲۸۲
تغییر کسیکه مکتوب یا نوشته شده		۲۸۳

	صفحه	ماده
آنچه بر شاهدها واجب است		۲۸۴
اگر کسی بجای مدعی علیه حاضر نمایند و اقرار کند		۲۸۵
اگر انکار نماید	۸۸	۲۸۶
اگر قاضی در حکم اختصار کند		۲۸۷
اگر شخص مأخوذ ادعا کند که بجای دیگری مأخوذ شده	۸۹	۲۸۸
اگر حاکم اول بشنیدن شاهد اختصار کند		۲۸۹
اگر مدعی علیه جرح شهود را در شهر خود شان بخواهد		۲۹۰
مقصد ششم		
در قسمت		
فصل اول		
در حقیقت قسمت	۹۰	۲۹۱
صحت قسمت		۲۹۲
اگر شرکاء قسمتی را بخواهند		۲۹۳
اگر بعضی قسمت را بخواهند		۲۹۴
در قسمتی که متضمن رد باشد	۹۱	۲۹۵
ترتیب قسمت		۲۹۶
اگر یکی از شرکاء باختیار خود قسمت نماید		۲۹۷
اگر قسمت مشتمل ضرر باشد		۲۹۸
اگر یکی از دو شریک بخواهد تو قرار کند		۲۹۹
فصل دوم		

	ماده	صحیفه
در قسمت کنندہ	۳۰۰	۹۲
	۳۰۱	
	۳۰۲	
	۳۰۳	
	۳۰۴	۹۳
	۳۰۵	
اگر شریکین بدون قرعه راضی شوند	۳۰۶	
جائیکه یکنفر در تقسیم کافی است	۳۰۷	
حکم قاضی در تقویم	۳۰۸	
اجرت قاسم	۳۰۹	۹۴
	۳۱۰	
	۳۱۱	
	۳۱۲	

فصل سوم

در متعلقات قسمت

	ماده	صحیفه
قسمت متساوی الاجزاء	۳۱۳	
قسمت اجناس متعدده	۳۱۴	۹۵
قسمت مختلف الاجزاء	۳۱۵	
ضرر مانع از اجبار	۳۱۶	
قسمت متضمن رد	۳۱۷	۹۶

	ماده	صحیفه
قسمت جامه	۳۱۸	
قسمت حیوان	۳۱۹	
قسمت وقف	۳۲۰	
در آنچه قابل قسمت نباشد	۳۲۱	۹۷
	۳۲۲	
در تعدیل قسمت حیوان	۳۲۳	

فصل چهارم

	ماده	صحیفه
در انواع قسمت	۳۲۴	۹۸
قسم اول	۳۲۵	
قسم دوم	۳۲۶	۹۹
قسم سوم	۳۲۷	۱۰۰
قسم چهارم	۳۲۸	۱۰۲
قسمت تراضی	۳۲۹	
	۳۳۰	
	۳۳۱	۱۰۳
	۳۳۲	
	۳۳۳	
	۳۳۴	۱۰۴
	۳۳۵	
	۳۳۶	
	۳۳۷	۱۰۵
	۳۳۸	

فصل پنجم

در احکام

	ماده	صحیفه
قرار قسمت	۳۳۹	
ادعای بقسمت کنندہ	۳۴۰	
اگر بعضی بهره قسمت شده مستحقا للغیر در آید	۳۴۱	۱۰۶
اگر حق دیگری در سهمی داخل شده باشد	۳۴۲	۱۰۷
اگر بعد از قسمت ترکه قرضی بر میت معلوم شود	۳۴۳	
اگر در نصیب شریکی عیبی پیدا شود	۳۴۴	۱۰۸
اگر حیوانی را قسمت نمایند	۳۴۵	
اگر تمام نصیب شریکی مستحقا للغیر آید	۳۴۶	
اگر در ترکه وصیت معلوم شود	۳۴۷	
اگر ابحصه از حصه دیگری بگذرد	۳۴۸	
مطالبه قسمت از طرف ولی طفل	۳۴۹	۱۰۹
در قسمت اعیان	۳۵۰	

مقصد هفتم

متعلق بدعوا معارض

فصل اول

در دعوای املاک

	ماده	صحیفه
اگر دو متصرف برهم ادعا نمایند	۳۵۱	۱۱۰
اگر دو متصرف دو بنده هر دو بنده را ادعا نمایند	۳۵۲	۱۱۴
اگر زن و شوهر در باب متاع خانه نزاع نمایند	۳۵۳	
اگر یکی زن فوت شده ادعا نماید	۳۵۴	۱۱۵
در اختلاف متاع عطاری و نجاری	۳۵۵	

	ماده	صحیفه
اختلاف موجر و مستاجر	۳۵۶	
اختلاف خیاط و صاحب خانه	۳۵۷	۱۱۶
در باب جهاز زن	۳۵۸	
در لباس بنده	۳۵۹	
نزاع در دیوار ما بین	۳۶۰	
ادعای در صغیر مجهول النسب	۳۶۱	۱۱۷

مسائل

در طریق قسمت مدعا بههای

مختلف شس تشله

فصل دوم در عقود

	ماده	صحیفه
اگر دو نفر ادعای خرید ملکی از متصرف نمایند	۳۶۸	۱۳۴
اگر دو نفر ادعا نمایند که هر یک از آنها ملکی خریده	۳۶۹	۱۳۵
اگر یکی ادعای خرید مالی از زید و		
دیگری همان مال را از عمرو نماید	۳۷۰	۱۳۶
اگر کسی خرید بنده را ادعا کند و بنده		
بگوید آزاد است	۳۷۱	۱۳۷
اختلاف موجر و مستاجر در اجاره	۳۷۲	۱۳۸
	۳۷۳	
اگر دو نفر هر یک از باب قیمت خانه ادعا نمایند	۳۷۴	۱۳۹
اگر کسی ادعای اجاره ملکی نماید و		
مالک ادعا کند که وی بعه است	۳۷۵	۱۴۰

فصل سوم

در موت

	صحیفه	ماده
اگر در اسلام دو پسر اختلاف شود		۳۷۶
اگر در صداق زنی اختلاف شود	۱۴۱	۳۷۷
اگر در کشته شدن آقای اختلاف شود		۳۷۸
اگر ادعا کند که مال در دست غیر است او و برادر او است		۳۷۹
اگر در فوت زنی اختلاف شود	۱۴۳	۳۸۰
اگر آزادی دو بنده ثابت شود		۳۸۱
اگر شهادت بدهند که وصیتی مرا آزاد کرده غلامی واقع شده	۱۴۴	۳۸۲
اگر شهادت بدهند که سه ثلث مال تبرع شده		۳۸۳
اگر شهادت بدهند که برای غیر وصیت شده و دو شهادت برجوع از وصیت بدهند	۱۴۵	۳۸۴

فصل چهارم

در نسب

	صحیفه	ماده
اگر دو نفر فرزند برادر ادعا نمایند		۳۸۵
اگر دو نفر بازنی در یک طهر نزدیکی کرده‌اند	۱۴۶	۳۸۶
در الحاق نسب	۱۴۷	۳۸۷
	۱۴۷	۳۸۸
اگر ادعا نماید که دو ثلث وارث است		۳۸۹
اگر نسب پسر بالغی را ادعا کند		۳۹۰
اگر مولود فراش دیگری را ادعا نماید		۳۹۱
اختلاف در باب بچه		۳۹۲
	۱۴۸	۳۹۳
		۳۹۴
		۳۹۵
		۳۹۶
		۳۹۷

مقصد هشتم

در بقیه مباحث دعوی

مبحث اول

در متعلق به دعوی

	صحیفه	ماده
در استیفای حق عقوبت	۱۴۹	۳۹۸
		۳۹۹
	۱۵۰	۴۰۰
در قسم مفروض مدعی را		۴۰۱
اگر بگوید طرف اقرار بحقی من کرده		۴۰۲
قسم دادن منکر شاهد و فائده را		۴۰۳
اگر ادعا کند که مدعی او را بری کرده	۱۵۱	۴۰۴

	صحیفه	ماده
اگر وکیل ابرای موکل را ادعا کند	۱۵۱	۴۰۵
اگر بگوید که مدعی مرا از دعوی بری کرده		۴۰۶
در اشتراط دعوی عقد		۴۰۷
اگر بچه ممیز ادعای آزادی کند		۴۰۸
خرید غلام بالغ با سکوتش		۴۰۹
ادعای طلب مدت در قبل از مدت	۱۵۲	۴۱۰
اگر جاشر پنج درهمی را بگوید بده درهم دیگری بفروشد		۴۱۱

مبحث دوم

در آنچه بجواب تعلق دارد

	صحیفه	ماده
اگر منکر استهزاء اقرار کند		۴۱۲
اگر منکر بگوید ده درهم بر من لازم نیست		۴۱۳
نفی منکر خسارات برای منکر کفایت میکند	۱۵۳	۴۱۴
اگر منکر بگوید تسلیم فلان مدعا لازم نیست		۴۱۵
اگر ادعای مالی نماید منکر بگوید از من نیست	۱۵۴	۴۱۶
اگر مبیع مستحق للغیر برآید	۱۵۵	۴۱۷
اگر کنیزی را که با جهیز اخذ کرده ابستن کند		۴۱۸
اگر ادعای قصاص بر غلامی کند و او اقرار نماید		۴۱۹

مبحث سوم

در تعلق بتعارض شاهدها

	صحیفه	ماده
تحقق معارضه در شهادت	۱۵۷	۴۲۰
در چیزیکه قسمت جاری است	۱۵۹	۴۲۱
اگر شهود طرفین یکدیگر را تکذیب نمایند		۴۲۲
اگر متداعیین شاهد نداشته باشند	۱۶۰	۴۲۳
تعارض ما بین کدام شهود متحقق میشود		۴۲۴

مبحث چهارم

در اسباب ترجیح

	صحیفه	ماده
اول	۱۶۱	۴۲۵
دوم		۴۲۶
	۱۶۲	۴۲۷
		۴۲۸
		۴۲۹
		۴۳۰
	۱۶۳	۴۳۱
	۱۶۴	۴۳۲
سوم		۴۳۳
	۱۶۵	۴۳۴
		۴۳۵
		۴۳۶
	۱۶۶	۴۳۷

	صحیفه	ماده
شهادت مطلقه	۱۶۸	۴۳۸
اکر مدعی ملك مطلقی ادعا نماید	۱۶۹	۴۳۹
اکر مدعی ادعای چیزیکه موجب بطلان		
عقد است نماید		۴۴۰
اکر ادعا نماید که وکیل او بکیرد از اجرة المثل		
اجاره داده	۱۷۰	۴۴۱
اکر ادعای چهار پائی کند		۴۴۲
اکر مدعی ادعا ملکی کند که بید دیکری باشد بکند		۴۴۳
اکر ملك معینی در دست دیکری باشد ادعا نماید	۱۷۱	۴۴۴
اکر ادعا کند که دختری کنیز او است		۴۴۵
اکر ادعا ملکی کند اقامه شاهد نماید	۱۷۲	۴۴۶
اکر شهادت بدهند که فلان چیز را توقمان		
اقرار کرده		۴۴۷
اکر شاهد شهادت بطور بدهد دیکری		
بطور دیکر		۴۴۸

مقصد ظهم

در شهادات

فصل اول

در صفات شاهد

	صحیفه	ماده
صفت اول	۱۷۳	۴۴۹
صفت دوم	۱۷۴	۴۵۰
صفت سوم		۴۵۱
صفت چهارم	۱۷۵	۴۵۲
صفت پنجم	۱۷۸	۴۵۳
صفت ششم		۴۵۴
صفت هفتم	۱۷۹	۴۵۵

فصل دوم

در عدد شهود و مرد بودن

	صحیفه	ماده
ثبوت با شهادت	۱۸۴	۴۵۶
		۴۵۷

اقسام شهادت

قسم اول

	صحیفه	ماده
مرتبه اول	۱۸۵	۴۵۸
مرتبه دوم	۱۸۶	۴۵۹

قسم دوم

	صحیفه	ماده
مرتبه اول		۴۶۰
مرتبه دوم		۴۶۱
مرتبه سوم	۱۸۷	۴۶۲

فصل سوم

در مستند علم شاهد

	صحیفه	ماده
ضابط آن	۱۸۹	۴۶۳
شهادت کور		۴۶۴
اکر شاهد کور شود		۴۶۵
اکر قاضی کور شود	۱۹۰	۴۶۵
لزوم شهادت بعین		۴۶۶
شهادت برزن		۴۶۷
ترتیب شاهد اصل	۱۹۱	۴۶۸
ضابطهٔ طولشهٔ در شهادت		۴۶۹
شاهد شد نا شنیدن سکوت		۴۷۰
شهادت شاهد استفاضه		۴۷۱
احتیاج شاهد استفاضه		۴۷۲
ثبوت نسب نشنیدن		۴۷۳
اکر در ملکی ید تصرف و شهرت جمع شد	۱۹۲	۴۷۴
کفایت ید و تصرف		۴۷۵
شرط علم در استفاضه		۴۷۶
شهادت بر نذر	۱۹۳	۴۷۷
شك در شهادت		۴۷۸

فصل چهارم

در تحمل شهادت و اداء آن

	صحیفه	ماده
وجوب تحمل شهادت		۴۷۹
حصول تحمل شهادت		۴۸۰
تحمل کنك	۱۹۴	۴۸۱
شهادت در غیر طلاق		۴۸۲
اداء شهادت		۴۸۳
در ترس شاهد از ضرر	۱۹۵	۴۸۴
شهادت حق تعالی است		۴۸۵
ادای شهادت کنك		۴۸۶
ثبت حکم حاکم بشهادت	۱۹۶	۴۸۷

فصل پنجم

در شهادات بر شهادت

مطلب اول

در محل شهادت

	صحیفه	ماده
شهادت بر شهادت در حدود		۴۸۸
شهادت بر شهادت در حقوق	۱۹۷	۴۸۹
		۴۹۰

مطلب دوم

در کیفیت تحمل شهادت

	صحیفه	ماده
اکمل مراتب تحمل شهادت	۱۹۸	۴۹۱
در اقرار مسامحه نمیشود	۱۹۹	۴۹۲
اینچه شاهد فرع در استرعاء میکوید		۴۹۳

مطلب سوم

مشرط

ترکي

ذکر

مردن

عادة

عارف

اکرشا

موفقيتنا